

ناگفته هایی از حقایق عاشورا

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن مرکز

واقعه تاریخی، عقیدتی عاشورا، واقعه ای است که نام و یاد آن با اشک و آه و غم و اندوه هم راه بوده و شوق سوختن برای مصائب اهل بیت علیهم السلام، در دل هر مسلمان، به ویژه شیعه و بلکه در دل هر انسان آزاداندیشی موج می زند؛ به گونه ای که هویت مکتب اهل بیت علیهم السلام را شکل می بخشد.

بدیهی است که در میان حوادث و وقایع تاریخ اسلام، واقعه عاشورا، نقش عظیم و تعیین کننده ای در روشن گری راه هدایت برای جوامع بشری داشته و دارد.

به راستی آن چه در این واقعه عظیم جلوه و فروغ خاصی دارد، سیره و روش ائمه اطهار علیهم السلام در زنده نگه داشتن این حماسه و فرهنگ عاشورا است. پیشوایان معصوم علیهم السلام به رغم محدودیت های سختی که در دوران امامت خویش داشتند و حاکمان مستبد اموی و عباسی بر شهرهای اسلامی حکمرانی می کردند؛ با بهترین شیوه ها و برترین موضع گیری ها از فرهنگ عاشورا به شایستگی پاسداری نمودند و جوامع انسانی را به این شاه راه هدایت رهنمون شدند.

در طول تاریخ در برابر شکوه و عظمت این واقعه عظیم تاریخی، کوردلانی به تلاش و تکاپو افتادند تا به گونه ای نام و یاد این واقعه را به فراموشی سپرده شود؛ بلکه در صورت امکان بتوانند این مشعل فروزان را خاموش نمایند.

اما سپیدباورانی از دانشمندان بزرگی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته اند؛ در آسمان علم و دانش درخشیدند و با بیان حقایق تابناک اسلامی و تبیین واقعیت ها با زبان و قلم به شبهه های واهی دشمنان اسلام پاسخ دادند و همگام با اهل بیت علیهم السلام مسیر زنده نگه داشتن این واقعه را پیمودند؛ چرا که حقایقی در این واقعه عظیم نهفته است که به جرأت می توان گفت: کسی به همه حقیقت و روح و جان آن پی نبرده است.

اینک دانشمند و اندیشمند دیگری که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت و این واقعه تاریخی پرداخته، پژوهش گر والا مقام آیه الله سید علی حسینی میلانی دامت برکاته می باشد.

در اواخر محرم الحرام سال ۱۴۲۸ هـ. ق، بحث هایی درباره حقایق این واقعه مهم تاریخی و اعتقادی توسط معظم له در مرکز حقایق اسلامی برای طلاب حوزه علمیه قم ارائه شد که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی کتاب ناگفته هایی از حقایق عاشورا شکل گرفت.

این کتاب با نگاهی نو، به حقایق و ناگفته‌های واقعه عاشورا پرداخته و ریشه‌ها و علت‌های رخ داد این حادثه، وقایع و پیش‌آمدهای آن و آثار و پیامدهای آن را در تاریخ اسلام بررسی کرده و به پاره‌ای از شبهه‌ها و پرسش‌ها در این زمینه پاسخ داده است و در این راستا به حقایقی از این واقعه مهم دست یافته و ناگفته‌هایی را که تا کنون به این شکل مطرح نشده، بیان کرده است.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران‌سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه، تدوین و نشر آثار معظمّ له، آن‌ها را در اختیار دانش‌پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

از این رو استقبال گسترده اندیشمندان، طلاب، پژوهش‌گران و حقیقت‌جویان از چاپ یکم و دوم این کتاب ارزشمند، ما را بر آن داشت که به ویرایش جدیدی در این اثر پردازیم و برای استحکام آن، به منابع بیشتری مراجعه کنیم.

گفتنی است که ترجمه‌های این نوشتار غالباً به صورت ترجمه آزاد، اجمالی و نقل به معناست؛ ولی با این حال کوشیده شده که با وفاداری به مفهوم روایت‌ها و عبارت‌ها، خللی در مضمون و محتوای متن عربی صورت نپذیرد. این کتاب ارزشمند با متنی روان و رسا، راه‌نوی را برای شناخت بخشی از زوایای مختلف این واقعه مهم می‌گشاید تا پژوهندگان بیش از پیش با واقعه عظیم عاشورا آشنا شوند و با الهام از آن، در راه اهل بیت علیهم السلام گام بردارند. امید است که این تلاش مورد پسند و خوشنودی بقیة الله الاعظم حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بگیرد.

مرکز حقایق اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه وأشرف برئته
محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

پیش گفتار

حادثه کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مهم ترین قضایای تاریخی است که در عقاید مسلمین نقش بسزایی داشته و گستردگی ابعاد آن همواره برای دانشمندان و اندیشمندان شگرف بوده است.

به طور کلی می توان این حادثه را از سه جهت مورد کنکاش و بررسی قرار داد:

۱. ریشه ها و علّت های رخ داد این حادثه؛

۲. وقایع پیش آمده در حادثه کربلا؛

۳. پی آمدها، آثار و توابع این حادثه در تاریخ اسلام و جوامع بشری.

هر کدام از این جهات، ابعاد و زوایای مختلفی دارد که این نوشتار، بعضی از آنها را بررسی خواهد کرد و در ضمن، به پاره ای از شبهات و سؤالات درباره حادثه کربلا پاسخ خواهد داد.

گفتنی است این نوشتار، نه نقد بر گفتار کسی است و نه ردّ بر فرد دیگر؛ بلکه تحقیقاتی است که درباره ابعاد این واقعه انجام شده و از آن نتایجی به دست آمده که می توان گفت تا به حال به آن نپرداخته اند. از این رو، این اثر «ناگفته هایی از حقایق عاشورا» نام دارد.

این بحث به همان روش بزرگان و علمای مذهب ما ارائه خواهد شد. راهی که از گذشته دور تا کنون در رویارویی با مسائل مربوط به اهل بیت علیهم السلام پیموده اند؛ یعنی همان روش دفاعی و رفع شبهه.

روشن است که همواره علمای ما مبانی تشیع را بیان کرده و قضایای تاریخی را توضیح داده اند و در ضمن، جواب گوی تهاجمات دیگران نیز بوده اند. آنان در گفتار و نوشتار خود بیشتر مدافع بوده اند و هستند و دشمنان مذهب ما همواره با طرح گفتارهایی به مبانی اصیل ما حمله می کرده اند و در عوض علمای ما پاسخ گوی آنها بوده اند.

علاوه بر این، دانشمندان مذهب تشیع در مباحث خود با فرقه ها و پیروان مذاهب دیگر همواره با حسن معاشرت و رعایت ادب و احترام برخورد نموده و این روش را به شیعیان نیز تعلیم داده اند.

از طرفی طبق بیان تاریخ، مخالفان به گونه های متفاوت در مقالات، کتاب ها و سخنرانی هایشان، به مذهب و اهل مذهب ما تهاجم کرده اند. آنان به هر گونه و با هر وسیله ای، با این مذهب و پیروان آن جنگیده اند و حتی در بعضی موارد کار به کشتار انجامیده و هم اکنون نیز در برخی کشورها این قضایا رخ می دهد.

از این رو، آنان همواره در افزایش اختلافات و جدایی ها در بین فرقه های اسلامی پیش قدم بوده اند و غالباً روش علمای ما دفع این هجمه ها بوده است.

بر این اساس، آن چه در پی می آید با رعایت ادب و متانت خواهد بود و به تندی سخنی نخواهد آمد — ان شاء

الله تعالی.

گفتنی است که این پژوهش از مدارك و منابع دست اول زیر بهره گرفته است:

أنساب الاشراف و فتوح البلدان بلاذری؛

الطبقات الکبری ابن سعد؛

تاریخ الطبری؛

تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر؛

تاریخ حلب ابن عدیم حلبی از علمای قرن هفتم؛

المعجم الکبیر ابوالقاسم طبرانی؛

کتاب های ابوالفرج ابن جوزی حنبلی بغدادی؛

تاریخ الاسلام و سیر أعلام النبلاء شمس الدین ذهبی؛

الکامل فی التاریخ ابن اثیر؛

البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی؛

الفتوح ابن الاعثم کوفی؛

الاخبار الطوال دینوری؛

مُروج الذهب مسعودی؛

مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی؛

المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری؛

مسند احمد بن حنبل؛

الاستیعاب ابن عبدالبرّ مالکی قرطبی؛

أسد الغابه ابن اثیر.

هم چنین کتاب های ابن حجر عسقلانی و برخی از کتاب های تفسیری، تاریخی و حدیثی اهل تسنن که از مدارك کهن و قدیمی آنان به شمار می روند و در زمان ما چاپ و نشر شده و غالباً در دست رس علمای گذشته ما نبوده، از منابع این تحقیق به شمار می روند.

البته این تحقیق از کتاب های علمای شیعه که در زیر می آید نیز بهره مند شده است:

الإرشاد شیخ مفید؛

اللّهوف سیّد ابن طاووس؛

بحار الأنوار علامه مجلسی.

با این وجود، درباره مطالب اساسی و مهم، جز از کتاب های اهل تسنن نقل نشده است. امید آن که این تحقیق پذیرفته پژوهش گران و حقیقت جویان قرار بگیرد.

محرم الحرام ۱۴۲۸

سید علی حسینی میلانی

حادثه عاشورا در گذر تاریخ

ائمه و اهتمام در بزرگ داشت حادثه عاشورا

چنان که پیش تر اشاره شد، شیعه امامیه همیشه مورد حمله و تهاجم بوده است و علمای ما در مسائل مختلف اعتقادی، فقهی و... مدافع حرم و مکتب تشیع بوده اند. از مواردی که همواره بهانه جویان به آن بهانه به مذهب ما تهاجم نموده اند، واقعه کربلا و عاشورای سیدالشهداء علیه السلام است.

از همان محرم سال ۶۱ هجری که این ماجرا پیش آمد، ائمه اطهار سلام الله علیهم و شیعیان اهل بیت به پیروی از رهبران خود همواره این روز بزرگ را زنده نگه داشته اند. البته بنیان گذار مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام خود رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند که احادیث شیعی و سنی در این مسئله بیش از حد تواتر است.^۱ از طرفی، دشمنان و مخالفان ما همواره سعی کرده اند که این روز فراموش شود و آثار و تبعات آن از بین برود. در واقع، به همان میزان که ائمه علیهم السلام و دیگر افراد خاندان رسالت کوشش کرده اند تا این روز باقی بماند و به بقای آن اهتمام ورزیده اند، دشمنان به گونه های مختلف کوشیده اند تا آثار این حادثه از میان برود و این روز فراموش شود. بنابراین، روز عاشورا روز تعامل و تقابل دو جبهه شده است. جبهه ای که می خواهد این روز باقی بماند و جبهه دیگری که هدفش از بین بردن این روز مهم و تاریخی است.

بدیهی است که در تاریخ اسلام کمتر روزی است که این ویژگی را داشته باشد که از آن جمله می توان روز غدیر را نمونه ای از همین روزها به شمار آورد که از روز نخست حادثه غدیر خم کسانی سعی کرده اند آن را انکار کنند و برخی در کم رنگ جلوه دادن و بی اهمیت نمودن آن روز تلاش کرده اند و در مقابل، اهل ولایت تمام سعی و کوشش خود را به جهت احیا و زنده ماندن آن روز جاودانی به کار بسته اند.

این ویژگی (انکار و اثبات) بر عظمت و حساسیت روزهای غدیر و عاشورا دلالت دارد. به راستی آن روزی که حادثه عاشورا واقع شد، نه معاویه، نه یزید، نه بنو امیه و هیچ کس دیگر فکر نمی کرد که این حادثه و نتایج آن به ضرر بنو امیه و پیروانشان و به پیروزی مکتب اهل بیت علیهم السلام بینجامد.

۱. برای آگاهی بیشتر از روایات عامه در این زمینه، می توانید به کتاب سیرتنا و سنتنا علامه امینی و مقدمه کتاب المجالس الفاخره علامه سید شرف الدین، مراجعه کنید.

از این رو، اقامه عزاداری و برپایی مراسم عزای سیدالشهداء علیه السلام و اصحابشان وظیفه همه شیعیان است و ما مأمور هستیم که احترام این روز را نگه داریم و این امر از واجبات ماست. هر کس در هر مقام و شأن و جایگاهی، آن اندازه که می تواند، باید در این راه و بنا بر وظیفه اش سعی و کوشش کند.

روشن است که عزاداری، احکام و آداب دارد که مردم باید از دیدگاه مراجع خود پیروی کنند و بایستی در محدوده شرع و جهات شرعی گام بردارند.

البته به لطف پروردگار و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، این مراسم در کشور ما به خوبی برگزار می شود. افزون بر این، پیروان ادیان دیگر نیز در این برنامه باشکوه شرکت می کنند و برکات آن مجالس برای آنها نیز محسوس بوده است.

این مراسم، برنامه مذهبی است و جلوگیری از آن شایسته نیست؛ ولی در برخی از کشورهای اسلامی همواره درباره عزاداری سید و سالار شهیدان علیه السلام سخنان و حرکات فتنه انگیز صورت می پذیرد که به حوادثی تلخ و تأسّف بار می انجامد.

تلاش های نافرجام برای فراموشی این حادثه عظیم

پیش تر اشاره شد که برخی از دشمنان همواره برای فراموشی این حادثه عظیم تاریخی کوشیده اند. برخی علمای عامّه در کتاب ها و نوشته هایشان، شیوه های گوناگونی به کار می برند تا مانع حیات و جاودانی واقعه عاشورا و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام شوند.

نمونه هایی از این شیوه ها به اشاره در پی می آید:

۱. شیوه عرفان و تصوّف

شیخ عبدالقادر گیلانی، از علمای اهل سنت و بزرگان صوفیه است که قبر او در بغداد به عنوان زیارتگاه معروف است. او اشکالی را که به اهل سنت می شود، مطرح می کند و می گوید:

قد طعن قوم علی من صام هذا اليوم العظيم وما ورد فيه من التعظيم وزعموا أنّه لا يجوز صيامه لأجل قتل الحسين بن علي رضي الله عنهما فيه. وقالوا: ينبغي أن تكون المصيبة فيه عامّة لجميع الناس لفقده فيه، وأنتم تتخذونه يوم فرح وسرور وتأمرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة الكثيرة والصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين وليس هذا من حق الحسين رضي الله عنه على جماعة المسلمين؛

بعضی به اهل سنت اشکال کرده اند که چرا روز عاشورا را روزه می گیرند. این کار صحیح نیست؛ چرا که در این روز حسین بن علی رضي الله عنهما به شهادت رسیده و سزاوار است روز مصیبت تمامی مسلمانان باشد و شما که اهل سنت هستید، چرا این روز را روز سرور و فرح قرار داده اید و مردم را به برپایی مجالس سرور و پوشیدن لباس نو و خوردن غذاهایی که متناسب عید است دعوت می کنید...؟

آن گاه چنین پاسخ می دهد:

وهذا القائل خاطئ ومذهبه قبيح فاسد، لأنّ الله تعالى اختار لسبط نبيّه صلى الله عليه وآله الشهادة...
يوم عاشوراء لا يتّخذ يوم مصيبة، لأنّ يوم عاشوراء أن يتّخذ يوم مصيبة ليس بأولى من أن يتّخذ يوم موته
فرح و سرور...؟

اشكال کننده به اشتباه رفته و اعتقادش قبيح و فاسد است؛ زیرا خداوند متعال شهادت را برای سبط پیامبر
صلى الله عليه وآله برگزیده است... و روز عاشورا را نباید روز مصیبت قرار داد؛ چرا که عاشق به
معشوق رسیده است. از این رو، این روز باید روز سرور باشد... .

عبدالقادر گیلانی در ادامه می افزاید:

ولو جاز أن تتخذ يوم موته [يوم] مصيبة لكان يوم الاثنين أولى بذلك، إذ قبض الله تعالى نبيّه [محمّداً]
صلى الله عليه وآله فيه وكذلك أبو بكر الصديق قبض فيه؛^۱
اگر بنا شد روز عاشورا را روز عزا و ماتم قرار دهیم، بهتر آن است که روز دوشنبه را که پیامبر و ابوبکر
از دنیا رفته اند روز عزا و غم معرفی کنیم.

۲ . شیوه تقدّس و پرهیزکاری

در شیوه دیگر با ایجاد تردید درباره قاتل امام حسین علیه السلام با این راه به مبارزه برمی خیزند.
غزالی در کتاب إحياء علوم الدين، از راه تقدّس و پرهیزکاری کوشیده تا عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام را
کم اهمیت نشان دهد. او می نویسد:

فإن قيل: هل يجوز لعن يزيد، لأنّه قاتل الحسين أو أمر به؟

قلنا: هذا لم يثبت اصلاً... .

فإن قيل: فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟

قلنا: الصواب أن يقال: قاتل الحسين إن مات قبل التوبة لعنه الله، لأنّه يَحْتَمِلُ أن يموت بعد التوبة؛

یکم این که قتل سیدالشهداء علیه السلام منسوب به یزید باشد و یزید قاتل حسین بن علی باشد، ثابت
نیست.

دوم این که قاتل حسین بن علی علیهما السلام هر که بوده، شاید قبل از مرگش توبه کرده است.

بنابراین، لعن قاتل سیدالشهداء علیه السلام جایز نیست!

وی در ادامه می گوید:

به راستی که ذکر خداوند متعال از این سخنان سزاوارتر است.^۳

۱ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به صورت ناقص (ابتدر) آمده است، ما طبق فرمایش

حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم. از طرفی، بعد از نام های مبارک اهل بیت عليهم السلام عبارت های علیه السلام و... آورده ایم.

۲ . غنية الطالبين: ۶۸۴ — ۶۸۷؛ به نقل از نفحات الازهار: ۴ / ۲۴۵.

۳ . إحياء علوم الدين: ۳ / ۱۲۵ — ۱۲۶.

یعنی میان ذکر «لا إله إلا الله» و یا لعن بر قاتل امام حسین علیه السلام، «لا إله إلا الله» گفتن ثوابش بیشتر است.

۳ . شیوه تکذیب

سومین شیوه، تکذیب حادثه عاشورا است. ابن تیمیّه مبارزه خود را با این شیوه سر گرفته است و می گوید یزید، هرگز قاتل امام حسین علیه السلام نبوده و او هیچ گاه همسران و وابستگان امام را اسیر نکرده و این حرف ها دروغ است.

وی این گونه می نویسد:

إنَّ يزيد لم يأمر بقتل الحسين باتفاق أهل النقل ولكن كتب إلى ابن زياد أن يمنع عن ولاية العراق والحسين رضي الله عنه كان يظن أن أهل العراق ينصرونه... فقالتوه حتى قتل شهيداً مظلوماً رضي الله عنه. ولما بلغ ذلك يزيد أظهر التوجع على ذلك وظهر البكاء في داره.

و لم يسب له حريماً أصلاً، بل أكرم أهل بيته وأجازهم حتى ردهم إلى بلدهم؛^۱

همانا یزید به کشتن سیدالشهداء علیه السلام امر نکرده و همه علما (که شامل راویان و تاریخ نگاران می شوند) بر این مطلب اتفاق نظر دارند. فقط یزید به ابن زیاد نامه ای نوشت که تو از برپایی حکومت حسین رضی الله عنه در عراق جلوگیری کن.

آنها با حسین بن علی رضی الله عنه به جنگ برخاستند تا او را مظلومانه به شهادت رساندند و چون خبر به یزید رسید، اظهار ناراحتی کرد و گریست. او هرگز خاندان سیدالشهداء را به اسارت نبرد؛ بلکه آنان را اکرام و احترام کرد تا به شهر و دیارشان برگشتند!

پس سیدالشهداء شهید است و مظلومانه نیز شهید شده و عبارت «رضی الله عنه» نیز برای ایشان باید به کار برد؛ لکن یزید قاتل امام حسین علیه السلام نیست. او خانواده سیدالشهداء را اسیر نکرده است.

وی در ادامه می افزاید:

ليس ما وقع من ذلك بأعظم من قتل الأنبياء... وقتل النبي أعظم ذنباً ومصيبة؛^۲

مصیبت و گناه قتل حسین بن علی از قتل انبیای الهی بالاتر نیست... و قتل پیامبر بزرگ ترین گناه و مصیبت است.

چنان که گذشت، عبدالقادر معتقد است که اقامه عزا و عزاداری به جای روز عاشورا در روز وفات رسول الله صلی الله علیه وآله و وفات ابوبکر سزاوارتر است و ابن تیمیّه نیز می گوید:

کشتن امام حسین در برابر کشتن انبیای الهی چیزی نیست و حال آن که روز قتل آنان را روز مصیبت قرار نمی دهید!

۱ . منهاج السنّه: ۴ / ۴۷۲ .

۲ . همان: ۲ / ۲۴۷ و ۴ / ۵۵۰ .

از این رو، بنا بر باور بعضی از اهل سنت، قتل سیدالشهداء علیه السلام به وسیله و تأیید یزید بن معاویه نبوده و یزید را نمی توان قاتل شمرد، یا حداقل در این باره تردید وجود دارد، اما این که آیا ماجرای شهادت حسین بن علی علیهما السلام کار خوبی بوده و بنا بر موازین شرعی بوده یا نه... از این کلمات چیزی به دست نمی آید. آری، آنان معتقدند که چون امام حسین علیه السلام به درجه بالایی رسیده، پس باید روز عروج روح او به ملکوت، روز سرور، وسعت و خوش حالی باشد و مجالس متناسب با اعیاد گرفته شود، اما به چه غرض و هدفی؟

جلوه ای از حقایق

همان گونه که گذشت، مدعیان عرفان و تصوف گرایان به مبارزه با حادثه عاشورا پرداخته اند. عبدالقادر گیلانی که مبتکر این شیوه است، نزد اهل تسنن بسیار گرامی به شمار می رود. با این وجود هیچ گاه حقیقت مخفی نمانده و حقایق بر قلم و گفتار برخی از علمای اهل سنت جاری شده و این شیوه مبارزه کردن را رد کرده اند. ابوالفرج ابن جوزی حنبلی که از دانشمندان بزرگ عامه است، در این باره می نویسد:

قد تمذهب قوم من الجهال بمذهب أهل السنة، فقصداً غيظ الرافضة، فوضعوا أحاديث في فضل عاشوراء، ونحن برآء من الفریقین؛^۱

این کارها را (یعنی برگزاری جشن و مجالس سرور و شادی در ایام عاشورا) گروهی از ناصبیان انجام می دهند تا به واسطه این اعمال شیعیان را آزار دهند. حتی آنها برای این کارها احادیثی جعل می کنند. ما از هر دو گروه (یعنی هم گروه نخست که عزاداران باشند و هم گروه دوم که مجالس سرور در روز عاشورا برپا می کنند) اعلام بی زاری می کنیم.

مناوی که یکی دیگر از دانشمندان سنی است، در ردّ این دیدگاه به نقل از مجدالدین فیروزآبادی (صاحب قاموس) می نویسد:

ما یروی فی فضل صوم یوم عاشوراء والصلاة فيه والانفاق والحضاب والأدهان والإکتحال، بدعة ابتدئها قتلة الحسین رضي الله عنه. وفي القنیه للحنفیه الإکتحال یوم عاشوراء لما صار علامة لبغض أهل البيت وجب ترکه؛^۲

آن چه که در فضیلت روزه روز عاشورا و نماز، انفاق، حضاب کردن، روغن زدن و سرمه کشیدن در آن روز بیان شده است، بدعتی است از بدعت های قاتلین امام حسین رضی الله عنه و سرمه کشیدن در روز عاشورا نشانه ای است بر دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و ترک آن واجب است.

اینان کسانی را که معتقدند روز عاشورا عید است و درباره آزدن اهل بیت و شیعیانشان حدیث جعل کرده اند، به عنوان «نواصب» و دشمنان اهل بیت علیهم السلام خوانده اند.

۱. الموضوعات: ۲ / ۱۹۹.

۲. فیض القدر: ۶ / ۳۰۶.

موضع گیری دیگر

چنان که گذشت، گروهی به شهادت و قتل سیدالشهداء علیه السلام توسط یزید اقرار نمی کنند، بلکه منکر هستند. در مقابل آنها گروهی دیگر موضع گیری دیگری کرده اند. اینان که از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز هستند و نزد آنان بسیار بلندمرتبه اند، بر قاتل بودن یزید اقرار دارند، اما درباره واقعه کربلا نظر خاصی ندارند و به این حادثه عظیم تاریخی بی توجهی می کنند.

ابن قیّم جوزیه از برجسته ترین شاگردان ابن تیمیّه می گوید:

و نعتقد حبّ آل محمّد و أزواجه و سائر أصحابه رضوان الله تعالى عليهم، و نذكر محاسنهم و نشر فضائلهم و نجلّ ألسنتنا و قلوبنا عن التطلع فيما شجر بينهم، و نستغفر الله لهم و نتوسّل إلى الله تعالى باتّباعهم و نرى الجهاد و الجماعة ماضياً إلى يوم القيامة و السمع و الطاعة لولاية الأمر من المسلمين واجباً في طاعة الله تعالى دون معصيته، لا يجوز الخروج عليهم و لا المفارقة لهم. و لا نكفر أحداً من المسلمين بذنب عمله ولو كبر، و لا ندع الصلاة عليهم، بل نحكم فيهم بحكم النبي، و نترحم على معاوية، و نكل سريرة يزید إلى الله تعالى؛^۱

ما به خاندان رسول الله صلى الله عليه وآله و همسران پیامبر و دیگر اصحاب او محبت و اعتقاد داریم و فضایل و مناقب ایشان را نقل می کنیم و زبان و قلب هایمان را از نقل کارهای ناشایستی که از آنها سر زده، باز می داریم و برای آنها طلب مغفرت می کنیم و پیروی از ایشان را وسیله توسّل به خدا قرار می دهیم^۲... و کسی حق قیام بر ولی امر را ندارد، گرچه از او گناه کبیره ای سر بزند!^۳ تکفیر او بر کسی جایز نیست... و برای معاویه طلب رحمت می کنیم و یزید را به خداوند متعال واگذار می کنیم تا هر چه مقتضی ببیند در موردش عمل کند.

شمس الدین ذهبی از بزرگان اهل تسنن، بی توجهی خود را به رغم اعتراف به قاتل بودن یزید و شهید بودن سیدالشهداء علیه السلام این گونه ابراز می کند:

افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين عليه السلام و اختتمها بواقعة الحرّة، فمقتته الناس؛^۳

او (یزید) حکومتش را با به شهادت رساندن حسین علیه السلام آغاز کرد و سال آخر حکومتش به واقعه حرّه پایان یافت.

او با این حال می گوید:

يزيد ممن لا نسيبه ولا نخبه؛^۱

۱ . اجتماع الجيوش الاسلاميه: ۱ / ۱۰۴.

۲ . گفتنی است که این مطلب از ابن قیّم درباره توسّل به افرادی برای تقرّب به خداوند متعال که در جای خود برای محققان بسیار مفید است.

۳ . سير أعلام النبلاء: ۴ / ۳۸.

یزید از کسانی است که ما نه او را دشنام می دهیم و نه دوست می داریم.
بی توجهی به قضیه سیدالشهداء علیه السلام، روشی دیگر برای مبارزه و کم رنگ نمودن ماجرای کربلاست که
برخی از علمای عامه آن را برگزیده اند.

اکنون این پرسش ها مطرح است:
به راستی آیا آنان با وجود آن همه تألیفات در تاریخ و علوم مذهبی، حقیقت را نمی دانند؟ اگر حقیقت را می دانند،
چرا سکوت می کنند؟ آنان نه انکار می کنند، نه تأیید! از طرفی چرا عمل یزید را زیر سؤال نمی برند؟ و ده ها پرسش
دیگر.

این بررسی و پژوهشی که پیش رو دارید، پاسخ این پرسش ها را از کلمات دیگر دانشمندانشان استنباط و
استخراج خواهد کرد و عبارت هایی را نیز در پی خواهد آورد که بنا بر آن ها، برخی معتقدند که یزید، حسین بن علی
علیهما السلام را کشته و کار خوبی هم کرده است!
آری، این افراد نه فقط برای شیعیان نفرت انگیزند؛ بلکه بزرگان اهل سنت نیز آنان را لعنت و نفرین می کنند،
چنان که خواهد آمد.

چکیده بحث

چنان که گذشت، برخی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن به روش های گوناگون به مخالفت و مبارزه با زنده ماندن
روز عاشورا و بقای نام سیدالشهداء علیه السلام پرداخته اند. آنان به خوبی می دانستند که مسلمانان با شنیدن مقتل،
مصیبت ها و بلاهایی که بر فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله وارد آورده اند، خود به خود حکومت های جور و ظلم را
زیر سؤال خواهند برد، پس باید با زنده ماندن این روز مبارزه کرد.

مبارزه آنان گاهی از راه تقوا، گاهی از طریق ایجاد شك در اصل واقعه و در قاتل بودن یزید و گاهی دید عرفانی
است که بنا بر آن سیدالشهداء علیه السلام را شهید و دارای کمال و درجه والایی می دانند که در روز عاشورا بدان
دست یافته است و از این رو، عاشورا را روز فرح و شادی باید نامید!

اقرار به قاتل بودن یزید و تأیید کار او

گروهی دیگر از علمای اهل سنت در راستای مبارزه و خاموش نمودن چراغ هدایت، قلم را به گونه ای دیگر
چرخانده و پا را فراتر نهاده و به قاتل بودن یزید اعتراف نموده اند؛ اما به جنایت او رنگ و لعاب شرعی داده و او را تأیید
می کنند!

آنان می گویند: حکومت یزید، شرعی بوده و امام حسین علیه السلام بر علیه حکومت شرعی الهی قیام نموده
است.

به عبارتی دیگر، تکلیف شرعی یزید و یزیدیان این بوده که حضرت را به قتل برسانند و (العیاذ باللّٰه) قاتلان آن حضرت، به دستور خود پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه وآله عمل کرده اند!

ابن خلدون و ستیزه جویی با شهادت سیدالشهداء

ابن خلدون، مورّخ نامی و مشهور، مقدّمه ای بر کتاب تاریخ خود نوشته که با عنوان مقدّمه ابن خلدون در محافل علمی معروف است. البته اهل سنت به این کتاب از بُعد خاصی توجّه کرده اند و شاید بعضی از نویسندگان کشور ما نیز از همان روی به این کتاب و نویسنده اش احترام می گذارند.

حافظ سخاوی، از بزرگان راویان حدیث و تاریخ نگاران اهل تسنّن، در شرح حال ابن خلدون می نویسد: استادم ابن حجر عسقلانی^۱ گفت: استادم ابوالحسن هیشمی را دیدم که به شدّت از ابن خلدون نکوهش می کرد و علیه او حرف هایی می زد.

ابن حجر در ادامه می گوید: از هیشمی علّت این موضع گیری را درباره ابن خلدون پرسیدم. او در پاسخ گفت:

أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ ذَكَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي تَارِيخِهِ فَقَالَ: قَتَلَ بَسِيفٍ جَدَّهُ؛

چرا که ابن خلدون در تاریخ خود درباره حسین بن علی رضی اللّٰه عنهما می گوید: آن شمشیری که

حسین بن علی به توّسط آن به قتل رسیده، همان شمشیر جدّش پیامبر بوده است!

ابن حجر می افزاید:

وَلَمَّا نَطَقَ شَيْخُنَا بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ أَرَدَ فَهِيَ بِلَعْنِ ابْنِ خَلْدُونَ وَسَبِّهِ وَهُوَ يَبْكِي؛^۲

هنگامی که شیخ ما این کلام را از قول ابن خلدون نقل کرد، بر او لعنت فرستاد و دشنام داد در حالی که

گریه می کرد و اشک می ریخت.

سپس سخاوی از ابن حجر عسقلانی نقل می کند که این کلام ابن خلدون را در نسخه موجود از تاریخش نیافته است.

از این جا معلوم می شود که نسخه های تاریخ ابن خلدون متفاوت بوده، ولی بنا بر نسخه موجود در دست حافظ

ابوالحسن هیشمی، دیدگاه ابن خلدون درباره شهادت حسین بن علی چنین بوده است.^۳

این تصرفات در بسیاری از کتاب های تاریخی واقع شده است. آن گاه که به تاریخ ابن خلدون مراجعه کنید،

خواهید دید که ناشر کتاب متذکر می شود که چند صفحه از این کتاب حذف شده است^۴ و در نسخه ای از این چاپ

که در دست رس است، داستان کربلا، سیدالشهداء علیه السلام، کلام ابن خلدون و تاریخ این حادثه اصلاً وجود ندارد!^۵

۱ . ابن حجر عسقلانی از دیدگاه اهل تسنّن، فقیه و محدّث بسیار بزرگی است.

۲ . الضوء اللامع: ۴ / ۱۴۷.

۳ . همان: ۴ / ۱۴۷.

۴ . تاریخ ابن خلدون: ۵ / ۵۰.

۵ . همان.

یکی دیگر از روش های آنان منتشر نکردن احوالات اهل بیت علیهم السلام است. آنان کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کرده اند، ولی از چاپ احوالات سیدالشهداء علیه السلام و داستان کربلا خودداری کرده اند؛ آن گونه که گویی هرگز در کتاب طبقات چنین مطالبی پیرامون حضرت سیدالشهداء علیه السلام نوشته نشده است! البته یکی از محققان نسخه خطی آن را به دست آورده و احوالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در جلدی جداگانه با نام ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ ابن سعد به چاپ رسانده است.

افزون بر آن، در مقدمه کتاب تاریخ ابن خلدون که در اختیار همگان است و شاید به فارسی نیز ترجمه شده باشد، فصلی به عنوان «ولایة العهد» وجود دارد که در آن جا به ولایت عهدی یزید در زمان معاویه می پردازد. در این فصل به سیدالشهداء علیه السلام بسیار جسارت نموده و از یزید فراوان دفاع کرده و نه فقط از او، بلکه از معاویه و صحابه ای که همراه یزید بوده و با او بیعت کرده اند، حمایت نموده است!

وی در آن جا می نویسد:

حسین بن علی بیعت را شکست و این در حالی بود که صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله معتقد بودند که ولایت یزید شرعیت دارد و حکومت او بر حق است و نباید علیه یزید قیام کرد! او با کمال تعصب چنین وانمود می کند که گویا حضرت سیدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کرده و بعد پیمان خود را شکسته است.^۱

نکته مهمی که از عبارت ابن خلدون برمی آید و در این بحث بسیار اهمیت دارد، به میان آمدن پای معاویه و صحابه در داستان شهادت سیدالشهداء علیه السلام است.

دیدگاه ابن عربی مالکی

ابن عربی مالکی^۲ یکی دیگر از دانشمندان اهل تسنن است. او در سال ۵۴۳ در گذشته و مقام و ارج و قربی نزد اهل سنت دارد. شرح حال او در کتاب های تاریخی و کتاب هایی که به شرح حال مفسران و راویان می پردازند، آمده است.

در شرح حال او می نویسند:

الإمام العلامة الحافظ القاضي؛^۳

او پیشوا، علامه، از حافظان سنت و صاحب منصب قضاوت بوده است.

۱ . تاریخ ابن خلدون: ۱ / ۲۱۲.

۲ . ابن عربی مالکی غیر از ابن عربی صاحب کتاب فتوحات مکیه است.

۳ . سیر اعلام النبلاء: ۲۰ / ۱۹۷، شماره ۱۲۷.

در معرفی ابن عربی مالکی همین بس که در کتاب العواصم من القواصم خود، هر چه با اهل بیت علیهم السلام دشمنی و ضدیت دارد ذکر کرده است و در دشمنی او همین کافی است که ابن تیمیّه بسیاری از مطالبش را از این شخص و کتابش فرا گرفته است.

او دیدگاه خود را درباره سیدالشهداء علیه السلام چنین اظهار می کند:

الحسین لم يُقتل إلا بسيف جده؛^۱

حسین کشته نشد مگر به شمشیر جدش!

عالمان دیگر بر کلام ابن عربی نقد کرده اند، به گونه ای که ابن حجر مکی با همه ضدیتی که با شیعه دارد، درباره کلام ابن عربی مالکی می گوید:

يقشع منه الجلد؛^۲

از کلام او بدن انسان می لرزد.

اکنون با توجه به این دو پرسش که مبنای علمای اهل تسنن در رسیدن به خلافت و ولایت چیست و سخن ابن عربی چه نتیجه ای در پی دارد؟ بحث را ادامه می دهیم.

ابن حجر مکی سخن ابن عربی را چنین نقل می کند و در ادامه به توضیح کلام وی می پردازد و می گوید:

أي بحسب اعتقاده الباطل أنه الخليفة، والحسين باغ عليه والبيعة سبقت ليزيد، ويكفي فيها بعض أهل الحل والعقد، وبيعته كذلك، لأنّ كثيرين أقدموا عليها مختارين لها. هذا مع عدم النظر إلى استخلاف أبيه له، أما مع النظر لذلك، فلا يشترط موافقة أحد من أهل الحلّ والعقد على ذلك؛^۳

یزید خلیفه است و در حقانیت و شرعیت يك حکومت و خلافت، بیعت بعضی از اهل حلّ و عقد کافی است.

از طرفی حاکمیت یزید با بیعت صورت گرفته است؛ چرا که عدّه ای از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این بیعت را پذیرفته و انجام داده اند و در این عمل اختیار کامل داشته اند. البته ما در موردی به بیعت اهل حلّ و عقد نیاز داریم که ولایت عهدی یزید و جانشینی او توسط معاویه صورت نگرفته باشد، اما با وجود این، جانشینی که معاویه درباره یزید صورت داده است و او را به این عنوان ولی عهد خود معرفی نموده، دیگر موافقت يك نفر از اهل حلّ و عقد شرط نیست. حتی اگر همه اهل حلّ و عقد هم مخالفت کنند، این تعیین جانشینی توسط معاویه و معرفی یزید به عنوان ولی عهد خود، برای شرعیت و خلافت یزید بن معاویه کافی است.

۱ . شرح القصيدة الحمزية: ۲۷۱؛ فیض القدير: ۱ / ۲۶۵، ح ۲۸۱؛ العواصم من القواصم: ۲۱۴.

۲ . شرح القصيدة الحمزية: ۲۷۱.

۳ . همان.

ابن حجر پس از نقل گفتار ابن عربی، به نقد آن می پردازد. البته مهم، همین شرح و توضیح ابن حجر مکی است که ابتدا با جمله «یَقْشَعِرُّ مِنْهُ الْجِلْدُ» او را سرزنش می کند.

وقتی این سخنان، حاکی از مبنایی ثابت در نزد علمای اهل سنت باشد، پس استخلاف معاویه برای یزید به تنهایی ملاک حجّیت، حقّانیت و حکومت یزید است و هر گونه قیام بر علیه یزید باطل است، هر چند آن کسی که قیام کرده حسین بن علی علیهما السلام باشد؛ حسینی که فرزند فاطمه سلام الله علیها است و... پس اگر او به قتل رسید، به حق به قتل رسیده و قیام او باطل بوده است!

مناوی نیز کلام ابن عربی را نکوهش می کند و می نویسد:

وقد غلب علی ابن العربی الغض من أهل البیت حتی قال: قتله بسیف جدّه؛^۱

دشمنی با اهل بیت بر ابن عربی غلبه پیدا کرده و باعث شده که او بگوید: حسین با شمشیر جدش کشته شده است.

دلیل پرداختن دوباره ابن حجر به معاویه و صحابه نباید فراموش شود.

به راستی این صحابه که همراهی ایشان با یزید موجب شد که حکومت او استقرار یابد، بلکه پایه های حکومت یزید بر دوش آنان بنا شود، چه کسانی هستند؟ آن ها چه کسانی هستند که اگر همراهی نکرده بودند، حکومت یزید شرعیّت پیدا نکرده و مجوّزی برای قتل سید جوانان اهل بهشت نمی شدند؟ به تدریج پاسخ این پرسش ها خواهد آمد.

ابن عربی مالکی در بحث جانشینی یزید به واسطه معاویه و بیعت گرفتن معاویه برای ولی عهدی فرزندش، پس از سخنانی درباره لیاقت یزید برای رسیدن به خلافت و تصدّی این مقام، حدیثی یا احادیثی را از صحیح بخاری^۲ مبنی بر بیعت عبدالله بن عمر با یزید آورده است و در ادامه می گوید:

فهذه الأخبار الصحاح كلّها تعطيك أنّ ابن عمر كان مسلماً في أمر يزید وأنه بايع وعقد له والتزم ما التزم الناس ودخل فيما دخل فيه المسلمون، وحرّم علی نفسه ومن إليه بعد ذلك أن يخرج علی هذا أو ينقضه، وظهر لك أنّ من قال: إنّ معاوية كذب في قوله: بايع ابن عمر ولم يبايع وأنّ ابن عمر وأصحابه سئلوا فقالوا: لم نبايع. فقد كذب، وقد صدق البخاري في روايته قول معاوية علی المنبر: إنّ ابن عمر قد بايع؛

این احادیث می رساند که ابن عمر تابع خلافت یزید بوده و ولایت او را پذیرفته و با او بیعت کرده و به خلافت یزید به همان کیفیتی که مردم ملتزم بودند، ملتزم شده و با این بیعت در آن چه مسلمانان بر آن بودند داخل شد. علاوه بر این، بر خود، فرزندان و یارانش مخالفت با یزید را حرام نمود و بعد از آن

۱ . ر.ک: فیض القدير: ۱ / ۲۶۵.

۲ . گفتنی است که اهل سنت درباره صحیح بخاری می گویند: «اصحّ الكتب بعد القرآن».

معاویه بالای منبر اعلام کرد: عبدالله بن عمر با یزید بیعت کرده است و هر کس بگوید که معاویه دروغ گفته است و عبدالله بن عمر با یزید بیعت نکرده، خود او دروغ گوشت.
بنابراین، نخستین صحابی که حکومت، خلافت و ولایت یزید به او مستند شد و قوام پیدا کرد، عبدالله بن عمر است.

ابن عربی مالکی می افزاید:

فإن قیل: کان یزید حماراً.

قلنا: لا یحلّ إلاّ بشاهدین، فمن شهد بذلك علیه؟^۱

حال اگر کسی بگوید: یزید شارب الخمر بوده، پس چگونه حاکمیت اسلامی را تصاحب نموده است؟ در جوابش می گوئیم: بر شما جایز نیست این حرف را بزنید و باید دو نفر شاهد عادل، شهادت دهند که ما دیده ایم که شرب خمر کرده است.
حال چه کسی می گوید: یزید شرب خمر می کرد؟
چه کسی است که شهادت دهد؟!
کلام ابن عربی مالکی در نقد شهادت امام حسین علیه السلام چنین خلاصه می گردد:

۱ . وقتی کوفیان از امام حسین علیه السلام دعوت کردند و حضرت به کوفه رهسپار شدند، رفتن به کوفه سرپیچی از اعتقاد فرد بزرگی از صحابه، یعنی ابن عمر است!

گویی این نقطه ضعفی برای سیدالشهداء علیه السلام است که چرا به سخن عبدالله بن عمر گوش نداده و دعوت کوفیان را اجابت نموده است.^۲

۲ . افرادی که سیدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند و با حضرت جنگیدند، بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کرده اند!

می پرسیم: مگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این باره چه فرموده اند؟

در جواب می گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اگر امت متحد بودند و فردی موجب تفرقه بین امت شد، او را به قتل برسانید، هر کس که می خواهد باشد».^۳

حتی اگر حسین بن علی باشد؟

آری، حتی اگر حسین باشد!

اگر این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده باشد، ابن عربی مالکی این حدیث را بر سیدالشهداء علیه السلام تطبیق می کند و آن حضرت را مطابق این حدیث واجب القتل می داند.

۱ . العواصم من القواصم: ۲۰۹ — ۲۱۱.

۲ . «عدّل عن رأي شيخ الصحابة ابن عمر».

۳ . «فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع، فاضربوه بالسيف كائناً من كان»؛ مسند احمد: ۴ / ۲۶۱ و ۳۴۱؛ صحيح مسلم: ۶ / ۲۲ و منابع دیگر.

چکیده دیدگاه‌ها

پس از آن چه بیان شد، در نتیجه گیری از کلمات آنان باید گفت:

یکم: حکومت یزید، شرعی و الهی بوده است؛

دوم: ناسزا گفتن به معاویه و حتی گمان بد بر او نارواست.

ابن خلدون در این باره می نویسد:

إِيَّاكَ أَنْ تَظُنَّ بِمَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ عِلْمٌ ذَلِكَ مِنْ يَزِيدٍ فَإِنَّهُ أَعْدَلُ مِنْ ذَلِكَ وَأَفْضَلُ؛^۱

از گمان ناشایست نسبت به معاویه پرهیزید، همانا عدالت او بیشتر از این حرف‌ها و مرتبه‌اش بالاتر است.

سوم: هرگونه خدشه به حاکمیت یزید، خدشه به معاویه، صحابه و در رأس آنان «شیخ‌الصحابه عبدالله بن عمر» است. فردی که بخاری در روایتی، بیعتش را با یزید نقل نموده است و می‌گوید: هرگونه طعن و خدشه‌ای به صحابه مساوی با کفر است!

چهارم: سیدالشهداء علیه السلام علیه حکومت حق قیام و خروج نموده و او خارجی است!

پنجم: همه کسانی که در ماجرای شهادت سیدالشهداء علیه السلام شرکت نموده‌اند، بنا به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و در راستای پیروی و اطاعت از پیامبر این کار را انجام داده‌اند! — پناه می‌بریم به خداوند متعال از این کلماتی که گفتن و نوشتنش دشوار است — چون سیدالشهداء علیه السلام بر حکومت حق یزید قیام کرده، پس واجب‌القتل است و از طرفی نه تنها قاتلان او گناه نکرده‌اند؛ بلکه به دستور پیامبر عمل کرده و مستحق اجر و ثواب نیز هستند!

آری، آنان در پی چنین اعتقادی ما را خطاب و سرزنش می‌کنند و می‌گویند: چرا بر کسی که قتل او واجب و به حق بوده، اقامه‌عزا می‌کنید و در ایام عاشورا برای او مجلس سوگواری برپا می‌کنید؟ پس ما با شما مبارزه می‌کنیم و این مراسم را از بین می‌بریم و حتی اگر بتوانیم شما اقامه‌کنندگان عزا بر حسین بن علی علیهما السلام را هم نابود می‌کنیم.

چرا مبارزه با حادثه عاشورا؟

عزاداری شعاری است که تیر آن معاویه را هدف قرار می‌دهد. از این رو یکی دیگر از دلایل‌های مبارزه با سیدالشهداء علیه السلام، واقعه عاشورا و عزاداری این است که اگر از امام حسین علیه السلام و شهادتش دم بزنیم، سرانجام به طعن معاویه می‌انجامد. پس باید با عزاداری مبارزه کنند و از مراسم عاشورا جلوگیری کنند تا به صحابه‌ای که همراه معاویه و یزید بودند و با یزید دست بیعت داده‌اند، خدشه‌ای وارد نشود!

۱ . تاریخ ابن خلدون: ۱ / ۲۱۲.

دیدگاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی

در این میان برخی از عالمان اهل سنت از این راه وارد شده و این مسئله را دست آویز مخالفت با سیدالشهداء علیه السلام قرار داده اند که از این میان، عبدالمغیث بن زهیر حنبلی بغدادی در گذشته سال ۵۸۳ هجری است. سیره نویسان اهل سنت در شرح حال او می نویسند:

كان صالحاً متديناً صدوقاً أميناً حسن الطريقة جميل السيرة حميد الأخلاق مجتهداً في اتباع السنة؛^۱

او پیشوا، حافظ، محدث، دنیا گریز، صالح، متدین، بسیار راست گو، پرهیزگار، مطمئن و امین، دارای رفتار نیکو، یگانه در اخلاق و کوشا در تبعیت و پیروی از سنت پیامبر بود.

وی که دارای این همه اوصاف، القاب و مقام بلند در نزد اهل سنت است، کتابی در فضایل و مناقب یزید بن معاویه تألیف کرده است. او از پیامبر در مدح معاویه چنین نقل می کند که فرمود:

اللهم اجعله هادياً واهداً به؛^۲

خدایا! معاویه را هدایت گر قرار ده و به مردم توفیق ده تا به واسطه معاویه هدایت شوند.

پس به مقتضای این حدیث ما باید ولایت فرزند معاویه را بپذیریم؛ چرا که در ادامه می گوید:

ومن كان هادياً لا يجوز أن يطعن عليه فيما اختاره من ولاية يزيد؛^۳

کسی که خودش هدایت گر است، جایز نیست کسی علیه او طعن و خدشه ای بزند و بگوید: چرا معاویه یزید را جانشین خود نموده است؟

وی در ادامه می افزاید:

ولاية يزيد تثبت برضى الأمة؛^۴

ولایت یزید با پذیرش همگان به اثبات رسید.

خلاصه چینهش مبانی علمای متعصب اهل سنت در يك جمله چنین است: به مقتضای احادیثی که از پیامبر خدا صلی

الله علیه وآله مبنی بر واجب بودن پیروی از خلفا و امیران رسیده، می توان گفت: حسین بن علی طغیان گر است!

۱ . شذرات الذهب: ۴ / ۲۷۵.

۲ . الرد على المتعصب الغنيد: ۷۵.

۳ . همان.

۴ . همان: ۷۷.

آری، همانا خواندن و نوشتن چنین سخنانی، هر قلب آکنده از محبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دچار غم و پریشانی می کند و اگر وظیفه ما دفاع از مذهب و مکتب اهل بیت علیهم السلام نبود، هرگز چنین کلماتی را نقل نمی کردیم.

آن گاه عبدالمغیث حنبلی بغدادی در پاسخ اشکالات بر یزید می نویسد: «به احترام پدرش نباید چیزی به یزید گفت».

آری، نگوئید یزید شرب خمر می کرد. نگوئید یزید بن معاویه با زن های محرم خویش نکاح می کرد و کسی حقیقتی از کردارهای یزید را به گوش دیگران نرساند و...!

چرا نباید چیزی گفت؟

چون به احترام پدر یزید باید سکوت کرد!

این ها از جمله مطالب کتابی است که حنبلی بغدادی در پوشاندن و مخفی نمودن حقایق تاریخی نوشته است.

ولی هرگز حقایق مخفی نمی ماند و حتی گاهی حقایق امور بر قلم عالمان و اندیشمندان آنان جاری می شود و هر چند گفته های ابن عربی و عبدالمغیث حنبلی، منشأ و دلیلی می گردد که برخی از متعصبین از یزید و اعمال ناشایست او دفاع کنند؛ ولی از طرف دیگر باعث شده است که عالمان اهل سنت در رد آنان سخن هایی بگویند و بنویسند؛ مانند حافظ ابوالفرج ابن جوزی حنبلی که کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید را در رد کتاب عبدالمغیث حنبلی نوشته است. وی معاصر با عبدالمغیث و در گذشته سال ۵۹۷ هجری می باشد.

البته کتاب عبدالمغیث که در دفاع از یزید بوده به دست ما نرسیده، ولی نوشته حافظ ابن جوزی در رد آن کتاب به دست ما رسیده است.

بزرگانی از اهل سنت مانند ذهبی، ابن کثیر دمشقی و دیگران تصریح می کنند که ای کاش عبدالمغیث چنین کتابی نمی نوشت.^۱

حال اگر از خود این شخص؛ یعنی عبدالمغیث بن زهیر حنبلی سؤال شود که به چه دلیل شما و امثال شما از یزید بن معاویه دفاع می کنید، در جواب می گوید:

إِثْمًا قَصَدْتُ كَفَّ الْأَلْسَنَةَ عَنْ لَعْنِ الْخُلَفَاءِ وَإِلَّا فَلَوْ فَتَحْنَا هَذَا لَكَانَ خَلِيفَةَ الْوَقْتِ أَحَقَّ بِاللَعْنِ؛^۲

۱ . سیر أعلام النبلاء: ۲۱ / ۱۶۰.

۲ . همان: ۱۶۱.

فقط به این جهت از یزید دفاع کردم تا با این کار لعن خلفا را از سر زبان ها قطع کنم، وگرنه اگر از لعن خلفا جلوگیری نکنیم و اجازه چنین کاری را بدهیم، همین خلیفه زمان خودمان به لعن سزاوارتر است.

آری، آنان باید کاری کنند که خلفا مورد لعن قرار نگیرند. تا کنون سخن از جلوگیری لعن یزید به جهت معاویه و عبدالله بن عمر بود، اما حالا سخن از خلفا به میان آمد.

پس به تدریج راز مبارزه با شعائر حسینی و عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام روشن می شود. از طرفی دیگر علت تلاش و همت استوار شیعیان در برپایی عزای سیدالشهداء علیه السلام معلوم می شود.

در عین حال، به حق خودشان سوگند که با این همه شکوه در برگزاری مراسم عزا و سوگواری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، هنوز حق آن حضرت را ادا نکرده ایم و در این مسئله بدهکاریم!

تفتازانی و دیدگاه او درباره لعن خلفا

یکی دیگر از علمای آنان که با لعن خلفا پیکار نموده، سعدالدین تفتازانی است. وی با عبارتی صریح تر از عبارت قبلی، علت جلوگیری از لعن یزید را فاش می کند و می گوید:

فإن قيل: فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن علی یزید مع علمهم بأنه يستحق ما يربوا علی ذلك ویزید.

قلنا: تماماً عن أن يرتقى إلى الأعلى فالأعلى؛^۱

اگر کسی بگوید: برخی از علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی دانند، در حالی که می دانند یزید مستحق لعن است — بلکه بیش تر از لعن استحقاق دارد — پس چرا از لعن یزید جلوگیری کرده اند؟

در جواب آنان باید گفت: جلوگیری آنان از لعن یزید به جهت ممانعت از بالا رفتن لعن به پدر یزید و بالاتر از آن، یعنی خلفای قبل از معاویه است.

لعن یزید، به لعن معاویه و دیگر خلفا می انجامد.

آنان ناگزیرند حسین بن علی علیهما السلام را واجب القتل بدانند، یا مانع ذکر واقعه کربلا شوند و یا لعن یزید را تحریم نمایند تا با شور و حماسه همیشه جاودان تاریخ؛ یعنی شهادت سیدالشهداء علیه السلام مقابله کنند؛ زیرا با شیوه های قبلی که از راه موعظه و نصیحت بود، نتوانستند به هدفشان برسند و مراسم عزای سیدالشهداء علیه السلام را کم رنگ کنند.

به راستی چرا آنان ناگزیر به مبارزه همه جانبه با واقعه کربلا و زنده نگه داشتن عاشورا هستند؟ چون پای صحابه در کار است؛ زیرا معاویه و آن گاه خلفای پیشین در این حادثه شریک جرم می شوند و ...

۱. شرح المقاصد: ۲ / ۳۰۷.

از این رو، نه ابن خلدون، نه ابن عربی مالکی، نه عبدالغیث بن زهیر و نه تفتازانی، هیچ کدام واقعیت را بیان نکرده اند؛ چرا که این واقعه ریشه در حقایقی دارد که با کمال ادب و وقار به بررسی آن ها خواهیم پرداخت.

اشاره ای به نقش معاویه در حادثه کربلا

نقش معاویه در قضیه کربلا از آن هنگام آغاز شد که فرزندش را ولی عهد خود قرار داد. پس خرده گیری بر یزید، خود به خود متوجه کسی خواهد بود که او را به این مقام رسانده است و افزون بر آن، خلفای پیشین نیز مقصر خواهند بود؛ ولی، بنابر تحقیقات انجام شده، مطلب بالاتر از این است.

ما مدعی آن هستیم که شهادت سیدالشهداء علیه السلام در عراق، نقشه خود معاویه بوده که یزید آن را اجرا کرده است و با تأمل، صبر و دقت در مطالبی که در پیش می آید، این حقیقت از حقایق ناگفته عاشورا روشن خواهد شد.

اکنون، ناگزیریم مطالب گفته شده را به دقت بررسی کنیم؛ ولی قبل از ورود به بحث، ناچاریم تذکر دهیم که مبارزه با واقعه عاشورا فقط دیدگاه گروهی از علماء اهل سنت است و چنان که گذشت، عده دیگری از بزرگان آنان، بر آن گروه متعصب به شدت انتقاد کرده اند:

— وقتی حافظ ابوالحسن هبشی دیدگاه ابن خلدون را نقل می نماید، او را لعن می کند و به او دشنام می دهد و اشک می ریزد!

— حافظ ابن حجر مکی، موضع گیری ابن عربی مالکی را نقل می کند و می گوید: این کلام بدن انسان را به لرزه می اندازد.

— در برابر عبدالقادر گیلانی که می گفت: روز عاشورا باید روز شادی و سرور باشد. ابن جوزی حنبلی می گفت: چنین حرف هایی باطل است. آراستن، سرور و شادی در روز عاشورا و حرف هایی از این قبیل را نمی توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد و این دروغ است.

ما در آینده سخنان دیگر دانشمندان اهل سنت را در قرن های مختلف، از احمد بن حنبل تا شهاب الدین آلوسی بغدادی و شیخ محمد عبده مصری و دیگران نقل خواهیم نمود و خواهید دید که همه آن بزرگان، یزید را لعن کرده و از کار او اعلام بی زاری و نفرت نموده و حتی برخی از آن ها به صراحت او را تکفیر کرده اند.

بنابراین، واجب القتل خواندن سیدالشهداء علیه السلام، دیدگاه گروهی از علمای اهل تسنن است که باید آنان را با دیگران متفاوت دانست. اینان کسانی هستند که پیروانشان در این زمان از یزید، به عنوان «امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» و یا به نام «الخليفة المظلوم یزید بن معاویه» یاد می کنند!

وقتی مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را واجب القتل بدانند، خود به خود ما را که پیروان آن حضرت هستیم، تکفیر می نمایند و ریختن خون ما را نیز حلال می دانند.

تعصّب و خشم آن گروه تندرو بر علیه اهل بیت علیهم السلام آن قدر بالا رفته که درباره «حجاج بن یوسف» کتابی نوشته اند و از آن جنایت کار تاریخ، دفاع می کنند و حتی در بیان فضایل و مناقب «هند» (مادر معاویه) کتاب نوشته اند!

آنان نزد عموم اهل تسنّن ارزش و جایگاهی ندارند و بیشتر مسلمانان به آنان بی اعتنا هستند. از این رو، یادآور شدیم که عموم مسلمانان از فرقه های غیر شیعی در مراسم عاشورا شرکت می کنند. ملاحظه کردید! در مقابل همین گروه افراطی و تندرو، علمای بزرگی از خود اهل تسنّن به مخالفت برخاسته اند. جالب این جاست که این افراد از زمره علمایی هستند که با اهل بیت علیهم السلام رابطه خوبی نداشته اند؛ ولی به رغم آن، دیدگاه آن گروه متعصّب را زیر سؤال برده و ردّ نموده اند؛ علمای بزرگی هم چون: ابوالحسن هیشمی، ابن حجر مکی و ابن جوزی حنبلی که هر یک از آنان حافظ عصر خود بوده اند.

نقد و بررسی دیدگاه علمای تندرو اهل سنت

با نگاه به آن چه گذشت، گرایش و دیدگاه فکری آن گروه تندرو مشخص شد. دیدگاه های آنان پیرامون شهادت سرور جوانان بهشت، حضرت حسین بن علی علیهما السلام، به شرح زیر می آید:

۱. ولایت و حاکمیت یزید؛ پذیرفته همه صحابه

این سخن خلاف حقایق تاریخی است؛ چرا که به طور مفصّل بیان خواهیم کرد که بزرگان صحابه و شخصیت هایی معروف آن زمان با ولایت یزید مخالف بوده اند؛ به همین جهت، معاویه با مشکلات فراوانی روبه رو شد و به روش های گوناگونی دست زد تا بتواند مخالفان خود را در برنامه جانشینی یزید، سرکوب کند. البته کسانی مثل جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد انصاری، زید بن ارقم و دیگر صحابه درباره جانشینی یزید سکوت کردند. روشن است که سکوت آنها هیچ دلالتی بر رضایتشان ندارد؛ چرا که آنان در حال تقیّه بوده اند و تقیّه در بین صحابه به ویژه در زمان معاویه رایج بوده است. آنان می ترسیده اند که آن چه بر سر دیگران آمده، بر سرشان بیاید... .

پس سکوت صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله دلیل بر رضایت آنان از کار معاویه نمی تواند باشد. دیگر این که همکاری جمعی از صحابه با معاویه، با زور، پرداخت پول، ترساندن و یا تهدید به کشتن آن ها بوده است.

۲. نقش عبدالله بن عمر در ولایت یزید

ابن عربی مالکی، با استفاده از احادیثی که در صحیح بخاری آمده، به بیعت عبدالله بن عمر و قبول ولایت یزید استناد می کند.

اما در نقد کلام او باید گفت که خود ابن عربی مالکی می گوید: «عده ای از علما، بیعت عبدالله بن عمر با یزید را تکذیب نموده و این مطلب را تصدیق نکرده اند»^۱.

از این جمله معلوم می شود که علمای اهل تسنن، درباره بیعت عبدالله بن عمر با یزید اختلاف داشته اند. البته این مطلب در صحیح بخاری آمده است؛ اما خود بخاری از سردمداران همین گروه متعصب است که دیدگاهشان را درباره یزید و شهادت سیدالشهداء علیه السلام بیان کردیم.

با اندک تحقیقی در شخصیت عبدالله بن عمر، به دست خواهد آمد که او مردی ضعیف و از جهت روحی، فردی سست بوده و شخصیتی حقیقی نداشته است و اگر احترامی برای او می گذارند، به جهت پدرش است و اگر ابن عربی، عبدالله بن عمر را به عنوان شیخ الصحابه (بزرگ صحابه) معرفی کرده، به خاطر این است که به اهداف و مقاصد خود برسد.

آری، او هرگز «شیخ الصحابه» نبوده و چنین مقامی در آن زمان نداشته است و حتی پدر او عمر نیز او را قبول نداشته است.

وقتی به عمر پیش نهاد کردند که برای پسر عبدالله مقام و منصبی در نظر بگیر، او در جواب گفت: عبدالله نمی داند که چگونه همسرش را طلاق دهد، با این حال من چگونه مقام و سمتی را به او واگذار کنم؟^۲ از طرفی او نیز پدرش را قبول نداشت و حتی در مواردی مخالفت می نمود؛ مخالفتی که از نظر اهل سنت برای وی نقص محسوب می شود. از این رو در مسئله «متعه» معروف است که گفت: «این حکم حرمت متعه [که پدرم آن را صادر نموده] مخالف حکم رسول الله صلی الله علیه وآله است و ما باید از حکم پیامبر خدا اطاعت کنیم، نه از حکم پدرم»^۳.

درباره عبدالله بن عمر در زمینه ولایت عهدی یزید نوشته اند: «معاویه مبلغ يك صد هزار درهم به او داد. او این پول را پذیرفت و در جانشینی یزید سکوت کرد!»^۴

آری، سکوت کرد؛ ولی باید دید که آیا به راستی عبدالله بن عمر در زمان معاویه با یزید بیعت کرده است یا نه؟ در این باره، اهل تسنن و بزرگانشان اختلاف نظر دارند.

درباره ضعف شخصیت عبدالله بن عمر آورده اند که وی پس از عثمان، با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد! با این وجود وقتی اهل مدینه بر یزید قیام کردند و واقعه حرّه به وجود آمد، عبدالله از بیعت با یزید دست برداشت و با مسلمانان همکاری نکرد. آن گاه که پس از یزید نوبت به حکومت عبدالملک بن مروان رسید، گفت: من از پیامبر اکرم

۱ . العواصم من القواصم: ۲۰۸.

۲ . الطبقات الكبرى: ۳ / ۳۴۳.

۳ . گفتنی است که ما در پژوهشی جداگانه، تحت عنوان نگرشی به ازدواج موقت، متعه حج و متعه نساء را بررسی نموده ایم که — ان شاء الله — در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ خواهد شد.

۴ . فتح الباری: ۱۳ / ۶۰؛ الكامل فی التاریخ: ۵ / ۳۷۳.

صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «کسی که شب را روز کند و بیعت خلیفه ای بر عهده اش نباشد، مسلمان نیست».

به همین جهت، شبانه رفت و با والی آن زمان، حجاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک بن مروان ولایت آن دیار را به عهده داشت، بیعت نمود.

حجاج به او گفت: چه عجله ای در کار است که تو شبانه آمده ای؛ تا صبح صبر می کردی! عبدالله در پاسخ گفت: ترسیدم که امشب از دنیا بروم و بیعت عبدالملک بن مروان بر گردنم نباشد. نداشتن بیعت خلیفه زمان مسئولیت دارد و من باید به وظیفه ام عمل کنم!

حجاج گفت: من مشغول کاری هستم، آن گاه پایش را دراز نمود و گفت: با پام بیعت کن!^۱ عبدالله بن عمر با پای حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کرد، تا به این واسطه با خلیفه زمانش یعنی عبدالملک بن مروان، بیعت نموده باشد.

آری، همین عبدالله که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرد، عاقبت کارش به کجا رسید!

۳ . چرایی لعن نفرستادن بر یزید

پیش تر گفتیم که برخی از علمای اهل سنت معتقدند که یزید را نباید لعن کرد. وقتی از آنان می پرسیم که با توجه به جنایاتی که یزید مرتکب شده، چرا نباید یزید لعن شود؟ در پاسخ این سؤال می گویند: اگر یزید لعن شود، مردم لعن را به «الأعلى فالأعلى»، بالاتر از یزید خواهند برد و پای کسانی به میان خواهد آمد که سزاوار نیست به آنان جسارت شود.

آری، به میان آمدن پای خلفا در حادثه کربلا، ریشه در سقیفه دارد و از آن جا ناشی می شود که مسلمانان در زمان عمر بن خطاب قسمتی از سرزمین های شام را فتح کردند. یزید بن ابی سفیان از طرف عمر والی آن دیار شد و بعد از مرگ یزید برادرش معاویه جانشین او گردید و پس از آن که تمام سرزمین شام به دست مسلمانان افتاد، او والی تمام سرزمین شام شد. عثمان نیز در دوران حکومت خود، معاویه را در ولایت آن دیار ابقاء نمود.^۲ آن هنگام که عمر وی را والی شام نمود، ابوسفیان با خوش حالی به عمر گفت:

وصلتك رحم؛^۳

صله رحم کردی.

در نتیجه، همه کسانی که معاویه را به آن مقام رساندند، در اعمال خوب (اگر کار خوبی داشته باشد!) و بد او شریک هستند.

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۳ / ۲۴۲.

۲ . تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۵۵.

۳ . الاستیعاب: ۳ / ۱۴۱۷؛ اسد الغابة: ۴ / ۳۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۶۵ / ۲۵۱.

بنابراین خیلی واضح است که سرانجام کارهای معاویه به «الأعلى فالأعلى» می‌رسد؛ یعنی با اندکی تأمل و تفکر در کارنامه او، این سؤال‌ها مطرح می‌شود:

چه کسی او را به این سمت منصوب نمود؟
و با چه هدفتی معاویه را به منصب ولایت شام برگزیدند و

۴ . حدیث ساختگی در مدح معاویه

برخی از اهل تسنن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می‌کنند و می‌گویند که آن حضرت در مدح معاویه فرمود:

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا، اَهْدِهِ وَاَهْدِ بِهِ^۱

خدایا! معاویه را هدایت کن و به واسطه او دیگران را نیز هدایت فرما.

پس بنا به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله، نباید معاویه را به خاطر جانشینی یزید پس از خود سرزنش نمود؛ چرا که معاویه به دعای پیامبر هدایت شده و هادی امت است و فردی که متصدی هدایت مردم است، کار نادرست انجام نمی‌دهد. پس بر او نباید خرده گرفت و در نشانیدن یزید و معرفی فرزندش به عنوان ولی عهد، نباید او را سرزنش کرد!

این دیدگاه از چند جهت قابل بررسی و نقد است:

یکم: هرگز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مدح معاویه سخنی و فضیلتی نفرموده است و این ادعا از دروغ‌های عالم است.

این مطلب با وجود مدرکی که پذیرفته همگان است اثبات شدنی است.

کتاب صحیح بخاری، که صحیح‌ترین کتاب اهل سنت است، ابوابی در فضایل و مناقب صحابه با عنوان «فضایل فلان»، «فضایل فلان» و ... می‌گشاید؛ اما آن‌گاه که نوبت به معاویه می‌رسد، نمی‌گوید: «باب فضائل معاویه»؛ بلکه می‌گوید: «باب ذکر معاویه».

شرح و توضیح دهندگان کتاب بخاری، دلیل و سرّ این کار را نبودن حدیثی در فضیلت معاویه بیان می‌کنند و می‌گویند: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایتی که دلالت بر فضیلت معاویه کند نقل نشده است و به این دلیل بخاری نمی‌گوید: «باب فضائل معاویه». پس کجا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند: «اللَّهُمَّ اَهْدِهِ وَاَهْدِ بِهِ»؟ این توضیح توسط ابن حجر در کتاب فتح الباری که یکی از بهترین کتاب‌های اهل سنت در شرح صحیح بخاری است نقل شده است. وی در این باره به نقل از اسحاق بن راهویه می‌نویسد: **لم يصح في فضائل معاوية شيء**^۲.

۱ . تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۷۹؛ الاستیعاب: ۲ / ۸۴۳؛ الطبقات الكبرى: ۷ / ۴۱۸؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۲۲۲ و منابع دیگر.

۲ . ر.ك: فتح الباری: ۷ / ۸۱ .

دوم: آیا معاویه در زمان خود اجازه داشته که یزید را به جانشینی خویش معرفی کند یا خیر؟ آیا این کار معاویه، نزد شارع مقدس پذیرفته است؟! و آیا مبانی اهل سنت با این مسئله سازگارند؟

سوم: بر فرض این که معاویه حقّ چنین کاری داشته باشد و برای پس از خود می توانسته جانشینی معرفی کند و از مردم بیعت بگیرد، چگونه این کار باید صورت می گرفت؟ برای مثال، باید یزید را معرفی می کرد و می گفت: او فردی صالح است و برای جانشینی من و اداره حکومت و ولایت، لیاقت دارد و با احترام و ادب از مردم درخواست می کرد که با کمال آزادی با یزید بیعت کنند. حال بر فرضی که معاویه چنین حقّی داشته، آیا این گونه عمل کرده است؟ هرگز!

او مخالفان این برنامه را به روش های گوناگون سرکوب نمود. وی برخی را از میان برداشت، برخی را تطمیع کرد و با پول خرید و برخی دیگر را ترساند به طوری که آنان تقیّه کردند و سکوت اختیار نمودند. او این گونه یزید را برای جانشینی خود معرفی نمود که در ادامه به صورت مفصّل به بررسی این مسأله خواهیم پرداخت.

چهارم: بنا بر بررسی های صورت پذیرفته، این گروه تندرو، معاویه را بزرگ می شمارند تا به اهدافشان برسند و در تصریحاتشان آمده که معاویه، سدّی برای صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله است که اگر کسی معاویه را لعن و ناسزا بگوید، این طعن به صحابه خواهد رسید.

در چنین شرایطی باید با ساختن احادیث و بالا بردن مقام معاویه، عموم مردم، حتّی شیعیان را از دشنام و ناسزا گفتن به معاویه باز دارند تا در نتیجه، کارهای او که از جمله آن ها جانشینی یزید است تصحیح شود.

برای نمونه، به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر و کتاب های دیگر می توانید مراجعه کنید. در شرح حال معاویه این گونه می نویسند: اسلام به منزله خانه ای است و هر خانه دری دارد و صحابه حافظ این خانه و به حکم در این خانه اند و حکم معاویه حکم حلقه آن در است. پس هر کس به معاویه تعرّض کند، به صحابه و اسلام تعرّض نموده است!^۱ این دیدگاه از دو جهت قابل نقد است:

یکم آن که این کلام باطل است؛ چرا که بر خلاف احادیث قطعی و محکمی است که از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است؛ روایتی هم چون «حدیث ثقلین» که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛^۲

همانا در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

در جای دیگر می فرمایند:

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۵۹ / ۲۱۰.

۲. این حدیث شریف در منابع مهمّ شیعه و اهل تسنّن آمده است. برای نمونه، به چند منبع اشاره می نمایم: بصائر الدرجات: ۴۳۳، باب ۱۷؛ الأمالی شیخ صدوق: ۵۰۰؛ الإرشاد: ۱ / ۲۳۳؛ الإحتجاج: ۱ / ۲۱۶ — ۲۱۷؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۱۳۳ — ۱۳۴، حدیث ۶۹ — ۷۱؛ مسند احمد: ۳ / ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ۱۸۲؛ فضائل الصحابه (نسائی): ۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۴۸؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۴۵ و ۱۳۰؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۳ و منابع دیگر.

أنا مدينة العلم وعليٌّ بائها!

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

مبنای ما کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است؛ سخنی که خود اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند. اما آنان می گویند صحابه باب ورود به اسلام هستند. معاویه نسبت به صحابه، نقش محافظ دارد؛ چرا؟ چون اگر سدّ معاویه بشکند، در خانه اسلام می شکند و در نتیجه به خود اسلام هتک می شود. پس اگر کسی به معاویه ناسزا گوید، در واقع به اسلام جسارت کرده است!

هدف و انگیزه چنین پندار خیالی و باطل درباره معاویه چیست؟ برای این که زبان ها را از سرزنش و جسارت به معاویه باز دارند تا مبدا این دشنام گویی به بالاتر سرایت کند و پای بزرگان صحابه به میان آید. **دوم.** جالب این جاست که برخی از دانشمندان عامّه نیز به گفتن حقایق پرداخته اند و آن دیدگاه باطل و کلمات ناحق را نادرست خوانده اند؛ هم چون نسائی که مَهْر بطلان بر ادعای آنان زده است.

نسائی از دانشمندان بزرگ اهل سنت است و کتاب سنن او از کتاب های شش گانه معروف و پذیرفته در نزد عامّه است. آورده اند که وقتی نسائی وارد شام شد، مردم آن سرزمین با علی بن ابی طالب علیهما السلام کینه و دشمنی داشتند. به همین جهت، نسائی کتابی در مناقب و خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت تا بلکه مردم را هدایت کند. اما مردم شام به او مراجعه نمودند و از او تقاضا کردند تا در فضایل و مناقب معاویه روایتی نقل کند. او در جواب گفت: مگر معاویه فضیلت و منقبتی دارد که من برای شما نقل کنم؟

وقتی مردم این پاسخ را از نسائی شنیدند، به او حمله کردند و به قدری او را کتک زدند که بعد از آن حادثه به فتق مبتلا شد و مرضی در نقاط حساس بدنش به وجود آمد. او را به مکه بردند و بر اثر همان حادثه درگذشت. از این رو، تاریخ نگاران در شرح حال نسائی نوشته اند: «تُوْفِّي بِهَا مَقْتُولًا شَهِيدًا».^۲

این داستان در کتاب سیر أعلام النبلاء نیز آمده است که مجموعه بزرگی در احوالات علمای اهل سنت و علمای دیگر فرقه ها به شمار می رود. نگارنده این کتاب، حافظ ذهبی است که از تاریخ نگاران و رجال شناسان و محدثان نامی اهل تسنن است.^۳

با وجود این، ذهبی از تندروان و متعصبان اهل سنت است. وی درباره یزید گفته بود:

لا نَسْبَهُ وَلَا نَحْبَهُ؛^۴

۱. این حدیث شریف نیز در منابع مهمی از شیعه و سنی نقل شده است؛ از جمله: الأملی شیخ صدوق: ۴۲۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۲ ح

۲۹۸؛ بحار الأنوار: ۴۰ / ۷۰، ح ۱۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶؛ المعجم الکبیر: ۱۱ / ۵۵؛ سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۱، شماره ۳۷۰۷؛ کتر العَمال: ۱۳ / ۱۴۸ و منابع دیگر.

۲. تهذیب الکمال: ۱ / ۳۳۹؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۳۳؛ البدایة والنهائة: ۱۱ / ۱۴۱.

۳. سیر أعلام النبلاء: ۱۴ / ۱۲۹ — ۱۳۰.

۴. همان: ۴ / ۳۶.

نه یزید را دوست می داریم و نه او را نکوهش می کنیم.

این جمله حاکی از تعصّب و رزی اوست. چرا او را سبّ نمی کنید؟ مگر یزید اهل بیت پیامبر علیهم السلام را نیاز زده است؟ او فرزندی فاطمه زهرا سلام الله علیها، دخت گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را به آن شکل به شهادت رساند و آزار اهل بیت علیهم السلام، آزار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اذیت رسول خدا، آزار خداوند متعال و مساوی با کفر است. ای ذهبی! چرا می گویی: «لا نُحِبُّهُ وَلَا نَسِبُهُ»؟

البته تندروی ها و تعصّب و رزی آنان مراتب و درجات گوناگونی دارد.

دانشمندان اهل سنت دیگری که نتوانسته به خود اجازه دهد که برای معاویه فضیلتی بسازد، حاکم نیشابوری صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین است. اهل سنت به او «امام المحدثین» لقب داده اند که نزد آنان فرد بسیار بزرگی است.

برای او نیز داستانی مانند نسائی پیش آمده است. به او گفتند که برای معاویه فضیلتی نقل کند. او پاسخ داد: مگر معاویه فضیلتی دارد که من آن را نقل کنم؟

مردم به او حمله کردند... منبرش را شکستند... او فرار کرد و به خانه خود پناه برد. خانه اش را احاطه کردند و مانع از خروج او از منزل شدند! بعد از مدتی فردی به او دست رسی پیدا کرد و به او گفت که از منزل خارج شو و حدیثی در فضیلت معاویه روایت کن تا از شر مردم راحت شوی!

حاکم نیشابوری در جواب او گفت:

لا یجی من قلبی؛^۱

از دلم نمی آید.

گفتنی است که بررسی دیدگاه علمای اهل سنت درباره معاویه، فرصتی دیگر می طلبد.^۲

بنا بر آن چه گفته شد، تجلیل و احترام به معاویه و یزید در این اندازه اختصاص به گروهی از مسلمانان دارد و حتی دیگر فرق مسلمانان از اهل سنت نیز به این سخنان و دیدگاه ها معتقد نیستند.

۵ . امام حسین و دعوت شیعیان عراق

از دیگر شبهاتی که اهل تسنن درباره حادثه عاشورا مطرح می کنند این است که می گویند: شیعیان، حسین بن علی علیهما السلام را به عراق دعوت کردند و به عهد و دعوت خود بی وفا شدند و خودشان، حسین را به قتل

۱ . سیر أعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۷۵؛ الوافی بالوفیات: ۳ / ۲۶۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی: ۲۸ / ۱۳۲؛ المنتظم: ۷ / ۷۵. گفتنی است در آن زمان نیشابور حوزة

علمیه اهل سنت در ایران بوده است و حاکم نیشابوری از علمای آن دیار بوده و به فارسی در پاسخ آن فرد گفت: «از دلم نمی آید».

۲ . چندی پیش در سفری به مدینه منوره، کتابی به دستم رسید. این کتاب را یکی از محققین معاصر تألیف نموده و در آن احادیثی را که در سرزنش

معاویه و پدرش ابوسفیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده، جمع آوری و با نام «أقوال الرسول الأعظم سیدنا محمد صلی الله علیه و آله وسلم وأقوال

أصحابه الكرام فی معاویة بن أبی سفیان» چاپ نموده است. وی بر اساس مبانی و دیدگاه دانشمندان رجال شناس اهل سنت، این احادیث را مورد

بررسی قرار داده و بر آن ها مهر صحّت و تأیید زده است.

رساندند! و یزید تنها به عبیدالله بن زیاد نامه نوشت و دستور داد که از ورود حسین بن علی علیهما السلام به عراق و کوفه و تأسیس حکومت در آن جا جلوگیری کند. پس یزید نقشی در شهادت حسین بن علی علیهما السلام نداشته و این خود شیعیان بودند که او را به شهادت رساندند!

آنان برای اثبات این سخن کتابی را با عنوان من هم قتلة الحسین؟ (چه کسانی حسین را به قتل رساندند؟) تألیف کرده و شیعیان را خطاب می کنند و می گویند: شما شیعیان که خود حسین را کشتید، چرا برای او عزاداری می کنید؟! ما در پاسخ آنان می گوئیم که شیعیان کوفه در شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نقشی نداشته اند. بنا بر تحقیق و پژوهش ها، فرماندهان لشکر عمر سعد در کربلا، یا از بنو امیه بوده اند و یا از خوارج و یا گروهی که از شام آمده بوده اند. شواهدی وجود دارد که افرادی هشت روزه مسیر دمشق تا کوفه را طی نموده اند تا خود را به کربلا برسانند.

این مطالب در چند بخش خواهد آمد و با تحقیق و پژوهش مباحثی هم چون:

— نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام؛

— نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا؛

— نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام ثابت خواهد شد.

در این بخش، نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و فرماندهان سپاه عمر سعد در کربلا، معرفی می شوند.

البته در ضمن این مباحث، به پاسخ شبهه هایی خواهیم پرداخت که امروزه برخی دانسته یا نادانسته به آن دامن می زنند.

بخش یکم

نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء علیه السلام

ولایت و جانشینی یزید

نقش معاویه در شهادت سیدالشهداء سلام الله علیه از دو جهت قابل بررسی است:
یکم: اثبات ولایت یزید و جانشینی او برای معاویه.

بدون شك ولایت و جانشینی یزید توسط خود معاویه صورت گرفته است. بنا بر این، از جهت شرعی، عرفی و قانونی همه کردارها و اعمال یزید را به راحتی می توان به معاویه نسبت داد.
این مطلب، همان حقیقتی است که ما از سخنان آن گروه متعصب استفاده کردیم. گروهی که سعی داشتند معاویه را از گزند طعن و لعن دور نگه دارند تا این طعن به غیر او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاویه را بر سر کار آوردند، سرایت نکند.

دوم: با استنباط از مسائل تاریخی و تحقیق و جست و جوی دقیق در همه اموری که به نوعی با این موضوع در ارتباط است، اجمالاً روشن شد که نقشه قتل و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عراق توسط خود معاویه بوده است. او تمام مقدمات و برنامه این جنایت تاریخی را فراهم و طرح ریزی کرده و یزید آن برنامه و طرح را به اجرا گذاشته است. البته در بخش دیگر به طور مفصل، به نقش یزید در حادثه عاشورا خواهیم پرداخت.
با توجه به این مقدمه به دست می آید که مسئله جانشینی یزید و اثبات ولایت عهدی او از کارهای بسیار مشکلی بوده که معاویه با زحمت و سیاست فراوانی موفق به انجام آن شده است؛ چرا که در مقابل این برنامه، موانعی وجود داشته است که از آن جمله می توان به موانع زیر اشاره نمود:

مانع یکم: بزرگانی از صحابه در آن زمان بوده اند که با وجود آنان، معاویه به خودش جرأت نمی داده که این فکر را اظهار کند تا چه رسد به این که عملی سازد؛

مانع دوم: در آن زمان افرادی خود را برای رسیدن به خلافت آماده کرده بودند و ادعای ریاست داشتند. خیلی روشن است که این دسته نیز با طرح ولی عهدی یزید مخالفت می کرده اند.

معاویه برای رسیدن به هدف شوم خود و برداشتن این موانع، چند راه را در پیش گرفت. وی برخی را با مسموم کردن از میان برداشت. عده دیگری را با پول خرید و بعضی را با تبعید کردن از مقابل خود کنار زد تا راه جانشینی فرزندش هموار شود. برای نمونه مواردی را بررسی می کنیم:

۱. امام حسن مجتبی؛ مانعی بزرگ بر سر راه جانشینی یزید

علمای اهل سنت می نویسند: معاویه در همان زمان حیات امام حسن مجتبی علیه السلام، به فکر جانشینی یزید افتاد.^۱

وجود امام حسن مجتبی علیه السلام از دو جهت برای عملی شدن طرح معاویه، مانعی بزرگ بود:
جهت یکم: شخصیت و موقعیت اجتماعی آن حضرت و برادرشان سیدالشهداء علیه السلام در مدینه که از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند؛

جهت دوم: قرارداد میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه که با توجه به بندهای آن، معاویه نباید پس از خود کسی را به جانشینی بگمارد و بعد از او حکومت به امام مجتبی علیه السلام و اگر آن حضرت در دار دنیا نبودند، به امام حسین علیه السلام برسد.

معاویه این مطلب را پذیرفته بود. این حقیقتی است که عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب های خود نوشته اند و اندیشمندان ما نیز به این بند از قرارداد تصریح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی با سندی محکم و قوی این مطلب را روایت می کند و می گوید: امام حسن علیه السلام فرمود:
همانا که من با معاویه شرط کردم که خلافت پس از او به من برگردد.
آن حضرت در حضور معاویه فرمودند که من از معاویه قول گرفته ام و قرار گذاشته ام که خلافت بعد از او به من برگردد.

ابن حجر عسقلانی با سند خود در جای دیگر روایت می کند:

لَمَّا قَتَلَ عَلِيٌّ، سَارَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ وَمَعَاوِيَةَ فِي أَهْلِ الشَّامِ؛

امام مجتبی علیه السلام به همراه لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کردند. معاویه نیز به همراهی اهل شام به میدان جنگ رهسپار شد.
پس از رویارویی دو لشکر و آن وقایع ... ، کار به صلح کشید و صلح نامه ای در آن میان به امضای دو طرف رسید که یکی از مفادش این بود:

عَلِيٌّ أَنْ يَجْعَلَ الْعَهْدَ لِلْحَسَنِ مِنْ بَعْدِهِ؛^۲

بعد از معاویه کسی جز حسن خلیفه نباشد.

در مقابل، یزید هیچ گاه به مرتبه، موقعیت و شخصیت والای اجتماعی امام حسن علیه السلام نمی رسید؛ آن هم یزیدی که به گوشه ای از ویژگی هایش اشاره کردیم. از طرفی و بنا بر عهدنامه میان معاویه و آن حضرت، طرح جانشینی یزید عملی نبود.

۱. الإمامة والسياسة: ۱ / ۱۹۱ — ۱۹۴.

۲. فتح الباری: ۱۳ / ۵۵. هم چنین ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۲۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۳ / ۲۶۱؛ الاستیعاب: ۱ / ۳۸۶؛ تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۵۹؛ البداية والنهاية: ۸ / ۴۱؛ الاصابة في معرفة الصحابة: ۲ / ۱۲؛ تاریخ الخلفاء: ۱۹۴ و منابع دیگر.

حافظ ابن عبدالبر قرطبی می گوید:

لا خلاف بين العلماء أنّ الحسن إنّما سلّم الخلافة لمعاوية حياته لا غير، ثمّ تكون له من بعده، وعلى ذلك
إنعقد بينهما ما انعقد في ذلك؛^۱

علما اتفاق دارند بر این که امام حسن مجتبی علیه السلام حکومت را فقط به معاویه واگذار کرده و این که پس از او دوباره به خودش برگردد و طبق این مفاد، پیمان و قرارداد در بینشان منعقد شد. دقت کنید! قرار بر این بوده که معاویه کسی را برای پس از خودش منصوب نکند و حکومت به امام مجتبی علیه السلام برگردد. با توجه به این مطالب، معاویه چه چاره ای داشته تا بتواند فرزندش یزید را جانشین خود کند؟ هیچ راهی مگر این که امام مجتبی علیه السلام را از پیش رو بردارد و آن حضرت را شهید کند.

أحنف بن قیس، از برجسته ترین شخصیت های زمان معاویه است. وی در چنین وضعیتی به معاویه می گوید:

إنّ أهل الحجاز وأهل العراق لا يرضون بهذا ولا يبایعون ليزيد ما كان الحسن حياً؛^۲

تا زمانی که حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و عراق به جانشینی یزید رضایت نخواهند داد و تن به بیعت با او نمی دهند.

نه فقط اهل عراق، بلکه اهل شام را نیز با وجود حسن بن علی علیهما السلام نمی توانست به بیعت با یزید راضی کند؛ چرا که آنان یزید را می شناختند.

معاویه هیچ راهی در مقابل خود نمی دید مگر این که آن حضرت را با زهر جعده مسموم کند. زمخشری می گوید:

جعل معاوية لجعدة بنت الأشعث امرأة الحسن مائة ألف حتى سمته؛^۳

معاویه صد هزار درهم برای جعده همسر حسن بن علی قرار داد برای این که او را مسموم کند.

مسعودی نیز در این باره می نویسد:

إنّ امرأته جعدة بنت الأشعث بن قيس الكندي سقته السمّ وقد كان معاوية دسّ إليها إنك إن احتلت في

قتل الحسن وجّهت إليك بمائة ألف درهم وزوّجتك من يزید؛^۴

همسر امام مجتبی علیه السلام جعده، دختر اشعث بن قیس بود. جعده آن حضرت را مسموم نمود و این کار با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعده وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری با یزید، مزد و اجرت این عمل خواهد بود.

آن گاه که جعده این کار را عملی ساخت و امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، معاویه صد هزار درهم برای او

فرستاد؛ ولی درباره همسری با یزید به او گفت: می ترسم کاری که با حسن کردی، با فرزندم یزید انجام دهی.

۱ . الاستیعاب: ۱ / ۳۸۷.

۲ . الإمامة والسياسة: ۱ / ۱۹۱.

۳ . ربيع الابرار: ۴ / ۲۰۸ — ۲۰۹.

۴ . مروج الذهب: ۱ / ۷۱۳ و ۷۱۴.

داستان شهادت امام مجتبی علیه السلام با ستمی که معاویه آماده کرده بود، از قضایایی است که علمای اهل سنت به صورت متواتر نقل کرده اند. هر چند تعصب و عناد باعث می شود که ابن خلدون بگوید:

هرگز معاویه این جنایت را به واسطه همسر امام حسن علیه السلام؛ یعنی جعد بنعت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی کند و این حرف ها از داستان هایی است که شیعیان ساخته اند!^۱

آری، جای هیچ شك و شبهه ای نیست که قاتل امام مجتبی علیه السلام خود معاویه بوده است و تاریخ نگاران اهل سنت می افزایند: وقتی خبر شهادت آن حضرت به معاویه رسید:

أظهر فرحاً و سروراً، حتی سجد و سجد من كان معه؛^۲

معاویه چنان از این خبر شاد شد و خوش حالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند!

پس با این طرح و نقشه معاویه، نخستین و بزرگ ترین مانع در اجرای طرح جانشینی یزید از میان برداشته شد.

۲ . سعد بن ابی وقاص؛ مانع دیگر

سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از موانع بود. او گرچه با امیر مؤمنان علی علیه السلام رابطه خوبی نداشت، با این حال برای شخص معاویه نیز احترامی قائل نبود، تا چه رسد به یزید.

به عبارت دیگر، بی اعتنایی سعد به معاویه به دلیل علاقه مندی سعد به امیر مؤمنان علی علیه السلام نبوده است و رفتار سعد درباره معاویه «حباً لعلی علیه السلام» نبوده؛ بلکه «بغضاً لمعاویه» بوده است.

اهل سنت، سعد بن ابی وقاص را از «عشره مبشره»^۳ می دانند. هم چنین او در زمره شش نفری است که عمر بن خطاب بعد از خود برای شورای تعیین کننده خلیفه معرفی نموده بود و سعد در آن جلسه از امیر مؤمنان علی علیه السلام هواداری نکرد.

با این حال وقتی معاویه وارد مدینه شد و شخصیت های آن زمان به دیدن او رفتند، سعد نیز به ملاقات معاویه رفت. معاویه به احترام سعد برخاست و او را در کنار خود نشاند و مشغول گفت و گو شدند تا جایی که معاویه به او گفت: تو چرا ابوتراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) را لعن نمی کنی؟

سعد در پاسخ معاویه گفت: من از پیامبر درباره علی بن ابی طالب علیه السلام فضایی شنیده ام که تا آن ها در ذهن من است، هرگز چنین نمی کنم!

معاویه از پاسخ سعد بن ابی وقاص عصبانی شد و مجلس را با ناراحتی ترك کرد.^۴

۱ . تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۱۸۷ .

۲ . الإمامة والسیاسة: ۱ / ۱۹۶ — ۱۹۷؛ ربیع الابرار: ۴ / ۱۸۶ — ۱۸۷ و ۲۰۹ .

۳ . منظور از «عشره مبشره»، ده نفری هستند که اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایتی را مبنی بر بختی بودن این افراد نقل می کنند. البته جعلی بودن این حدیث در جای خود به اثبات رسیده است.

۴ . سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۱؛ شرح مسلم: ۱۵ / ۱۷۵؛ فتح الباری: ۷ / ۶۰؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۷؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ۴۸؛ الإصابة:

۴ / ۴۶۸؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۵ و منابع دیگر.

معاویه با وجود چنین شخصی نمی توانست به آسانی برنامه خود را عملی کند. پس به ناچار سعد بن ابی وقاص را از میان راه خود برداشت و همان طور که امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، او را نیز به وسیله سم به قتل رسانید.^۱

۳. عایشه و مخالفت او با طرح جانشینی یزید

همان گونه که اشاره شد، هنگامی که معاویه وارد مدینه شد، با شخصیت های مختلفی ملاقات کرد و ولایت عهدی یزید را با آنان مطرح نمود. از جمله آن افراد عایشه بود که معاویه به ملاقات او رفت و در این باره گفت:

إنَّ أمر یزید قضاء من القضاء، ولیس للعباد الخیرة من أمرهم، وقد أكد الناس بیعتهم فی أعناقهم وأعطوا

عهودهم علی ذلك وموآئقهم، أفترین أن ینقضوا عهودهم وموآئقهم؟

این که من تصمیم گرفته ام که یزید بعد از خودم خلیفه باشد، از قضای الهی ناشی می شود و اراده خداوند متعال است. این کاری تمام شده است و مردم در این مسئله حق اظهار نظر ندارند.

ای عایشه! آیا نظر تو این است که مردم از این عهدی که بسته اند، دست بردارند؟

عایشه در پاسخ به او گفت:

أما ما ذکرک من عهود وموآئق، فأتق الله فی هؤلاء الرهط ولا تعجل فیهم؛^۲

از خدا بترس، کدام عهد و پیمان و کدام موافقت؟ چرا به شخصیت های بزرگ نسبت دروغ می دهی؟ بر خلاف دیدگاه آنان تصمیم نگیر و درباره آنان تعیین تکلیف نکن.

یکی از مصادر شیعی که به مخالفت عایشه اشاره می کند، کتاب صراط مستقیم است. این اثر از کتاب های مفید بوده و مؤلف آن علامه علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی از علمای قدیم ماست. او می نویسد: معاویه بر فراز منبر بود و برای ولایت عهدی یزید از مردم بیعت می گرفت. عایشه او را مورد خطاب قرار داد و گفت:

هل استدعی الشیوخ لبنیهم البیعة؟

آیا بزرگان صحابه که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟ آیا آنان اولادشان را جانشین خود کردند؟

معاویه در جواب گفت: نه!

عایشه گفت:

فبمن تقتدی؟

پس تو در این کار به چه کسی اقتدا و از که پیروی می کنی؟

در این هنگام معاویه خجالت زده شد.

۱. مقاتل الطالبيين: ۸۰؛ شرح منج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۴۹.

۲. الإمامة والسیاسة: ۱ / ۲۰۵.

سپس عایشه تصمیم گرفت به خانه معاویه برود و با او دیدار کند؛ از این رو به طرف خانه او به راه افتاد. معاویه دستور داده بود که در مسیرش چاله ای حفر کنند و روی آن را بپوشانند. عایشه که سوار بر مرکب بود به داخل گودال افتاد و مُرد.

عبدالله بن زبیر شعری به همین مناسبت گفته و در آن شعر به کنایه و اشاره معاویه را قاتل عایشه معرفی کرده است.^۱

بنابراین، مرگ عایشه با دسیسه معاویه صورت گرفته است؛ چرا که عایشه با جانشینی یزید مخالف بود و باید از سر راه برداشته می شد.

شخصیت های دیگری که در مدینه بوده اند، به نوعی با ولایت عهدی یزید مخالفت کرده اند. نام برخی از آنان به شرح زیر است:

عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبدالله فرزند عمر، عبدالله فرزند زبیر، منذر فرزند دیگر زبیر، سعید فرزند عثمان، عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید و زیاد بن ابیه.

۴ . معاویه و طرح تروری دیگر

عبدالرحمان فرزند ابوبکر و برادر عایشه، از مخالفان ولایت عهدی یزید بود. معاویه در ابتدا پولی به مبلغ یک صد هزار درهم برای او فرستاد و عبدالرحمان در پاسخ به این عمل گفت:

لا أبيع ديني بدنياي؛

من دینم را به دنیا نمی فروشم.

در کتاب الاستیعاب که از کتاب های معتبر به شمار می رود چنین آمده است: بعد از فرستادن پول توسط معاویه به عبدالرحمان و قبول نکردن او چیزی نگذشت که عبدالرحمان مُرد!^۲

با اندکی تحقیق و جست و جو، حقایق بیشتری در چگونگی مرگ عبدالرحمان فاش می شود. تاریخ نگاران اهل سنت می نویسند: معاویه به عبدالرحمان بن ابی بکر گفت: تصمیم دارم تو را به قتل برسانم!^۳

معاویه به طور رسمی او را به قتل تهدید کرد و مدتی نگذشت که بدون هیچ مقدمه ای جنازه عبدالرحمان بن ابی بکر را یافتند.

ابن اثیر در تاریخ خود آورده است که وقتی مروان والی مدینه بود، در خطبه ای چنین گفت: امیرالمؤمنین (معاویه) فرزندش یزید را به جانشینی خود، برای شما برگزیده است.

۱ . «فلما زارته عائشة في بيته. هيأ حفرة، فوَقعت فيها و كانت راکبة، فماتت فكان عبدالله بن زبیر يعرض به...»؛ الصراط المستقیم: ۳ / ۴۵ .

۲ . الاستیعاب: ۲ / ۸۲۵ - ۸۲۶ .

۳ . تاریخ الطبری: ۴ / ۲۲۶ .

عبدالرحمان با شنیدن این سخن برخاست و گفت: ای مروان! هم تو و هم معاویه دروغ می گویند. شما خیری برای امت محمد نخواسته اید و فقط قصد پادشاهی و سلطنت دارید. شما می خواهید سلطنت موروثی درست کنید، به گونه ای که هر يك از شما بمیرد، فرد دیگری از خاندانتان جای او را بگیرد. پس از اعتراض عبدالرحمان، مأموران حکومت برای دست گیری او پا پیش گذاردند که او به خانه خواهرش عایشه پناهنده شد و عایشه از او دفاع کرد تا جایی که مروان را به صراحت لعن نمود.^۱

بازی با حقایق

با دقت در شیوه علمی عالمان اهل سنت به این نتیجه می رسیم که آنان نه فقط با خلافت رسول الله صلی الله علیه وآله — که مسئله بسیار مهمی است — بازی می کنند، بلکه با تاریخ و نقل حوادث تاریخی نیز همین گونه برخورد می کنند.

آن چه درباره عبدالرحمان ذکر کردیم، با تصرفاتی در صحیح بخاری نیز آمده است؛ اما با چه تصرفاتی؟! بخاری در این زمینه می نویسد: وقتی مروان در حجاز خطبه خواند و مسئله جانشینی یزید و گرفتن بیعت را مطرح کرد، عبدالرحمان بن ابی بکر چیزی به او گفت!^۲

بخاری در نقل، به همین مقدار بسنده می کند و سخن دیگری نمی گوید و ادامه داستان را نمی آورد. به راستی عبدالرحمان چه گفته است که بخاری از نقل آن خودداری کرده است؟ آری! آن گونه که از الاستیعاب نقل شد، عبدالرحمان به معاویه توهین کرده، گفت: ای مروان! تو و معاویه دروغ گو هستید و می خواهید خلافت را پادشاهی کنید.

از طرفی، این سخنان برای امثال بخاری قابل تحمل نیست؛ چرا که آنان که در خط و جبهه معاویه هستند، باید از نقل حقایق جلوگیری کنند تا خدشه ای به سرورانشان وارد نشود.

بخاری فقط می گوید: عبدالرحمان چیزی گفت و مروان دستور داد او را بگیرند و او به خانه عایشه وارد شد و دیگر نتوانستند او را دست گیر کنند!

چرا نتوانستند عبدالرحمان را دست گیر کنند؟ چون عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله آن جا بوده و برای او احترام و حرمتی قائل بودند.

طبری به راحتی حقیقت را بازگو می کند و پرده از گفتار معاویه به عبدالرحمان برمی دارد و می گوید: معاویه به عبدالرحمان گفت:

والله! لقد هممت أن اقتلك؛

۱ . «فقام مروان فيهم وقال: إن أمير المؤمنين (معاوية) قد اختار لكم فلم يأل وقد استخلف ابنه يزید بعده. فقام عبدالرحمان بن أبي بكر فقال: كذبت، والله يا مروان! وكذب معاوية، ما الخير أردتما لأمة محمد ولكنكم تريدون أن تجعلوها هرقلية. كلما مات هرقل قام هرقل...»؛ الكامل في التاريخ: ۳ / ۵۰۶، وقایع سال ۵۶ هـ .

۲ . فتح الباری: ۸ / ۴۶۷ — ۴۶۸.

به خدا سوگند! تو را می کشم.

و بعد از این سخن، مدتی نگذشت که عبدالرحمان مرد.^۱

۵ . عبدالرحمان بن خالد؛ مانع دیگر

عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید، یکی دیگر از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. خالد بن ولید دو پسر به نام های عبدالرحمان و مهاجر داشت. خالد دشمنی دیرینه ای با اهل بیت علیهم السلام داشت؛ ولی بنا بر اراده خداوند متعال، چنین شخصی فرزندی به نام مهاجر دارد که در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت.

عبدالرحمان، پسر دیگر خالد است. او در جنگ صفین در لشکر معاویه بود و نه فقط جزو لشکریان؛ بلکه از بزرگ ترین پرچم داران لشکر. او «حامل اللواء الأعظم» بوده است و اهل شام علاقه خاصی به او داشته اند.

حافظ ابن عبدالبرّ می گوید: هنگامی که معاویه می خواست برای یزید بیعت بگیرد، خطبه ای برای مردم شام خواند و گفت: ای مردم! من دیگر پیر شده ام و سن من بالا رفته است. به این فکر افتادم که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که بتواند وحدت شما را حفظ کند و حکومت را اداره نماید. من نیز فردی مثل شما هستم، پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید.

همه مردم به اتفاق گفتند: ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می نمایم.

رأی و نظر مردم برای معاویه بسیار سنگین و گران تمام شد. او ناراحتی خود را از این موضوع مخفی کرد تا این که عبدالرحمان بیمار شد و معاویه طبیبی یهودی برای معالجه او فرستاد که این طبیب نزد معاویه جایگاه خاصی داشت. معاویه به طبیب یهودی دستور داد تا در داروی تجویز شده جهت مداوای عبدالرحمان سمی کشنده قرار دهد تا او بمیرد، اما در میان مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری در گذشته است.

طبیب یهودی طبق دستور معاویه عمل کرد و نقشه را عملی ساخت. در اثر این دارو، در معده و روده های عبدالرحمان مشکلی پدید آمد که به مرگ او انجامید.^۲

ابن عبدالبرّ در ادامه نقل داستان می افزاید:

۱ . تاریخ الطبری: ۴ / ۲۲۶ .

۲ . «إِنَّهُ لَمَّا أَرَادَ مَعَاوِيَةَ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ خَطَبَ أَهْلَ الشَّامِ وَقَالَ لَهُمْ: يَا أَهْلَ الشَّامِ! إِنَّهُ قَدْ كَبُرَتْ سِنِّي وَقَرُبَ أَجْلِي، وَقَدْ أُرِدْتُ أَنْ أَعْقِدَ لِرَجُلٍ يَكُونُ نِظَامًا لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَأُرُوا رَأْيَكُمْ.

فَأَصْفَقُوا وَاجْتَمَعُوا وَقَالُوا: رَضِينَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدٍ.

فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى مَعَاوِيَةَ وَأَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ. ثُمَّ إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَانَ مَرَضَ، فَأَمَرَ مَعَاوِيَةَ طَبِيبًا عِنْدَهُ يَهُودِيًّا — وَكَانَ عِنْدَهُ مَكِينًا — أَنْ يَأْتِيَهُ فَيَسْقِيهِ سَقِيَّةً يَقْتُلُهُ بِهَا. فَاتَاهُ فِسْقَاهُ، فَانْحَرَقَ بَطْنَهُ فَمَاتَ؛ الْاِسْتِعَاب: ۲ / ۸۲۹ .

در پی این ترور مرموزانه، مهاجر بن خالد (برادر عبدالرحمان)، همراه غلامش به طور مخفیانه وارد دمشق شد و انتقام عبدالرحمان را از آن طبیب یهودی گرفت و او را به قتل رساند. این جریان نزد تاریخ نگاران و رجال شناسان معروف است.^۱

معاویه دستور داد مهاجر را دست گیر کنند. مأموران دولتی مهاجر را گرفتند و راهی زندان کردند. او تا زمانی که معاویه از دنیا رفت در زندان بود.^۲

چرا عبدالرحمان که از یاوران و بزرگان لشکر معاویه بوده، این گونه ترور می شود؟ چون او از مخالفان جانشینی یزید بعد از معاویه بوده و با وجود او، این طرح محقق نمی شد. پس باید او را از سر راه برمی داشت تا در آینده یزید به راحتی خلافت و سلطنت پدرش را ادامه دهد و جای او را بگیرد!

ابن عساکر علاوه بر این که تمام ماجرا را نقل می کند، نام آن طبیب یهودی را ذکر نموده و می نویسد:

فأمر ابن أثال أن يمتال في قتله وضمن له إن هو فعل ذلك أن يضع عنه خراج ما عاش وأن يوليه جباية خراج حمص، فلما قدم عبدالرحمان حمص منصرفاً من بلاد الروم دس إليه ابن أثال شربة مسمومة مع بعض ممالیکه، فشربها، فمات بجمص، فوفى معاوية بما ضمن له وولاه خراج حمص ووضع عنه خراجه؛^۳

معاویه به ابن اثال دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن از پرداخت مالیات و عوارضی که از غیر مسلمانان گرفته می شد، قرار داد. ابن اثال طبق دستور، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرارداد خود عمل کرد.

فرجام زیاد بن ابیه

زیاد بن ابیه، از مخالفان طرح جانشینی یزید بود. شرح حال او برای همگان معروف است. او کسی است که پدرش مشخص نیست (زنازاده است).

معاویه، زیاد را به پدرش ابوسفیان منسوب نمود و او را به عنوان برادر به جامعه آن روز معرفی کرد! حال چه شد و چرا معاویه او را از میان برداشت؟ آری، زیاد از کسانی است که با ولی عهدی یزید رسماً مخالفت می کرده است؛ حتی به خود معاویه این مطلب را در قالب نوشته تذکر داده است. وی نه تنها مخالفت داشته است؛ بلکه در سر خود فکر ریاست و گرفتن حکومت بعد از معاویه را می پرورانیده است.

یعقوبی در تاریخش در این باره می نویسد: معاویه در نامه ای به ابن زیاد از او خواست تا مردم را به ولایت عهدی یزید فرا خواند. وی در جواب این گونه نوشت:

۱ . «دخل أخوه المهاجر بن خالد دمشق مستخفياً هو و غلام له فرصدا ذلك اليهودی. فخرج لیلاً من عند معاوية، فهجم علیه ومعه قوم هربوا عنه، فقتله

المهاجر وقصته هذه مشهورة عند أهل السير والعلم بالآثار والأخبار»؛ الاستيعاب: ۲ / ۸۳۰ ، ح ۱۴۰۲ .

۲ . «إن معاوية حبس مهاجر بن خالد بن الولید ولم یخرج من الحبس حتی مات معاوية»؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۱۵ .

۳ . همان: ۱۶ / ۱۶۳ .

يا أمير المؤمنين! إن كتابك ورد عليّ بكذا، فما يقول الناس إذا دعوناهم إلى بيعة يزيد، وهو يلعب بالكلاب والقروء، ويلبس المصغ، ويدمن الشراب، ويمشي على الدفوف.

ای معاویه! برای معرفی یزید به جانشینی بعد از خود، شتاب مکن.

فلما صار الرسول إلى معاوية وأدى إليه الرسالة قال: ويلي علي ابن عبيد! لقد بلغني أن الحادي حدا له أن الأمير بعدي زياد، والله لأردنه إلى أمه سمية وإلى أبيه عبيد؛^۱

وقتی این نامه به معاویه رسید، گفت: وای بر فرزند عبيد!^۲ به من خبر رسیده که این شخص انگیزه ریاست دارد و خیال کرده که می تواند جانشین من باشد. به خدا سوگند! انتساب او را به پدرم ابوسفیان نفی می کنم و در جامعه آبرویش را می ریزم.

سراجام بعد از رد و بدل شدن این حرف ها پیرامون جانشینی یزید، هفته ای نگذشت که زخمی در دست زیاد بن ابیه به وجود آمد و به مرگ او انجامید و مردم گفتند که او به طاعون مبتلا شده است!

بسیاری از مردم نیز احتمال قوی داده اند که زیاد از جمله مسمومان توسط معاویه بوده باشد.^۳

آن چه بیان شد، نمونه ای از فرجام مخالفان و مزاحمان ولایت عهدی یزید در حجاز و شام بود که به شیوه های گوناگون به قتل رسیده اند.

تبعید، روش دیگری در مبارزه با مخالفان

روش دیگر معاویه برای مبارزه با مخالفان طرح ولایت عهدی و جانشینی یزید، تبعید بود. او بزرگانی از اهل آن زمان را که با طرح مذکور مخالف بودند، به نقاطی دور تبعید کرد تا نتوانند مانع طرح او شوند. از جمله آن شخصیت ها، سعید بن عثمان بن عفان است.

ابن عساکر در این زمینه می نویسد: مردم مدینه بر این باور بودند که بعد از معاویه، سعید بن عثمان خلیفه است. او نزد قوم خود، بنوامیه و پیروانش چنین موقعیتی داشت. این باور و اعتقاد در نزد مردم، تمام و قطعی بود و هرگز با این عقیده نوبت به یزید نمی رسید تا جایی این معنا را به نظم در آوردند و در بین عموم مردم مشهور شده بود:

والله لا يناها يزيد *** حتى ينال هامه الحديد

إن الأمير بعده سعيد؛^۴

به خدا سوگند! یزید به حکومت نخواهد رسید و اگر در این فکر باشد، به قتل خواهد رسید. فرمان روای بعد از او (معاویه) سعید است.

۱ . تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۲۰.

۲ . عبید نام یکی از پدران است که زیاد را به او منسوب می کنند.

۳ . همان: ۲ / ۲۳۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۴۹۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۹ / ۲۰۳.

۴ . تاریخ مدینه دمشق: ۲۱ / ۲۲۳.

این کثیر در البداية والنهاية در این باره می نویسد:

روزی سعید بر معاویه وارد شد و به او گفت: شنیده ام تو می خواهی یزید را به جانشینی معرفی کنی.

معاویه پاسخ داد: آری!

سعید گفت: تو همواره مورد عنایت پدرم بودی و به برکت خون خواهی پدر من به این مقام رسیده ای! با این حال تو فرزند خود را بر من مقدم می نمایی، در حالی که من از یزید هم از جهت پدر و مادر و هم از جهت شخصیتی بر این امر سزاوارترم.

اگر از جهت پدر بسنجی، پدر من عثمان و پدر یزید، معاویه است و اگر از جهت مادر باشد، مادر یزید، نصرانی بوده و تربیت یزید، نصرانی است.

معاویه در پاسخ او چنین گفت:

أما ما ذكرت من إحسان أبيك إليّ فإنه أمر لا ينكر، وأما كون أبيك خيراً من أبيه فحق وأمك قرشيّة وأمه
كلّية فهي خير منها. وأما كونك خيراً منه فوالله لو ملئت إلى الغوطة رجلاً مثلك لكان يزید أحبّ إليّ
منكم كلّكم؛^۱

آری، پدرت به من خوبی کرده است، پدر تو از پدر یزید بهتر است، مادر تو از مادر او بهتر است، همه این ها را نمی توان انکار کرد؛ ولی این که خودت از یزید بهتر باشی، نه به خدا سوگند! اگر همه شهر دمشق (که فضای وسیعی بود) از مردانی مثل تو پر شود، نزد من یزید از همه آن ها عزیزتر است.

سراجنام معاویه به آقازاده عثمان که نزد اهل مدینه عزیز و محترم بود، پیش نهاد می دهد که بهتر است به خراسان بروی و والی آن جا شوی.^۲

او می خواست پسر عثمان به خراسان برود تا از مرکز حکومت به دور باشد و شری برای یزید و معاویه بوجود نیاورد.

سراجنام آن گاه که سعید به خراسان رفت، از جانب حکومت معاویه، غلامان و اطرافیان او را تحریک کردند که سعید را به قتل برسانند؛ سپس برای این که سرّ و راز قتل سعید مخفی بماند، به آن غلامان دستور دادند که هم دیگر را بکشند. آنان بعد از کشتن سعید به جان هم افتادند و هم دیگر را کشتند، به طوری که کسی دیگر از آنان باقی نماند!^۳

۱ . البداية والنهاية: ۸ / ۸۷ .

۲ . وفیات الاعیان: ۵ / ۳۸۹ — ۳۹۰.

۳ . تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۳۷.

خریداری بزرگان با پول

معاویه برای تثبیت ولایت یزید روش سومی را برگزید. او در این روش عده ای از بزرگان مخالف را با دادن پول و یا حقّ السکوت خرید. پیش تر گذشت که معاویه برای عبدالرحمان فرزند ابوبکر، صد هزار درهم فرستاد؛ ولی او گفت: من دینم را به دنیا نمی فروشم.

در اجرای این طرح، معاویه به والی کوفه، مغیره بن شعبه دستور داد عده ای از اهل کوفه را به شام بفرستد تا آنان از معاویه، جانشینی یزید را درخواست کنند! و به تعبیری بگویند که مردم ولایت عهدی یزید را خواستارند. مغیره چهل نفر را برگزید و به شام فرستاد. آنان در سخنرانی معاویه شرکت کردند و به او گفتند: ای آقا! چرا معطل می کنی؟ برای چه مردم را در انتظار می گذاری؟! ای معاویه! ما از آینده خیر نداریم و نمی دانیم چه خواهد شد. مصلحت این است که یزید را به جانشینی خود معرفی کنی... .

معاویه در پاسخ گفت: عجب! درخواست شما این است؟ باشد، پس شما صبر کنید! من فکر کنم و بعد اعلام می نمایم.

سرکرده این گروه عروه پسر مغیره بن شعبه بود.

فردی به او گفت: پدر تو دین این گروه را به چه مبلغی خریدی؟

عروه پاسخ داد: سی هزار درهم.

گفت: عجب! دین آنان خیلی ارزان بود!^۱

عبدالله بن عمر و سکوت او

تنها کسی که همراهی او فواید فراوانی برای یزید و معاویه و از طرفی ضررهای بسیاری برای اسلام و جامعه مسلمانان داشته، عبدالله بن عمر است. او نیز از مخالفان طرح ولایت عهدی یزید بوده که با گرفتن پول سکوت کرد و سکوت او آثار فراوانی داشت؛ چرا که عبدالله به ظاهر مردی مقدس بود و برای جامعه آن روز و مردم آن دیار الگو و نمونه بود و افزون بر آن، به خاطر پدرش نیز به او احترام می گزاردند. او برای سکوت خود صد هزار درهم گرفت و تا آخرین لحظه با سکوتش طرح و برنامه معاویه را تأیید کرد.^۲

منذر بن زبیر و سکوت ناپایدار او

منذر، از فرزندان زبیر و از مخالفان ولایت عهدی یزید بود. وی صد هزار درهم گرفت و سکوت کرد. سکوتی که خیلی دوام نداشت؛ چرا که او اعتقادش را نسبت به یزید بازگو می کرد و به مردم می گفت:

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۰ / ۲۹۸، الکامل فی التاریخ: ۳ / ۳۵۰.

۲. فتح الباری: ۱۳ / ۶۰.

إِنَّهُ قَدْ أَجَازَنِي بِمِائَةِ أَلْفٍ، وَلَا يَمْنَعُنِي مَا صَنَعَ بِي أَنْ أَخْبِرَكُمْ خَبْرَهُ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لِيَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَاللَّهِ إِنَّهُ
لَيْسَ كَرَّ حَتَّى يَدْعَ الصَّلَاةَ؛^۱

یزید صد هزار درهم برای من فرستاد، ولی این باعث نمی شود که من حقیقت را بیان نکنم. به خدا
سوگند! او شراب می خورد و اهل نماز نیست.

منذر پول را گرفت، ولی حقیقت را نیز گفت! اما سر و صدا و مخالفتی با یزید نداشت.

آن چه گذشت، برخی از برنامه های معاویه برای ریاست و ولایت عهدی یزید در حجاز و شام بود و با اجرای
این طرفندها، مخالفان را به هر ترتیبی سرکوب کرد تا آنان مانع اجرای طرح او نشوند.

۱ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۶۸.

فعالیت های معاویه و والیان او در کوفه

والیان کوفه — از ابتدای ریاست معاویه تا هنگام مرگ او — شش نفر بودند. نکته جالب توجه این که این شش نفر، یا از بنو امیّه و یا از نزدیک ترین افراد به معاویه بودند و همه آنان به نوعی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند. مغیره بن شعبه،^۱ زیاد بن ابیه، عبدالله بن خالد بن اسید،^۲ ضحاک بن قیس،^۳ عبدالرحمان بن امّ حکم^۴ و نعمان بن بشیر^۵ افرادی هستند که معاویه آنان را به استان داری کوفه برگزیده است.

دوران معاویه و رفتار والیان او

درباره عبدالرحمان فرزند خواهر معاویه، داستانی وجود دارد که وضعیت فرمان روایان مسلمین در آن زمان را نشان می دهد؛ هر چند که با موضوع بحث ارتباط چندانی ندارد.

ابوالفرج ابن جوزی می نویسد: روزی جوانی از اعراب در حالی که خیلی ناراحت بود، بر معاویه وارد شد. وقتی نوبت به او رسید، معاویه از او سؤال کرد: چه شده است؟

گفت: من جوانی از اهل کوفه، از فلان قبیله هستم که چندی پیش با دختر عموم ازدواج کرده ام. از مال دنیا چند گوسفند و شتر داشتم که به مرور آن ها را فروخته ام و دستم خالی شده و کارم به جایی رسیده که عموم به جهت فقر من، دخترش را به خانه خود برده است.

من به نزد والی شهر، عبدالرحمان بن امّ حکم رفتم و از این ماجرا شکایت کردم.

۱ . از دشمنان معروف اهل بیت علیهم السلام.

۲ . از بنو امیّه و داماد عثمان بن عفّان.

۳ . او فرمانده اهل شام در جنگ صفین و رئیس پلیس شهر شام بود. همین شخص بر جنازه معاویه نماز خواند؛ چرا که یزید در آن زمان برای عیاشی و تفریح به خارج شهر رفته بود! ضحاک بن قیس شهر را بعد از معاویه به خوبی کنترل کرد تا یزید برگردد. او از نزدیک ترین افراد به خاندان معاویه بود.

۴ . امّ حکم خواهر معاویه و دختر ابوسفیان است. همان کسی است که طبق روایتی، امام صادق علیه السلام همواره بعد از نماز، او و جمعی دیگر را لعن می کردند.

۵ . نعمان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام است. او پسر بشیر است و بشیر کسی است که در ماجرای سقیفه بین ساعده بین انصار اختلاف انداخت و از ابوبکر طرفداری کرد.

نعمان از جمله کسانی است که قبل از حادثه کربلا و بعد از آن، یعنی بردن اسیران به شام (در تمام مراحل) همراه یزید بود. نقش او در جریان حضرت مسلم علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به زودی بیان خواهیم کرد.

عبدالرحمان، عمویم و دخترش را احضار کرد. وقتی به حضور او آمدند و در آن میان، چون چشم عبدالرحمان به همسرم افتاد و زیبایی او را دید، به عمویم ده هزار درهم داد و با همسرم ازدواج نمود و مرا رهسپار زندان کرد و دستور داد مرا شکنجه کنند تا به طلاق همسرم رضایت دهم.

ملاحظه کنید! پیش از طلاق، آن دختر را به خانه اش برد! و طلاق این جوان نیز در زندان بر اثر شکنجه بوده است!

وقتی معاویه این شکوائیه را شنید، خیلی ناراحت شد و نامه ای شدیدالحن به عبدالرحمان نوشت و پیکی فرستاد تا نامه را به دست عبدالرحمان برساند و دستور داد که این زن را باید طلاق دهد و به شوهرش برگرداند.

وقتی نامه به عبدالرحمان رسید، آهی کشید و گفت: ای کاش معاویه يك سال به من فرصت می داد تا من با این زن باشم و بعد مرا به قتل می رسانید!

پيك معاویه به عبدالرحمان اصرار می کند که فوراً باید او را طلاق دهد. عبدالرحمان به ناچار آن زن را طلاق می دهد.

عبدالرحمان این زن را همراه پيك به شام فرستاد. وقتی فرستاده معاویه او را دید، به خود گفت: این زن برای این جوان حیف است؛ بلکه وی سزاوار معاویه است!

آنان به شام رسیدند و بر معاویه وارد شدند. همین که چشم معاویه به دختر افتاد، او را با کمال و جمالی یافت که به راحتی از او نمی توانست چشم بپوشد!

معاویه به آن جوان رو کرد و گفت: ای جوان! بیا و از این زن دست بردار!

جوان گفت: به شرطی که سرم را از تنم جدا کنی.

معاویه به شدت از این حرف ناراحت شد و به آن زن رو کرد و گفت: ای زن! تو اختیار داری که بین من و این جوان هر کدام را که می خواهی انتخاب کنی.

آن زن به معاویه پاسخ داد: من در پی زر و زیور دنیا نیستم، من شوهرم را می خواهم.

معاویه به آن جوان رو کرد و گفت:

خذها لا بآرك الله لك فيها؛^۱

بگیر این زن را و خدا این زن را بر تو مبارك نگرداند!

اهداف شوم معاویه در کوفه

معاویه با هم دستی شش تن از والیان خود در کوفه، به شناسایی و سرکوب مخالفان خود پرداخت و به هر کدام از والیان دستور داد که به نوعی شیعیان کوفه را سرکوب کنند. این اعمال را به دو جهت انجام داد:

یکم: کسانی که با ولایت عهدی یزید معارض و مخالف هستند، از بین بروند.

۱ . المنتظم: ۵ / ۲۹۵.

دوم: شیعیان کوفه که ممکن است در آینده در زمره کمک کنندگان و یاوران سیدالشهداء علیه السلام باشند، سرکوب شوند و کوفه از شیعیان و بزرگان خالی گردد.

عمده این سرکوب ها توسط زیاد بن ابیه صورت گرفت، چرا که او تك تك شیعیان را می شناخت؛ از این رو آنان را تحت تعقیب قرار داد. برخی از تاریخ نگاران به صراحت درباره عمل کرد او با شیعیان می نویسند:

کان زیاد یتبع شیعة علی؛^۱

زیاد بن ابیه در پی شیعیان علی علیه السلام بود و آنان را تحت تعقیب قرار می داد.

حجر بن عدی^۲ و عمرو بن حمق^۳ از شخصیت های بزرگ شیعیان در کوفه بودند که زیاد بن ابیه آنان را به همراه یارانشان دست گیر کرد. رجال شناسان در شرح حال این دو نفر می نویسند: حجر و عمرو بن حمق از بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند.^۴

روشن است که دست گیری چنین شخصیت هایی مقدماتی لازم دارد؛ چرا که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در اجتماع آن روز احترام ویژه ای داشتند.

آنان از حجر بن عدی خواستند که امیر مؤمنان علی علیه السلام را لعن کرده، دشنام دهد، اما او حاضر به انجام چنین عملی نشد. معلوم است که در آن عصر دشنام ندادن به علی علیه السلام جرم بزرگی محسوب می شد و اثبات آن به مدرک قوی نیاز داشت.

از این رو آنان طوماری بر ضد حجر بن عدی تنظیم کردند که بزرگان و شخصیت های کوفه آن را امضا نمودند و گفتند: حجر به جهت تبری نکردن از علی مستحق قتل است!

در تاریخ اسامی کسانی که طومار را امضا کردند چنین آمده است:

عمرو بن حُرَیث،

خالد بن عرفطه،

ابو بُرْدَة بن ابو موسی اشعری،

قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره،

اسحاق بن طلحه،

موسی بن طلحه،

اسماعیل بن طلحه،

منذر بن زبیر بن العوام،

۱ . المعجم الكبير: ۳ / ۷۰، شماره ۲۶۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۹ / ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۴۹۶؛ تاریخ الإسلام: ۴ / ۲۱۰؛ الفتوح: ۴ / ۳۱۶.

۲ . أسد الغابه: ۱ / ۶۹۷ — ۶۹۸؛ الاستیعاب: ۱ / ۳۲۹.

۳ . الاستیعاب: ۳ / ۱۷۴.

۴ . همان.

عمر بن سعد بن ابی وقاص،
 عمارة بن سعد بن ابی وقاص،
 عمارة بن عقبه بن ابی مُعیط،
 شَبَث بن ربیع،
 قَعْقَاع بن شُور ذهلی،
 حَجَّار بن أَبَجَر عجلی،
 عمرو بن حَجَّاج زبیدی،
 شمّر بن ذی الجوشن،
 زحر بن قیس،
 کثیر بن شهاب،
 عامر بن مسعود بن اُمیة بن خلف،
 مُحَرز بن جاریة بن ربیعة بن عبدالعزی بن عبد شمس،
 عبیدالله بن مسلم بن شعبة حضرمی،
 عِنَاقِ بن شَرَحِیل بن ابی دهم،
 وائل بن حُجَر حضرمی،
 مَصْفَلَة بن هبیره شیبانی،
 قَطَن بن عبدالله بن حصین حارثی،
 سائب بن أَقْرَع ثقفی،
 لُبَید بن عطارد تیمی،
 محضر بن ثعلبه،
 عبدالرحمان بن قیس اسدی و
 عزرة بن عزره احمسی.

ما از آوردن این اسامی چند هدف در نظر داریم:

۱. معرفی شهر کوفه آن روز و برخی از بزرگان ساکنین کوفه که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند.
۲. عدّه ای از همین افراد که در ماجرای حجر بن عدی این گونه عمل کرده اند، در شهادت حضرت مسلم علیه السلام و سیدالشهداء علیه السلام نیز دست داشتند و در زمره لشکریان یزید بودند.

۳ . بیشتر این افراد از بزرگان رجال و راویان صحاح سته^۱ هستند و دانشمندان اهل سنت به این افراد اعتماد داشته و آنان را به پرهیزگاری و تقدس می شناسند و در علم فقه و تفسیر به عنوان راوی از آنان روایت نقل می کنند!

از افرادی که آن طومار کذایی را امضا نمودند، شمر بن ذی الجوشن و عمر سعد هستند که هر دو از یاران عبدالله بن زیاد و همکاران او در واقعه کربلا بودند که به زودی نقش آنان را بررسی خواهیم کرد.

با این توصیف، به خوبی معلوم می شود که چه کسانی در کوفه آن روز زندگی می کردند. لذا کسی نگوید که در آن عصر مردم کوفه، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند و یا غلبه با شیعیان بوده است.

نه، چنین نیست؛ چرا که همه این افرادی که ذکر شد، از بزرگان کوفه بودند و علاوه بر این که هیچ يك شیعه نبودند، آشکارا نیز به دشمنی با شیعیان می پرداختند.

در همین راستا بود که عمرو بن حمق که از شیعیان محسوب می شد، به دست زیاد بن ابیه به شهادت رسید. زیاد پس از شهادت این مرد بزرگ سر او را به شام فرستاد. تاریخ نگاران می نویسند: نخستین سری که در اسلام از شهری به شهری دیگر برده شد، سر عمرو بود.^۲

زیاد بن ابیه جنایات فراوانی در کوفه انجام داد، از جمله بزرگانی هم چون رشید هجری، میثم تمار، کمیل و دیگران را که در زمره شیعیان بودند یا به شهادت رساند و یا تحت تعقیب قرار داد.

چنان که گذشت، معاویه با شیوه های گوناگون شهرهای مدینه، حجاز، شام و کوفه را از وجود مخالفان خود پاک سازی کرد. بنا بر تحقیق و بررسی ها در این باره، از شخصیت های بزرگی که به عنوان مخالف ولایت عهدی یزید مطرح بودند فقط دو نفر باقی ماندند: حضرت سیدالشهداء علیه السلام و عبدالله بن زبیر.

از این رو معاویه در صدد زمینه سازی و آماده کردن مقدماتی برآمد تا جایی که وصیت نامه ای نوشت و آن را نزد غلام نصرانی خود به نام سرجون مخفی کرد تا در وقت مناسب آن وصیت نامه را به یزید بدهد.

با ادامه پژوهش و بررسی ثابت خواهد شد که اصل طرح و نقشه شهادت سیدالشهداء علیه السلام توسط معاویه بوده و این حقیقت با تحقیقاتی که انجام یافته، اثبات خواهد شد.

معاویه و شیوه ای دیگر

معاویه در این راستا، از مروان که والی خود در مدینه بود بهره می جست. سابقه مروان در دشمنی و برخوردهای تند با اهل بیت علیهم السلام، نزد همگان مشخص است. او تمام وقایع را به معاویه گزارش می داد و او را از رفت و آمدهای مردم با سیدالشهداء علیه السلام، آگاه می ساخت، تا جایی که در نامه ای به معاویه نوشت: نمی توان با حسین بن علی کنار آمد.

۱ . در میان اهل سنت، شش کتاب وجود دارد که به آن ها صحاح سته گویند.

۲ . الإستیعاب: ۳ / ۱۷۴.

بلاذری در این زمینه می نویسد: بزرگان و شخصیت های معروف عراق و حجاز، همواره با امام حسین علیه السلام رفت و آمد داشتند و آن حضرت نزد آنان بسیار محترم بود. آنان مقام و فضایل آن حضرت را برای یکدیگر نقل می کردند تا جایی که به آن جناب گفتند:

إِنَّا لَكَ يَدٍ وَعَضُدٌ؛

ما برای کمک و یاری شما آمده ایم.

زمانی که آمد و شدهای مردم به نزد آن بزرگوار زیاد شد، عمرو بن عثمان نزد مروان آمد و به او گفت: برای شما روزگار سختی را از ناحیه حسین پیش بینی می کنم!

در این شرایط بود که مروان به معاویه نامه نوشت و گزارشی از وضعیت مدینه به او ارائه داد. معاویه نیز در پاسخ نامه او نوشت:

اترك حسيناً ما تركك؛^۱

تا زمانی که حسین بر ضد تو قیام نکرده، به او کاری نداشته باش.

گفت و گوی سیدالشهداء با معاویه

سالی معاویه برای انجام حج به حجاز سفر کرد. در جلسه ای که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دیگر مخالفان جانشینی یزید حضور داشتند، معاویه سخن از شخصیت یزید و معرفی او به میان آورد.

در این هنگام امام حسین علیه السلام برخاستند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

فرمودند:

**وفهمت ما ذكركه عن يزید،... تريد أن توهم الناس في يزید، كأنك تصف محجوباً أو تنعت غائباً أو تخبر
عمّا كان ثمّ احتويته بعلم خاص وقد دلّ يزید من نفسه على موقع رأيه؛**

هر چه درباره معرفی یزید گفتمی فهمیدم... ولی تو می خواهی مردم را به اشتباه بیندازی!

تو چنان از یزید سخن می گویی که گویا مردم از حال او با خبر نیستند و گویا از فردی سخن می گویی که هیچ کس او را ندیده و خبری از او ندارد. و حال آن که یزید کسی است که با اعمال خود، شخصیتش را به جامعه معرفی کرده است.

امام حسین علیه السلام در ادامه سخن، مفسد و جرایمی را که یزید به صورت آشکار مرتکب شده و بین مردم معروف بود، یادآور شدند و خطاب به معاویه فرمودند:

**ودع عنك ما تحاول، فما أغناك أن تلقى الله من وزر هذا الخلق بأكثر ثمّ أنت لاقیه، فوالله! ما برحت
تقدم باطلاً في جور وحقناً في ظلم، حتى ملأت الأسقية، وما بينك وبين الموت إلا غمضة، فتقدم على
عمل محفوظ في يوم مشهود ولات حين مناص؛^۱**

۱ . أنساب الاشراف: ۳ / ۱۵۲.

دست از این کارها بردار و از هدفی که داری صرف نظر کن؛ چرا که تو پاسخ همین اعمالی که تا به حال مرتکب شده ای، نمی توانی بدهی. تو تمام ظلم ها و جورها را انجام داده ای و دیگر میان تو و مرگ فاصله ای جز چشم بر هم زدن باقی نمانده و به زودی در روز مشاهده اعمال — که گریزی از آن نیست — پرونده خود را خواهی دید.

معاویه در حالی که هزار سرباز از شام به همراه خود آورده بود و آنان شمشیر به دست در کنار او ایستاده بودند، چاره ای ندید مگر این که به دروغ گویی روی آورده و بگوید: آری این چه شایعه ای است؟ چه کسی گفته که این چهار نفر (حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر) با یزید بیعت نکرده اند؟ این بزرگان همگی بیعت کرده اند و این دیگران هستند که دروغ و شایعه می بافند و گمان می کنند که این افراد با یزید بیعت نکرده اند!

آن گاه به آن سربازهای شمشیر به دست رو کرد و آنان نیز با لحنی که حاکی از شکایت از معاویه بود گفتند: چه خبر است که این قدر از این چهار نفر تجلیل می کنی...؟! این افراد باید به صورت آشکار در نزد مردم با یزید بیعت کنند و ما بیعت مخفی و خصوصی اینان را قبول نداریم؛ چرا که همه باید از بیعت این افراد با یزید، آگاه شوند. سپس با هم آهنگی قبلی که میان معاویه و این سربازان صورت گرفته بود، معاویه در پاسخ آن ها گفت: نه، این بزرگان با یزید بیعت کرده اند و بیعت این افراد با یزید از روی میل و رغبت بوده است. ای سربازان! چرا شما دنبال شر می گردید؟! آیا می خواهید فتنه به پا کنید؟ اینان بزرگان مسلمانان هستند و درباره ایشان چنین سخن نگوئید و من از ایشان راضی هستم!

بعد از پایان جلسه از سیدالشهداء علیه السلام پرسیدند: آیا شما بیعت کرده اید؟
حضرت فرمودند:

لا، والله ما بايعنا ولكن معاوية خدعنا وكادنا؛^۲

نه، به خدا سوگند! ما بیعت نکردیم، ولی این نیرنگ و خدعه ای از جانب معاویه است.

طبرانی در این باره می نویسد: حسین بن علی علیهما السلام به معاویه فرمودند:

أنا — والله — أحقُّ بها منه، فإنَّ أبي خير من أبيه وجدِّي خير من جدِّه وإنَّ أمِّي خير من أمِّه وأنا خير منه؛^۳

۱ . الإمامة والسياسة: ۱ / ۲۰۸ — ۲۰۹ .

۲ . «معاوية» قال: أيها الناس! إننا وجدنا أحاديث الناس ذات عوار، وإنهم قد زعموا أنَّ الحسين بن علي، وعبدالرحمان بن أبي بكر، وعبدالله بن عمر وعبدالله بن الزبير لم يبايعوا يزيد، وهؤلاء الرهط الأربعة هم عندي سادة المسلمين وخيارهم، وقد دعوتهم إلى البيعة فوجدتهم إذا سامعين مطيعين... . فضرب أهل الشام بأيديهم إلى سيوفهم فسَلَّوها ثم قالوا: يا أمير المؤمنين! ما هذا الذي تعظّمه من أمر هؤلاء الأربعة؟ إذن لنا أن نضرب أعناقهم، فإننا لا نرضى أن يبايعوا سرّاً، ولكن يبايعوا جهراً حتى يسمع الناس أجمعون.

فقال معاوية... فإنهم قد بايعوا وسلّموا وارتضوني فرضيت عنهم؛ الإمامة والسياسة: ۱ / ۲۱۳؛ تاريخ الخلفاء: ۱۹۷؛ الفتوح: ۴ / ۳۴۳ .

۳ . المعجم الكبير: ۱۹ / ۳۵۶ .

به خدا سوگند! من از یزید به خلافت سزاوارترم. همانا پدر من بهتر از پدر اوست و جدّ من بهتر از جدّ او. یقیناً مادر من نیز بهتر از مادر اوست و من بهتر از او.
معاویه در جواب گفت: از جهت مادر، تو از او برتری؛ ولی از جهت پدر، پدر او در جنگ بر پدر تو پیروز شد و یزید نیز از تو بهتر است!

امام حسین و پاسخ به نامه معاویه

در نقلی آمده است که معاویه نامه ای برای حضرت امام حسین علیه السلام فرستاد و در آن نامه نوشته بود:

أما بعد، فقد انتهت إليّ منك أمور، لم اكن أظنك بما رغبة عنها؛

خبرهایی به من رسیده که فعالیت هایی داری و کارهایی انجام می دهی، شما اهل این کارها نیستی و نباید این اعمال را انجام دهی.

حضرت در پاسخ نامه می نویسند:

أما بعد، فقد جاني كتابك؛

اما بعد، نامه تو را دریافت کردم.

آن گاه حضرتش بخشی از جنایت های معاویه را به او یادآور شده، در پایان او را نصیحت کرده و می فرمایند:

واعلم، أن لله كتاباً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلاّ أحصاها.

واعلم أن الله ليس بناس لك قتلک بالظنّة وأخذك بالتهمة، وإمارتك صبيّاً يشرب الشراب، ويلعب بالكلاب. ما أراك إلاّ وقد أوبقت نفسك وأهلكت دينك، وأضعت الرعيّة؛^۱

بدان ای معاویه! همانا برای خداوند متعال دیوایی است که گناهان بزرگ و کوچک را در آن ثبت می کنند.

بدان! مردم را با ظن و گمان و بدون علّت به قتل رساندی و فرزندان را که شراب می خورد و با سگ بازی می کند به امارت برگزیدی، که در واقع دین خود را هلاک کردی و مردم را بدبخت نمودی.

مقاومت امام حسین و ناکامی معاویه

آن گونه که اشاره شد، میان امام حسین علیه السلام و معاویه درباره مسائل حکومتی، هم به صورت حضوری و هم به صورت نامه مطالبی ردّ و بدل شد؛ اما معاویه نتوانست با اجبار و یا اختیار از سیدالشهداء علیه السلام برای یزید بیعت بگیرد؛ چرا که آن حضرت چند ویژگی داشت:

۱. شخصیت و مقام اجتماعی آن حضرت در جامعه آن روز؛

۱. الإمامة والسياسة: ۱ / ۲۰۳ - ۲۰۴.

۲. معاویه، برادر سیدالشهداء؛ یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرده بود و از این حادثه مدت زیادی نمی گذشت و به رغم این که معاویه می خواست این دسیسه مخفی بماند، همه مردم به آن پی بردند. از این رو اگر او به سیدالشهداء علیه السلام آسیبی می رساند، ضربه اجتماعی سختی برای او بود و برایش خیلی گران تمام می شد.

۳. علاوه بر آن چه گفته شد و با توجه به یکی از بندهای صلح نامه ای که میان امام حسن علیه السلام و معاویه صورت پذیرفت، نباید آسیبی از جانب معاویه به امام حسن و سیدالشهداء علیهما السلام می رسید که به این بند از قرارداد نیز برخی از مورخان تصریح کرده اند.^۱

معاویه و عزل والی مدینه

آری، با استقامت سیدالشهداء علیه السلام، معاویه نتوانست از ایشان برای یزید بیعت بگیرد. از این رو به شام بازگشت و قبل از مرگش، مروان را از حاکمیت بر مدینه عزل کرد و به جای او ولید بن عتبه را قرار داد.^۲

حال راز این جا به جایی سیاسی چیست و چرا مروان کنار گذاشته شد و به جای او ولید سر کار آمد؟

مروان با سیدالشهداء علیه السلام دشمنی داشته و معتقد بوده است که باید به هر شکلی حسین بن علی علیهما السلام را به قتل رساند؛ ولی دیدگاه ولید بن عتبه درباره سیدالشهداء علیه السلام این گونه نبوده است. معاویه نمی خواسته فردی هم چون مروان در آن شرایط بر سر کار باشد.

ادعایی که در مقام اثبات آن هستیم، از همین جا به جایی سیاسی در مدینه شروع می شود. همین تفاوت نظر بین مروان و ولید، موجب عزل و نصب آنان شده است. این جا به جایی از برنامه هایی است که اگر اجرا نمی شد، نقشه شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به آن کیفیت پیش نمی آمد. پس طرح و برنامه ای از قبل تعیین شده بود، که به اجرا درآمد.

به عبارت دیگر، معاویه قصد نداشته است در مدینه با شدت با امام حسین علیه السلام برخورد کند؛ از این رو نباید مروان حاکم شهر باشد.

سه نکته مهم

پیش از بررسی دقیق این مطلب، یادآوری سه نکته اهمیت دارد:

یکم: نامه هایی که مردم کوفه برای سیدالشهداء علیه السلام فرستادند، در زمان معاویه و پس از بیعت یزید بوده است. ابن کثیر در این باره می نویسد: آن گاه که معاویه از مردم برای یزید بیعت گرفت و حسین علیه السلام با او بیعت نکرد، مردم کوفه برای آن حضرت نامه نوشته و او را به قیام دعوت کردند و سیدالشهداء علیه السلام به آنان اعتنایی نکرد. سپس عده ای از اهل کوفه خدمت آن حضرت آمدند تا ایشان را حضوراً دعوت کنند، ولی آن جناب

۱. الفتوح: ۴ / ۲۹۱؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول علیهم السلام: ۳۵۷؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۶۵؛ النصایح الکافیة: ۱۴۸.

۲. الإمامة والسیاسة: ۱ / ۱۹۸. اما بنا به قول بعضی مانند ابن الاعثم در الفتوح، عزل مروان و نصب ولید بن عتبه را یزید در نخستین روزهای به قدرت رسیدنش انجام داد؛ الفتوح: ۵ / ۹.

پاسخشان نداد. از این رو به نزد محمد بن حنفیه رفتند تا او واسطه شود و امام حسین علیه السلام را راضی کند تا آن حضرت به همراه آنان به کوفه بروند.

سیدالشهداء علیه السلام در جواب برادرش فرمود:

إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَرِيدُونَ أَنْ يَأْكُلُوا بِنَا وَيَسْتَطِيلُوا بِنَا وَيَسْتَنْبِطُوا دِمَاءَ النَّاسِ وَدِمَاءَنَا؛^۱

این قوم می خواهند به وسیله ما به ریاست برسند و خون ما را خواهند ریخت.

از این فرمایش دو نکته اساسی استفاده می شود:

۱. این دعوت ها در زمان معاویه صورت گرفته است؛

۲. هدف دعوت کنندگان رسیدن به قدرت، ریاست و ریختن خون سیدالشهداء علیه السلام بوده است.

امام حسین علیه السلام بارها این جمله را تکرار نموده می فرمود که «آنان می خواهند مرا به قتل برسانند». چه کسانی؟ اهل کوفه.

دوم: وصیت معاویه به یزید چه بوده است؟

معاویه در پایان زندگی خود به یزید گفت:

يا بني! إني قد كفيتك الرحلة والرجال، وطأت لك الأشياء، وذلت لك الأعزّاء، وأخضعت لك أعناق العرب؛^۲

فرزندم! من راه را برای تو هموار کرده ام... مردان و شخصیت های بزرگی را از بین برده ام، عزیزان و محترمان جامعه را برای تو ذلیل کردم و گردن های عرب را در مقابل تو سر به زیر کرده ام تا زمینه های حاکمیت تو را فراهم کنم!

در تعبیر دیگری آمده است که معاویه گفت:

يا بني! إني قد كفيتك الشدّة والترحال، وطأت لك الأمور، وذلت لك الأعداء، وأخضعت لك رقاب العرب، وجمعت لك ما لم يجمعه أحد؛^۳

ابن اعثم نیز در همین زمینه می نویسد: معاویه به فرزندش یزید گفت:

إني من أجلك آثرت الدنيا على الآخرة ودفعت حقّ علي بن أبي طالب، وحملت الوزر على ظهري؛^۴

فرزندم! من به خاطر تو آخرتم را به دنیا فروختم و به حقّ علی بن ابی طالب گردن نهادم و این گناه را به دوش خود کشیدم.

معاویه در خصوص امام حسین علیه السلام سفارش های مهمی به یزید نمود و گفت:

۱. البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۴.

۲. همان: ۸ / ۱۲۳.

۳. الكامل في التاريخ: ۴ / ۶؛ نهاية الارب: ۲۰ / ۳۶۵؛ تاريخ ابن خلدون: ۳ / ۱۸؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۲۳۸.

۴. الفتوح: ۴ / ۳۴۸.

أما الحسين بن علي، فإن أهل العراق لن يدعوه حتى يخرجوه... فلست أشك في وثوبه، ثم يكفيكه الله
بمن قتل أباه وخذل أخاه؛^١

مردم عراق حسین بن علی را دعوت می کنند تا همراه او قیام کنند... شکی ندارم که او با تو بیعت
نمی کند و همان کسانی که پدر او را کشتند و برادرش را مجروح نمودند — کنایه از اهل عراق است —
برای از میان برداشتن او کافی هستند.

خوارزمی می گوید: معاویه به فرزندش یزید چنین گفت:

أما الحسين بن علي، فأوّه أوّه يا يزيد! ماذا أقول لك فيه! فاحذر أن تتعرض له إلا بسبيل خير، وامدّد له
حبلًا طويلاً... ولكن أرعد له وأبرق. وإيّاك والمكاشفة له في محاربة بسيف أو منازعة بطعن رمح؛^٢
با حسین بن علی با آرامش و وقار رفتار کن و به او مهلت بده... ولی او را بترسان و رعد و برقی به او
نشان بده و مبادا با او درگیر شوی!

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: معاویه در حال احتضار، یزید را خواست و به او وصیت هایی کرد و
گفت:

انظر حسين بن علي بن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فإنه أحبّ الناس إلى الناس،
فصل رحمه وارفق به، يصلح لك أمره، فإن يك منه شيء فإني أرجو أن يكفيكه الله بمن قتل أباه وخذل
أخاه؛^٣

حسین فرزند علی و فاطمه ای است که دختر رسول خداست. او محبوب ترین مردم نزد آنان است. با او
مدارا و همراهی کن که کار او در نهایت درست می شود و اگر از او حرکتی دیدی، مشکلی از جانب او
تو را تهدید نمی کند. امیدوارم خدا به وسیله همان کسانی که پدر او را به قتل رساندند و برادرش را
بی یاور و تنها گذاشتند، مسئله او را نیز کفایت کند!

در وصیت نامه معاویه به یزید دو مطلب قابل توجه است:

١ . با حسین کاری نداشته باش؛

٢ . اهل عراق او را دعوت می کنند و خود آنان او را به قتل می رسانند.

اکنون این دو مطلب را به نامه هایی باید افزود که اهل کوفه در زمان حیات معاویه به امام حسین علیه السلام
ارسال کردند.

١ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ٥٥؛ تهذيب الكمال: ٦ / ٤١٤؛ سير أعلام النبلاء: ٣ / ٢٩٥؛ تاريخ الاسلام: ٥ / ٧؛ البداية والنهاية: ٨ / ١٢٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٤ / ٢٠٦.

٢ . مقتل الحسين عليه السلام: ١ / ١٧٤؛ الفتوح: ٤ / ٣٥٠؛ با اندکی اختلاف.

٣ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ٥٥؛ البداية والنهاية: ٨ / ١٢٣ — ١٢٤؛ تاريخ الطبري: ٤ / ٢٣٩؛ تاريخ الاسلام: ٥ / ٧؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٤ / ٢٠٦؛ سير أعلام النبلاء: ٣ / ٢٩٥؛ تهذيب الكمال: ٦ / ٤١٤.

سوم: یزید در نخستین خطبه ای که در شام خواند، خبر از جنگی داد که به زودی با اهل عراق رخ می دهد و به واسطه عبیدالله بن زیاد پیروزی به دست می آید.^۱

نامه یزید به ولید، والی مدینه

معاویه درگذشت و یزید بر تخت حکومت تکیه زد. وی نخست در نامه ای به ولید، والی مدینه این گونه نوشت: از عموم مردم برای من بیعت بگیر به خصوص از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی.

وی به پیوست این نامه، یادداشت کوچکی به اندازه گوش موش، به ولید ارسال می کند. آن یادداشت کوچک چه بوده است؟

مدارك و اختلاف نسخه این نامه و یادداشت کوچک ضمیمه آن که سه گونه نقل شده است، به زودی بررسی خواهد شد.

ولید امام حسین علیه السلام را به نزد خود طلبید و برای یزید تقاضای بیعت کرد. حضرت در پاسخ به او فرمودند: مهلتی بده تا من قدری فکر کنم.

ولید نیز به حضرت گفت:

فانصرف علی اسم الله؛^۲

برو در پناه خدا، برو به سلامت.

امام حسین علیه السلام به سلامت از نزد ولید خارج شدند.

ذهبی ضمن پرداختن به این قضیه می افزاید:

لم یشدد علی الحسین؛^۳

ولید به حضرت سخت نگرفت.

مروان بی آن که جایگاه و سمتی رسمی داشته باشد، در آن جلسه حضور داشت. وی به ولید می گوید: من به تو

گفتم او را در همین جا بکش! چرا انجام ندادی؟

به راستی آیا با برخورد ولید و این سخن مروان، سرّ عزل مروان و نصب ولید را نمی توان فهمید؟

مروان در ادامه افزود:

عصيتي، لا والله لا يمکنك مثلها من نفسه أبداً؛

به خدا سوگند! دیگر دست تو به حسین نمی رسد و نمی توانی او را دست گیر کنی!

ولید در پاسخ گفت:

۱ . الفتح: ۵ / ۶ .

۲ . البداية والنهاية: ۸ / ۱۵۷ .

۳ . سير أعلام النبلاء: ۳ / ۵۳۴ .

الويح لغيرك يا مروان! إنك اخترت لي التي فيها هلاك ديني ودنياي. والله ما أحب أن لي ما طلعت عليه الشمس وغربت عنه من مال الدنيا وملكها وإني قتلت حسيناً. سبحان الله! أقتل حسيناً إن قال: لا أبايع؟ والله إنني لأظن أن امرأةً يحاسب بدم الحسين خفيف الميزان عند الله يوم القيامة؛^١

این چه حرفی است که می زنی؟ کاری کنم که در آن هلاکت دنیوی و اخروی باشد؟! اگر تمام دنیا را به من بدهند تا این که حسین را بکشم قبول نمی کنم. سبحان الله! حسین را بکشم فقط به این جهت که می گوید بیعت نمی کنم. قاتل او در نزد خدا، پرونده اش بی چیز است.

ما کلام ولید را نقل کردیم؛ اما کسی گمان نکند که ولید دوست دار سیدالشهداء علیه السلام بوده است. نه، او طرح و نقشه ای را که معاویه برای او طراحی کرده بود اجرا می کرده است! این مطلب را به زودی ثابت خواهیم کرد. از آن چه که ذکر شد، معلوم می شود که بین رفتار ولید بن عتبه و وصیت معاویه به یزید در رویارویی با امام حسین علیه السلام و ابن زبیر هم آهنگی وجود داشته است.

معاویه به یزید وصیت کرد: هر جا عبدالله بن زبیر را پیدا کردی، او را تکه تکه کن^٢ و هر جا به سیدالشهداء علیه السلام دست یافتی با او مدارا کن.

پس این سفارش های معاویه و برخوردهای ولید، از روی محبت به امام حسین علیه السلام نبوده؛ بلکه مطابق با نقشه و برنامه بوده است.

عبدالله بن زبیر شبانه و از بی راهه، مدینه را به سوی مکه ترک کرد. ولید بن عتبه لشکری برای دست گیری او فرستاد؛ در حالی که وقتی خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، ولید گفت: الحمد لله! شیخ مفید رحمه الله علیه در این باره می نویسد:

وهي ليلة السبت لثلاث بقين من رجب سنة ستين من الهجرة، واشتغل الوليد بن عتبة بمراصلة ابن الزبير في البيعة ليزيد وامتناعه عليهم... فخرج عليه السلام في تلك الليلة وهي ليلة الأحد ليومين بقيا من رجب متوجهاً إلى مكة...؛

سیدالشهداء علیه السلام در شب شنبه و سه روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری در مدینه بودند که ولید بن عتبه، بیعت گرفتن از فرزند زبیر را پی گیری می کرد... .

آن جناب در شب يك شنبه و دو روز به پایان رجب مانده به سوی مکه حرکت کردند... .

ولید مأمورانی را به منزل آن حضرت فرستاد تا ببینند آیا امام از مدینه خارج شده است یا خیر؟ آنان حضرت را در منزل نیافتند. در این هنگام ولید گفت:

الحمد لله الذي خرج ولم يبلتني بدمه؛^١

١ . الإرشاد: ٢ / ٣٣ — ٣٤؛ الفتح: ٥ / ١٤؛ تاريخ الطبري: ٤ / ٢٥٢.

٢ . تاريخ الطبري: ٤ / ٢٣٨.

خدا را سپاس که او از مدینه خارج شد و دستم به خون او آغشته نگشت!
مهم ترین وجالب ترین نکته ای که در برخورد ولید با امام حسین علیه السلام به چشم می خورد، روایتی است که بلاذری آن را نقل کرده است. او می گوید:
پس از آن که ولید، امام حسین علیه السلام را احضار کرد و به او گفت: «برو به سلامت»، به آن جناب رو کرد و گفت:

لو علمت ما یکون بعدنا لأحیبتنا کما أبغضتنا؛^۱

اگر بدانی که پس از این از دیگران چه خواهی دید، به همین اندازه که اکنون از ما بدت می آید، ما را دوست خواهی داشت.

سفارش های معاویه به یزید در کتاب های شیعی

وصیت معاویه به یزید در کتاب های شیعه نیز وجود دارد.

شیخ صدوق رحمه الله علیه می گوید: فردی از امام صادق علیه السلام درباره شهادت سیدالشهداء علیه السلام پرسید؟

حضرت فرمودند: پدرم از پدرش این گونه نقل فرمود:

معاویه در حال احتضار بود که یزید را طلبید و او را نزد خود نشانید و به او این گونه سفارش کرد:

فرزندم! من گردن های سرکش را برای تو ذلیل کرده ام و سرزمین ها را برای مالکیت تو آماده نموده ام؛ ولی از سه نفر که در مقابل تو هستند، می ترسم و این سه تن در مقابل تو دردسر ساز می شوند که عبارتند از: عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن زبیر و حسین بن علی.

عبدالله بن عمر، با تو همراه می شود؛ فقط رهایش نکن.

عبدالله بن زبیر را هر جا یافتی تکه تکه کن. حکایت او با تو مثل شیر و گله و مثال رویارویی او با تو مثل گرگ و سگ است.

اما حسین، همان طور که می شناسی، از رسول خدا صلی الله علیه وآله بهره برده است و به ناچار با اهل عراق همراه می شود و به سوی آنان از مدینه خارج می شود و همان اهل عراق او را تنها می گذارند و از بین می برند.^۲
پس خلاصه وصیت معاویه این است که کاری با حسین نداشته باش، عبدالله بن زبیر را تکه تکه کن، با عبدالله بن عمر کنار بیا و با پول، احترام و گفتن القاب و اوصاف به وی، او را بخر. عبدالله بن عمر واقعاً هم خوب در خدمت

۱ . الإرشاد: ۲ / ۳۴.

۲ . أنساب الاشراف: ۳ / ۱۵۷.

۳ . الأمالی شیخ صدوق: ۲۱۶.

قرار گرفت به طوری که بنا بر منابع معتبر، آن گاه که وی سیدالشهداء علیه السلام را — به قول خودش — نصیحت کرد، به آن حضرت گفت:

لا تخرج! فإن رسول الله صلى الله عليه وآله خير الله بين الدنيا والآخرة، فاختر الآخرة وإنك بضعة منه؛^۱

تو از روش جدت که آخرت را بر دنیا ترجیح داد، پیروی کن و همانا تو پاره ای از تن او هستی.

آری، وی خواسته است حضرت را به بیعت دعوت کند، آن هم با چه استدلالی!

در طول تاریخ مواردی این چنین فراوان بوده است. در این میان برخی با چهره ای مقدس نما موجب گم راهی و به اشتباه افتادن دیگران شده اند؛ از این رو نباید با ظاهربینی فریب این افراد را خورد و باید واقعیت و حقیقت را دریافت.

برای نمونه، آن گاه که مأمون، امام رضا علیه السلام را مسموم کرد و خبر شهادت آن حضرت به او رسید، چنان در تشییع جنازه امام هشتم علیه السلام گریان و با سر و پای برهنه حرکت می کرد که بعد از گذشت قرن ها و حتی تا این زمان، برخی در قاتل بودن مأمون عباسی شك کرده اند!

شاهد بر این که برخورد ولید از روی نقشه قبلی صورت گرفته و هرگز مهر و محبتی در کار نبوده، این است که وقتی عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه حرکت کرد، ولید عده ای را به فرمان دهی حبیب ذکوان و سی نفر اسب سوار در پی او فرستاد تا او را دست گیر کنند.^۲

ولید آن گاه که خبر حرکت سیدالشهداء علیه السلام از مدینه به مکه را شنید، در مورد آن حضرت چنین عملی انجام نداد، بلکه گفت: «الحمد لله!».

اگر ولید مأمور بوده که یا از حضرت بیعت بگیرد و یا ایشان را به قتل برساند، پس معنا ندارد که پس از خروج آن حضرت از مدینه بگوید: «الحمد لله»، چرا که مأموریت مذکور اجرا نشده و باید سرزنش و مؤاخذه می شد.

اما هرگز این گونه نشد و درباره سرزنش و مجازات ولید — به جهت این آزادی و اختیاری که به سیدالشهداء علیه السلام داده است — هیچ نشانه ای نیافته ایم و اگر مؤاخذه ای نیز باشد، به جهت فرار عبدالله بن زبیر است که دستور داشته او را تکه تکه کند و نتوانسته است.

گواه بر این مطلب این است که ولید پس از خروج سیدالشهداء علیه السلام از مدینه، هنوز در دستگاه حکومت شام احترام و جایگاه داشته است. ذهی می نویسد: ولید بن عتبه در سال ۶۲ از طرف حکومت، امیر الحجاج بوده است. علاوه بر این، وقتی معاویه (فرزند یزید)، پس از مرگ پدرش حکومت را قبول نکرد و او را به نوعی مسموم کردند، همین ولید بر جنازه معاویه نماز خواند... .

۱ . تاریخ الاسلام: ۵ / ۸ .

۲ . الأخبار الطوال: ۲۲۸ .

پس او مؤاخذه نشد؛ چرا که دستور را اجرا کرده بود و حتی بعد از مرگ معاویه (فرزند یزید)، اهل شام از او خواستند که خلیفه شود، اما او حاضر نشد این پیش نهاد را بپذیرد.^۱

چون مهم است مکرراً گفته و تأکید می‌کنم که کسی نگوید ولید محبّ اهل بیت علیهم السلام بوده و به حضرت سیدالشهدا علیه السلام مهر و محبت داشته است؛ بلکه او مأمور بوده و دستور داشته که چنین رفتار کند. آن چه گذشت بر سه محور استوار بود:

— دعوت مردم کوفه از سیدالشهداء علیه السلام در زمان خود معاویه...؛

— سیدالشهداء علیه السلام در جواب محمد بن حنفیه فرمود: این ها خون مرا خواهند ریخت...^۲؛

— برخورد مسالمت آمیز ولید، والی مدینه با آن حضرت... .

ورود امام حسین به مکه

بنا بر گفته شیخ مفید اعلی الله مقامه، آن گاه که امام حسین علیه السلام به قصد مکه از مدینه حرکت کردند، این آیه را می‌خواندند:

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)^۳؛

(موسی) از شهر خارج شد و در حالی که ترس داشت و هر لحظه در انتظار حادثه ای بود، عرضه داشت: پروردگارا! مرا از این گروه ستم گر رهایی بخش.

سیدالشهداء علیه السلام در این سفر راه معمول مکه را در پیش گرفتند و اهل بیت آن حضرت به ایشان گفتند: اگر از بی راهه برویم — همان مسیری که ابن زبیر از آن جا رفت — چه بسا بهتر به هدف برسیم. حضرت در پاسخ فرمودند:

لا، واللّه لا أفارقه حتّی یقضی اللّهُ ما هو قاض؛

به خدا سوگند! غیر از این مسیر را نمی‌پیمایم و در برابر قضای الهی تسلیم هستیم.

حضرت در شب جمعه، سوم شعبان، وارد شهر مکه شدند و این آیه را تلاوت فرمودند:

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ)^۴؛

و آن گاه که به سوی مدین حرکت کرد عرضه داشت: امید است که پروردگارم مرا به راه راست هدایت نماید.^۵

۱ . سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۵۳۴ .

۲ . این جمله را سیدالشهداء علیه السلام در موارد و مکان های مختلف و بسیاری فرمودند و از نخستین ساعات حرکت از مدینه، نقشه و برنامه را می‌دانستند؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۶۱ .

۳ . سوره قصص: آیه ۲۱ .

۴ . همان: آیه ۲۲ .

۵ . الإرشاد: ۲ / ۳۵ .

این عمره، عمره مفرده بوده است؛ ولی توجه به این نکته اهمیت دارد که آن حضرت در موسم حج نیز به قصد عمره مفرده وارد مکه شده اند و این مطلب با سند معتبر ثابت شده است.

در روایتی آمده است: از امام صادق علیه السلام درباره کسی که در ماه حج، عمره به جا آورد و بعد به دیار خودش برگردد، سؤال شد؟

حضرت فرمودند:

لا بأس وإن حج من عامه ذلك وأفرد الحج فليس عليه دم. وإن الحسين بن علي عليهما السلام خرج يوم التروية إلى العراق وكان معتمراً؛

اشکالی ندارد... و حسین بن علی علیهما السلام در روز ترویبه، در حالی که به عمره مُحرم بودند، از مکه به سوی عراق خارج شدند.

در روایتی دیگر آمده است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند:

قد اعتمر الحسين عليه السلام في ذي الحجة ثم راح يوم التروية إلى العراق والناس يروحون إلى منى، ولا بأس بالعمرة في ذي الحجة لمن لا يريد الحج؛^۱

امام حسین علیه السلام در ذی حجه، مُحرم به عمره شدند، سپس روز ترویبه به سوی عراق حرکت کردند، در حالی که مردم به سوی منی می رفتند و کسی که نمی خواهد حج به جا بیاورد، می تواند در ماه ذی حجه، مُحرم به احرام عمره مفرده شود.

بنابراین، سیدالشهداء علیه السلام در موسم حج، برای بار دیگر به احرام مفرده وارد مکه شدند. این خروج و ورود معنا دارد و اگر بنا بود آن حضرت در مکه بمانند و حج به جا بیاورند، دیگر عمره مفرده در دهه حج معنا نداشت. در نتیجه، آن حضرت در ایام حج برای عمره مفرده وارد مکه شدند؛ چرا که می دانستند قبل از اعمال حج باید مکه را ترك کنند.

شیخ مفید رحمه الله علیه در این باره می افزاید:

وأقبل أهلها يخلفون إليه، ومن كان بها من المعتمرين وأهل الآفاق، وابن الزبير بها، قد لزم جانب الكعبة، فهو قائم يصلي عندها ويطوف، ويأتي الحسين عليه السلام فيمن يأتيه، فيأتيه اليومين المتوالين ويأتيه بين كل يومين مرة وهو أثقل خلق الله على ابن الزبير، لأنه قد عرف أن أهل الحجاز لا يباعدونه مادام الحسين عليه السلام في البلد؛^۲

اهل مکه به آن حضرت روی آوردند و با ایشان رفت و آمد داشتند و حتی مردم سرزمین های دیگر و کسانی که به قصد حج آمده بودند به خدمت آن جناب شرف یاب می شدند.

۱ . وسائل الشیعه: ۱۴ / ۳۱۱ باب ۷ از باب های عمره مفرده، حدیث ۲ و ۳.

۲ . الإرشاد: ۲ / ۳۶.

این زبیر نیز که در خانه خدا اقامت داشت و همواره مشغول نماز و طواف بود، به محضر آن حضرت می آمد و گاهی هر روز، یا دو روز یک بار به محضر آن حضرت می رسید.

وجود سیدالشهداء علیه السلام در مکه برای عبدالله بن زبیر بسیار سنگین بود؛ چرا که می دانست تا زمانی که آن امام بزرگوار در آن سرزمین باشند، مردم حجاز به او روی نمی آورند و با او بیعت نمی کنند (چرا که او طالب ریاست و حکومت بود).

از این رو می بینیم که تاریخ نگاران درباره هدف این زبیر از مخالفت با یزید که همان به دست آوردن حکومت بود می نویسند: چند نفر از بزرگان کنار خانه خدا تصمیم گرفتند که یک به یک وارد حجر اسماعیل شوند و بزرگ ترین و مهم ترین حاجت خود را از خدا طلب کنند. وقتی نوبت به عبدالله بن زبیر رسید، گفت: خدایا! یگانه درخواست من آن است که به خلافت برسم.^۱

چنان که روشن است، میان روش سیدالشهداء علیه السلام و عبدالله بن زبیر تفاوت بسیار است.

سیدالشهداء و رفتار والی مکه

امام حسین علیه السلام وارد مکه شدند. والی این شهر عمرو بن سعید بن عاص اشدق بود. او با توجه به طرح و نقشه حکومت به خدمت سیدالشهداء علیه السلام رسید و پرسید: آقا! شما برای چه به مکه آمده اید؟

حضرت فرمودند:

عائذاً بالله وبهذا البيت؛^۲

آمده ام تا به خانه خدا پناهنده شوم.

آن چه در منابع آمده همین بوده و چیز دیگری بیش از این گفت و گو میان امام حسین علیه السلام و عمرو بن سعید صورت نگرفته است.

سراپتام امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کردند و در همین زمان عمرو بن سعید، به درخواست بعضی از بنی هاشم (عبدالله بن جعفر) امان نامه ای به واسطه یحیی برادر خود به امام علیه السلام رساند که در آن نوشته بود: اگر شما در مکه بمانید، از طرف من به شما آسیبی نخواهد رسید.

زمانی که امام حسین علیه السلام به این نامه اعتنایی نکرده و به راه خود ادامه دادند، عمرو بن سعید نامه ای برای والی کوفه نوشت: حسین به کوفه می آید. بدان که اگر او را به قتل نرسانی، عاقبت خودت به خطر می افتد.

از آن چه بیان شد، این گونه می توان نتیجه گرفت:

— والی مدینه با آن کسی که با یزید بیعت نکرد، خوش رفتاری نمود؛

— والی مکه نیز با او به این کیفیت برخورد نمود.

۱ . وفیات الاعیان: ۲ / ۲۳۵ .

۲ . تذکره الخواص: ۲۳۷ .

اکنون فکر کنید چه نتایجی از این مطالب به دست می آید؟ در این میان، نامه ای از جانب یزید، به عبدالله بن

عبّاس رسید:

أما بعد، فإنّ ابن عمّك حسيناً وعدوّ الله ابن الزبير إلتويا بيعتي ولحقا بمكّة مرصدين للفتنة، معروضين
أنفسهما للهلكة. فأما ابن الزبير فإنه صريع الفناء وقتيل السيف غداً. وأما الحسين، فقد أحببت الاعذار
إليكم أهل البيت فما كان منه... .

وأنت زعيم أهل بيتك وسيّد أهل بلادك، فألقه فاردده عن السعي في الفرقة وردّ هذه الأمة عن الفتنة،
فإن قبل منك وأتاب إليك، فله عندي الأمان والكرامة الواسعة؛

اما بعد، همانا پسر عمویت حسین و هم چنین عبدالله بن زبیر — که دشمن خداست — این دو از بیعت من
سریچی کرده اند و به مکّه رفته اند و جان خود را در معرض هلاکت قرار داده اند. ابن زبیر را به زودی
به قتل می رسانیم.

ولی حسین... باعث قطع رحم شده و تو بزرگ خاندانی. پس حسین را ملاقات کن و او را از این فتنه باز
دار که اگر پذیرفت، به هر کیفیتی که تو به او امان دادی، من آن امان نامه را می پذیرم.

ابن عبّاس در پاسخ نوشت:

فأما ابن الزبير، فرجل منقطع عنّا برأيه... .

وأما الحسين فإنه لما نزل مكّة وترك حرم جدّه ومنازل آباءه، سألته عن مقدمه، فأخبرني أنّ عمّالك بالمدينة
أسأؤوا إليه، وعجلوا عليه بالكلام الفاحش، فأقبل إلى حرم الله مستجيراً به؛

اما بعد، ابن زبیر مردی است که به ما هیچ ارتباطی ندارد... اما آن گاه که حسین، شهر و دیار و منزل
پدرانش را رها کرد و من علّت این حرکت را از او پرسیدم، پاسخ داد که مأموران و کارگزاران تو
(یزید) در مدینه با او بدرفتاری کرده اند، به او جسارت نموده و احترامش را نگه نداشته اند و او به خانه
خدا پناهنده شده است.

ابن عبّاس در ادامه برای یزید می نویسد:

فاتق الله في السرّ والعلانية... ولا تحفر له مهواة، فكم من حافر لغيره حفراً وقع فيه؛

تقوای الهی را در آشکار و خفا پیشه کن... و برای کسی چاه نکن! چه بسیار افرادی که برای دیگران
چاه کردند، ولی خود در آن چاه افتادند.

ابن عبّاس نصیحت های دیگری نیز در این نامه به یزید می نویسد.^۱

نگاهی به شخصیت عمرو بن سعید اشدق، والی مکّه

تاریخ نگاران درباره عمرو بن سعید نوشته اند:

۱ . همان: ۲۳۷ — ۲۳۹.

كان جباراً من جبابرة بني أمية؛^۱

او زورگویی از ستم پیشگان بنو امیه بوده است.

او از شجره نفرین شده است. ابن کثیر از احمد بن حنبل نقل می کند و احمد نیز به نقل از ابوهریره می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمودند:

لیرعفن علی منبري جبار من جبابرة بني أمية حتى يسيل رعاfe؛

بر منبر من زورگویی از ستم گران بنو امیه می نشیند که دچار خون دماغ می شود، به گونه ای که خون او بر منبر جاری می شود.

ابن کثیر به نقل از احمد بن حنبل می افزاید: شخصی که عمرو بن سعید بن عاص را دیده بود، به من گفت که او بر منبر رسول الله صلی الله علیه وآله دچار خون دماغ شد.^۲

اهل سنت، کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را بر عمرو بن سعید اشدق منطبق می کنند. از چنین فردی درباره سیدالشهداء علیه السلام فقط همین مطلب وارد شده که او از امام پرسید: برای چه آمده اید؟ و دیگر هیچ گونه تعرضی نداشته است.

اما ملاحظه کنید که همین عمرو بن سعید اشدق درباره ابن زبیر چگونه موضع می گیرد؟

او می گوید: به خدا سوگند! او را دست گیر می کنیم و اگر داخل کعبه نیز شود، کعبه را بر سرش آتش می زنیم. هر کس می خواهد ناراحت شود!^۳

عمرو بن سعید کسی است که در میان اهل شام آن چنان محبوبیت داشته است که بعدها اهل شام، او را خلیفه خواندند و با او بیعت کردند. چون عبدالملک بن مروان ریاست را برای خود می خواست، نقشه ای کشید و در ابتدا به عمرو بن سعید امان داد و بعد او را کشت.^۴

آری! همه این رفتارها و برخوردها، چه از والی مدینه و چه از والی مکه، نقشه و برنامه از پیش تعیین شده بوده است.

نامه های اهل کوفه و فرستادن حضرت مسلم

نامه ها هم چنان از اهل کوفه به سوی امام حسین علیه السلام ارسال می شد. حتی عده ای برای دعوت سیدالشهداء علیه السلام به مکه آمدند. امام حسین علیه السلام با دیدن این اوضاع جناب مسلم علیه السلام را خواستند و به نمایندگی از خود به کوفه فرستادند. ایشان حضرت مسلم علیه السلام را به تقوای الهی و مخفی کردن قضیه، سفارش کردند.^۵

۱ . البدایة والنهاية: ۸ / ۳۴۲.

۲ . همان؛ مسند احمد: ۲ / ۵۲۲.

۳ . تاریخ الاسلام: ۴ / ۱۷۰.

۴ . سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۴۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۶ / ۲۹.

۵ . الإرشاد: ۲ / ۳۹.

نقش نعمان، والی کوفه

نعمان بن بشیر که والی کوفه بود، پس از این که فهمید مسلم وارد کوفه شده و در خانه مختار ثقفی اقامت کرده است، به منبر رفت و گفت: از جدایی و دو دسته ای پرهیزید؛ چرا که در فتنه ها، مردانِ بزرگ هلاک و خونشان ریخته می شود، اموال غصب می گردد... .

با دقت و اندیشه در این گفته ها، چنین به دست می آید که حرکات و رفتارهای این والی هم بر اساس نقشه قبلی بوده و از این جا اتفاقات و حوادث شروع می شود.

نعمان در ادامه می افزاید: کسانی که با من کاری نداشته باشند، من نیز با آنان کاری ندارم و آنان که با من سرچنگ نداشته باشند، من نیز با آنان جنگ نمی کنم... من کسی را بی دلیل دست گیر نمی کنم.

ولا آخذ بالقرف ولا الظنة ولا التهمة؛

من به گمان های بیهوده و تهمت ها قضاوت نمی کنم.

این سخن نعمان است؛ اما چنان که خواهد آمد، یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور داد که افراد را به صرف حدس و گمان نسبت به او دست گیر کند و به تأکید امر کرد که:

خذ بالتهمة والظنة؛

با تهمت و گمان، افراد را دست گیر کن.

نعمان در ادامه می گوید: اگر شما در مقابل من ایستادگی کنید، بیعت بشکنید و قیام کنید، با شمشیرم بر شما ضربه ای وارد می کنم... حتی اگر کمک کننده و یآوری نداشته باشم.^۱

اکنون در سخنان نعمان بیندیشید. معنای سخنان او — به تعبیر امروز — چراغ سبز نشان دادن است. این عکس العمل نعمان باعث شد تا اصحاب و یاران حضرت مسلم علیه السلام احساس امنیت کنند و در نهایت، قضیه جناب مسلم علیه السلام و هدفی که ایشان برای آن فرستاده شده بود، آشکار شود.

پس از آشکار شدن قضیه حضرت مسلم، مزدوران و جاسوسان حکومتی مستقر در کوفه، به یزید نامه ای نوشتند که از جمله این مزدوران می توان به عبدالله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی اشاره کرد. وی که از وفاداران و سوگندخورده های بنو امییه بود، به یزید نوشت:

أما بعد، فإنَّ مسلم بن عقيل قد قدم الكوفة، فبايعته الشيعة للحسين بن علي، فإن كان لك بالكوفة حاجة، فابعث إليها رجلاً قوياً، ينفذ أمرك ويعمل مثل عملك في عدوك، فإن التعمان بن بشير رجلٌ ضعيفٌ أو هو يتضعف؛^۲

۱ . الكامل في التاريخ: ۴ / ۲۲؛ الفتوح: ۵ / ۳۵؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۲۶۴ با اندکی تفاوت. متن خطبه نعمان بن بشير چنین است: «فلا تسارعوا إلى الفتنة والفرقة، فإن فيها يهلك الرجال وتسفك الدماء، وتغصب الأموال... ثم قال: إني لأقاتل من لا يقاتلني، ولا أئب على من لا يشب علي، ولا أئب نائمكم، ولا أتحرش بكم، ولا آخذ بالقرف ولا الظنة ولا التهمة، ولكنكم إن أبدتكم صفحتكم لي... لأضربنكم بسيفي...».

۲ . تاريخ الطبري: ۴ / ۲۶۵.

مسلم بن عقیل وارد کوفه شده و پیروان حسین بن علی با او بیعت کرده اند. اگر کوفه را می خواهی، فردی را که لیاقت داشته باشد و بتواند فرمان های تو را اجرا کند به آن جا بفرست. همانا نعمان مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می زند.

عمارة بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز مثل همین نامه را برای یزید فرستادند.

نعمان تظاهر به صلح دوستی و رأفت کرد

یاران حضرت مسلم علیه السلام در چنین موقعیتی احساس امنیت کردند و به تعبیری، سادگی به خرج دادند و شروع به جمع آوری پول و اسلحه نمودند و مسئول این کار، مسلم بن عوسجه بود.

به این ترتیب، مسئله حضرت مسلم علیه السلام و هدف از آمدنش به کوفه آشکار شد و خلاف آن چه که امام حسین علیه السلام بر پنهان کردن آن امر فرموده بود، اتفاق افتاد.

ناگفته نماند که جناب مسلم (العیاذ باللّٰه) خلاف دستور امام حسین علیه السلام عمل نکرد؛ بلکه دسیسه های دشمن و بعضی از اشتباهات پیروان و یاران ایشان، موجب آشکار شدن مطلب شد.

با این بیان، آیا سخنان و رفتارهای نعمان طبیعی و مسالمت آمیز بوده است؟ و آیا شکایت عمر سعد و دیگران مؤثر واقع شده و اساساً از ناحیه حکومت مرکزی به رفتارهای او اعتراضی شده است؟

خیر! او مأموریت داشته که این گونه رفتار کند و سخن گوید؛ چرا که همین نعمان پس از عزل از ولایت کوفه و نصب عبیداللّه بن زیاد، با کمال سلامت به شهر شام بازگشت.

جالب این که معاویه حکم عبیداللّه بن زیاد را برای سرپرستی شهر کوفه و بصره، با دست خود نوشته و آن را به سرجون سپرده بود که چند ماه پس از مرگ معاویه آن نامه فاش شد. آری، معاویه با دست خود این حکم را نوشته است.

چکیده و نتیجه

تا این جا نتیجه تحقیق را می توان این گونه خلاصه نمود:

یکم: شهادت سیدالشهداء سلام الله علیه به معاویه و به خلفای بالاتر از او (الأعلى فالأعلى) منسوب می شود؛ زیرا همان خلفا باعث به سر کار آمدن یزید شدند.

دوم: معاویه طراح اصلی نقشه شهادت سیدالشهداء علیه السلام در عراق و یزید نیز مجری این طرح بوده است.

این نتیجه، از مجموعه مسائلی به دست می آید که عبارتند از:

۱. معاویه — بنا بر روایت شیعه و سنی — وصیت کرده که «ارعد وأبرق له؛ حسین را بترسان اما هرگز به او آسیبی نرسان و هر جا که خواست، برود»؛
۲. قاتلان پدرش و خیانت کارانی که برادرش را تنها گذاشته اند، او را به عراق دعوت خواهند کرد؛
۳. نامه های کسانی که حضرت را برای بنیان گذاری حکومتی جدید به کوفه فرا خوانده بودند، در زمان حیات معاویه به مدینه رسید و حکومت به هیچ يك از آن نامه نگاران تعرض و تعدی نکرد؛

۴ . برکناری مروان والی مدینه، چرا که وی همیشه در فکر قتل امام علیه السلام بوده است؛

۵ . برخوردهای والیان مدینه و مکه.

به رغم این که هر کدام از این والیان از شجره خبیثه بنو امیّه هستند؛ ولی با سیدالشهداء علیه السلام برخورد سختی نکرده اند. در حالی که گفتیم، مروان به ولید اصرار کرد که هم اکنون حسین را به قتل برسان و ولید به حضرت گفت: در امان خدا، بفرمایید! و وقتی خبر رفتن حضرت از مدینه به او رسید، گفت: «الحمد لله!». هیچ نوشته و مدرکی وجود ندارد که بنا بر آن بتوان مدعی شد که والی مدینه برخورد سختی با حضرت کرده است.

چرا این والیان با امام حسین علیه السلام برخورد سخت و خشنی نداشته اند؟ آیا رفتار این افراد حکومتی، با اهل بیت علیهم السلام خوب بوده و دوست دار ایشان بوده اند؟ هرگز! کسی که این توهم در ذهنش خطور کند و به این پندار برسد، سخت در اشتباه است. خوبی والیان مدینه و مکه، پنداری غلط بیش نیست و دوست دار خواندن آنان، غلطی بزرگ تر است.

۶ . سخنان خود سیدالشهداء علیه السلام و هم چنین سخن آن حضرت به ابن عباس در مکه؛

۷ . جوابیه ابن عباس در پاسخ نامه یزید؛

۸ . فرمایش امام حسین علیه السلام به جناب مسلم علیه السلام که هنگام فرستادن وی به کوفه فرمودند:

«خداوند تو و مرا از شهیدان قرار دهد»؛

۹ . یزید در نخستین سخنرانی خود پس از به قدرت رسیدن، خبر از جنگی داد که در عراق رخ می دهد و به

واسطه عبیدالله ابن زیاد پیروزی به دست می آید.

آری، خود امام حسین علیه السلام می دانستند که در عراق به شهادت می رسند. یزید علیه اللعنه نیز می دانست.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله مانند ابن عباس و دیگران، حضرت ام سلمه رضی الله عنها و دیگر زنان رسول خدا و مردم دیگر نیز از جریان شهادت آن حضرت در عراق خبر داشتند تا جایی که برخی از زنانی که در خانه ها بودند، از این حادثه مطلع بودند و شهادت آن امام بزرگوار در عراق، امری آشکار بوده است.

و اگر کسی بگوید که آن حضرت از آن حادثه آگاهی نداشتند، اگر نادان یا مغرض نباشد، اشتباه کرده است.

سوم: اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کردند، هرگز آسیبی به ایشان نمی رسید.

همین مطلب در نامه یزید به ابن عباس، مبنی بر این که «حسین را از قصدی که دارد، باز دار!» به خوبی مشخص

است. با وجود آن که درباره ابن زبیر تصمیم گرفتند که او را قطعه قطعه کنند و به قتل برسانند.

امام حسین علیه السلام همیشه دو مطلب را می فرمودند:

۱ . بیعت نخواهم کرد؛

۲ . می دادم اینان مرا به قتل می رسانند و نمی خواهم در مکه کشته شوم.^۱

۱ . ر.ک: صفحه ۱۷۸ و ۱۷۹ از همین کتاب.

بخش دوم

نقش یزید بن معاویه در حادثه عاشورا

معاویه و حکم امارت ابن زیاد

وضع شهر کوفه آشفته شد، به گونه ای که آن شهر در معرض از دست رفتن بود. در این هنگام یزید به سرجون نصرانی که مشاور و محرم اسرار پدرش معاویه بود، مراجعه کرد و با او مشورتی نمود.

سرجون به یزید گفت: اگر هم اکنون پدر تو زنده شود و به تو امری کند، آیا اطاعت می کنی؟

گفت: آری!

سرجون بی درنگ، حکم ولایت و سرپرستی عبیدالله بن زیاد را بر کوفه بیرون آورد. مفاد حکم چنین بود: عبیدالله بن زیاد با حفظ سمت قبلی که ولایت بصره است، به ولایت کوفه نیز منصوب می گردد.

معاویه این حکم را با دست خود نوشته و به سرجون سپرده بود تا در وقت مناسب آن را به یزید ارائه کند.^۱

آن چه مهم به نظر می رسد، از این تاریخ به بعد است. از این مرحله به بعد، امر به قتل سیدالشهداء علیه السلام صورت می پذیرد و از نخستین نامه ای که یزید به همراه حکم سرپرستی شهر کوفه (نامه پدرش) برای عبیدالله می فرستد، نقش یزید در شهادت امام حسین علیه السلام شروع می شود.

یزید در این نامه، نخستین دستور رسمی بر قتل سیدالشهداء علیه السلام را خطاب به عبیدالله صادر کرده است.

از طرفی یزید نامه ای برای ولید بن عتبه فرستاد. نامه یزید به ولید بن عتبه، والی مدینه پیرامون سیدالشهداء علیه

السلام در نزد تاریخ نگاران به سه صورت آمده است:

یعقوبی (در گذشته ۲۹۲) چنین می نگارد: یزید دستور داد اگر حسین بن علی علیهما السلام بیعت نکرد، او را به

قتل برسان. وی در نامه ای این گونه نوشت:

إذا أتاك كتابي هذا، فأحضر الحسين بن علي وعبدالله بن الزبير فخذهما بالبيعة لي، فإن امتنعا فاضرب

أعناقهما وابعث لي برؤوسهما؛^۲

آن گاه که نامه من به دست تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آنان بیعت

بگیر. اگر از بیعت کردن امتناع کردند، گردن آن ها را بزن و سر آن دو را برای من بفرست.

ابن اعمش کوفی (در گذشته ۳۴۱) در تاریخ خود می نویسد:

۱. به زودی مدارک این حکم را ارائه خواهیم کرد.

۲. تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۴۱.

یزید در نامه ای به ولید بن عتبه نوشت:

وقد كان عهد إليّ عهداً وجعلني له خليفة من بعده، وأوصاني أن آخذ آل أبي تراب آل أبي سفیان؛^۱

پدرم مرا ولی عهد خود قرار داد و وصیت کرد که انتقام آل ابوسفیان را از آل ابی تراب بگیرم.

از آن روی گفته اند که «انتقام»، همان انتقام از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که در جنگ های صدر اسلام؛

یعنی بدر و غیر آن، بزرگانی از آل ابی سفیان را به قتل رسانده بودند. حال می بایست یزید انتقام بگیرد!

ابن اعثم می افزاید: آن گاه یزید همراه این نامه، کاغذ کوچکی به اندازه گوش موش پیوست کرد که در آن نوشته

شده بود:

أما بعد، فخذ الحسين بن علي وعبدالرحمان بن أبي بكر وعبدالله بن الزبير وعبدالله بن عمر بن الخطاب

أخذاً عنيفاً ليست فيه رخصة، فمن أبي عليك منهم فاضرب عنقه وابعث إليّ برأسه؛^۲

بی درنگ حسین بن علی، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر را احضار کن و هیچ

فرصتی به آنان نده! اگر با تو در بیعت با من کوتاهی کردند، گردنشان را بزن و سرهایشان را برای من

بفرست!

بر این عبارت ابن اعثم، چنین خرده گرفته اند که در آن زمان که نامه یزید به دست ولید رسید، عبدالرحمان بن

ابی بکر زنده نبوده و از طرفی قبل از این نامه، با یزید بیعت کرده بود.

قبل از آن تاریخ — که به نقل از شرح صحیح بخاری گذشت — عبدالله بن عمر با گرفتن صد هزار درهم با یزید

بیعت کرد.

این گونه اشتباهات در تاریخ موجود است و فرد محقق و پژوهنده، با فکر و دقت در عبارت های مختلف تاریخی به

این اشتباهات پی می برد.

اما طبری در این زمینه می نویسد: وقتی یزید روی کار آمد، هیچ غم و مشکلی نداشت، مگر از جانب کسی که

از بیعت او سر باز زده بود و در زمان معاویه، دست بیعت با یزید نداده بود.

وی در ادامه می افزاید:

وكتب إليه في صحيفة كأنها أذن فارة: «أما بعد، فخذ حسيناً وعبدالله بن عمرو وعبدالله بن الزبير

بالبیعة أخذاً شديداً ليست فيه رخصة حتى يبایعوا. والسلام»؛^۳

یزید نامه ای به ولید نوشت و به همراه آن نامه کوچکی پیوست کرد که در آن چنین آمده بود:

۱ . الفتح: ۵ / ۱۰.

۲ . همان.

۳ . تاریخ الطبری: ۴ / ۲۵۰؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابومخنف): ۳.

از حسین، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بی درنگ بیعت بگیر و هیچ فرصتی به آن‌ها نده تا این که بیعت کنند.

چنان که گذشت، در نقل طبری سخن از جدا کردن سرها و فرستادن آن‌ها برای یزید به میان نیامده است. خوارزمی (در گذشته ۵۶۸) نیز در مقتل الحسین علیه السلام به این موضوع پرداخته و می‌نویسد: یزید در نامه‌ای به ولید بن عتبه نوشت:

وأوصاني أن احذر آل أبي تراب وجرائمهم على سفك الدماء وقد علمت يا وليد أن الله تعالى منتقم للمظلوم عثمان بن عفان من آل أبي تراب بآل سفیان؛^۱

پدرم به من سفارش کرده که از آل ابوتراب برحذر باشم... ای ولید! همان طور که می‌دانی خداوند متعال انتقام عثمان بن عفان مظلوم را به واسطه فرزندان ابوسفیان از آل ابوتراب خواهد گرفت... . با نگاه به عبارتی که ابن اعثم نقل کرده، تنها به انتقام آل ابوسفیان از خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته؛ ولی این عبارت به مظلومیت عثمان و انتقام او نیز اشاره کرده است. چرا میان عبارت‌ها چنین تفاوتی وجود دارد؟ آری! آنان ناگزیرند بمانه انتقام عثمان را نیز مطرح کنند؛ چرا که معاویه با همین بمانه به ریاست رسید.

شاهد بر این مطلب جریان تاریخی است که برخی آن را نقل کرده اند که:

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام، معاویه وارد مدینه منوره شد. به او خبر دادند که دختر عثمان گریه و زاری به راه انداخته است. معاویه به خانه عثمان رفت و با آن دختر ملاقات کرد و پرسید: چرا ناراحتی؟

گفت: به یاد پدرم افتاده‌ام و از تو که هم اکنون به ریاست رسیده‌ای، تقاضا می‌کنم انتقام خون پدرم را بگیری. علمای اهل سنت به صراحت نوشته‌اند که معاویه در پاسخ دختر عثمان گفت: این حرف‌ها یعنی چه؟ ما می‌خواستیم به ریاست برسیم و اکنون هم، شما را از جهت مادی به خوبی تأمین کرده‌ایم و از تو می‌خواهم دیگر از این سخنان نگویی!^۲

بنابراین، قتل عثمان بمانه‌ای بیش نبوده و کارهای معاویه پس از قتل عثمان به انگیزه ریاست بوده است. خوارزمی در ادامه می‌نویسد: نامه‌ای کوچک به پیوست آن نامه به سوی ولید ارسال شد. در آن نامه نوشته بوده است:

أما بعد، فخذ الحسين وعبدالله بن عمر وعبدالرحمان بن أبي بكر وعبدالله بن الزبير بالبيعة أخذاً عنيماً
ليست فيه رخصة، فمن أبي عليك منهم فاضرب عنقه وابعث إلي برأسه، والسلام؛^۱

۱ . مقتل الحسین علیه السلام: ۱ / ۱۸۰.

۲ . ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ۵۹ / ۱۵۵؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۴۱.

از حسین، عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعتی سخت و محکم بگیر و هیچ فرصتی به آن‌ها نده و اگر خودداری کردند گردنشان را بزن و سرشان را بفرست.

تشویش و اشتباه در این عبارت نیز وجود دارد؛ ولی در متن، دستور به قتل آمده است.

ابن سعد (در گذشته ۲۳۰) در الطبقات الکبری نیز به این موضوع پرداخته، می‌نویسد:

لَمَّا حَضَرَ مَعَاوِيَةَ دَعَا يَزِيدَ فَأَوْصَاهُ بِمَا أَوْصَاهُ بِهِ وَقَالَ: أَنْظِرْ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ابْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى النَّاسِ، فَصَلِّ رَحْمَةً وَارْفُقْ بِهِ، يَصْلُحُ لَكَ أَمْرُهُ، فَإِنَّ يَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكْفِيكَهُ اللَّهُ بِمَنْ قَتَلَ أَبَاهُ وَخَذَلَ أَحَاهُ؛

هنگامی که مرگ معاویه نزدیک شد، یزید را به نزد خود طلبید و آن چه می‌بایست به او وصیت کند، وصیت نمود و گفت: حسین محبوب‌ترین مردم نزد آنان است. به او کاری نداشته باش و با او صلح رحم و مدارا کن! امید است خدا تو را به واسطه همان مردمی که پدر او را به قتل رسانده و برادرش را تنها و بی‌یاور گذاشتند، کفایت کند.

وی در ادامه می‌نویسد: معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ مرد و مردم با یزید بیعت کردند. یزید نامه‌ای به ولید بن عتبه بن ابی سفیان (والی مدینه) نوشت:

ادع الناس فبايعهم، وابدأ بوجوه قریش، وليكن أول من تبدأ به الحسين بن علي، فإن أمير المؤمنين [معاوية] عهد إلي في أمره الرفق به واستصلاحه؛^۱

مردم را به بیعت با من دعوت کن و در این کار از بزرگان قریش شروع کن؛ ولی قبل از همگان، از حسین بن علی بیعت بگیر. پدرم امیرالمؤمنین (معاویه) به من سفارش نموده که با حسین با ملامت و آرامش برخورد کنم.

بلاذری مانند دیگر مورخان به این ویژگی‌ها پرداخته است. بلاذری در این زمینه می‌نویسد:

كتب يزيد إلى عامله الوليد بن عتبة بن أبي سفیان في أخذ البيعة على الحسين وعبدالله بن عمر وعبدالله بن الزبير. فدافع الحسين بالبيعة، ثم شخص إلى مكة؛^۲

یزید به ولید نامه نوشت تا از حسین بیعت بگیرد...؛ ولی حسین از بیعت روی برگرداند و به مکه حرکت کرد.

ابن عساکر نیز نظیر عبارت ابن سعد در تاریخ مدینه دمشق را نقل می‌کند و می‌نویسد:

۱. مقتل الحسين عليه السلام: ۱ / ۱۸۰ و ر.ك: تاريخ الطبري: ۴ / ۲۵۰؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۵۷؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۱۴؛ تاريخ ابن خلدون: ۳ / ۱۹ و منابع دیگر.

۲. ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۵۵.

۳. أنساب الاشراف: ۳ / ۱۵۵.

فكتب يزيد مع عبدالله بن عمرو... أن ادع الناس فبايعهم، وابدأ بوجوه قريش، وليكن أول من تبدأ به الحسين بن علي؛ فإن أمير المؤمنين [معاوية] عهد إلي في أمره الرفق به واستصلاحه.^۱

تاریخ نگاران بزرگی هم چون حافظ ابو الحجاج مزنی و عدّه ای دیگر^۲، نقل کرده اند که یزید در نامه ای به ولید نوشت:

فإن أمير المؤمنين (معاوية) عهد إلي في أمره الرفق به واستصلاحه؛

پدرم به من سفارش کرده با حسین به آرامی برخورد کنم.

ذهبی این مطلب را با خصوصیات بیشتری نقل می کند و می نویسد:

یزید در نامه ای به ولید نوشت:

أن ادع الناس وبايعهم وابدء بالوجوه وارفق بالحسين؛

از مردم و شخصیت های بزرگ برای من بیعت بگیر و با حسین مدارا کن.

ولید شبانه آن حضرت و ابن زبیر را احضار کرد.

آن دو گفتند:

نصيح ونظر فيما يعمل الناس؛

تا بامدادان به ما مهلت بده تا در این موضوع فکر کنیم.

سپس آن دو از مدینه خارج شدند.

ذهبی می نویسد:

وقد كان الوليد أغلظ للحسين، فشتمه حسين وأخذ بعمامته فزعها. فقال الوليد: إن هجنا بهذا إلا أسداً؛

این در حالی بود که حسین، ولید را مورد شتم قرار داد و عمامه او را از سرش کشید. ولید گفت: ما

تخریک کردیم در حالی که نمی دانستیم شیری را تھیج می کنیم.

سپس مروان به ولید گفت: او را به قتل برسان!

ولید پاسخ داد:

إن ذاك لدمّ مصون؛^۳

این خونی است که دستور دارم از آن محافظت کنم.

۱ . تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۶ — ۲۰۷.

۲ . تهذیب الکمال: ۶ / ۴۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۶؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۵.

۳ . سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۵.

نکته مهم در این نقل، نوع برخورد ولید است. با تأمل در رفتار ولید با امام حسین علیه السلام و از طرفی، اندیشه درباره سخن مروان، روشن می شود که اگر مروان در آن زمان والی مدینه بود و حضرت را به قتل می رساند، چه مشکلات فراوانی دامن گیر حکومت یزید می شد. از این رو، به سرّ عزل مروان از حکومت مدینه پی می بریم. هرگز اهل سنت این حقایق را به صراحت برملا نمی کنند و در تاریخ نمی نویسند. باید این امور را از تاریخ استخراج کرد. آری، مروان باید عزل می شد که اگر والی بود و فکرش را اجرا می کرد، بنا بر دستور، برنامه و نقشه پیش نرفته بود.

تاریخ نگار دیگری به نام ابوالفداء، در کتاب المختصر فی اخبار البشر که از منابع تاریخی است، این واقعه تاریخی را به گونه دیگری نقل می کند. او به نامه یا قتل و شدت گرفتن و مدارا کردن نمی پردازد؛ بلکه می نویسد:

أرسل إلى عامله بالمدينة بالزام الحسين وعبدالله بن الزبير وابن عمر بالبيعة.^۱

اینان گروهی از تاریخ نگاران بودند که به سه کیفیت به نقل این مسئله تاریخی پرداخته اند. عبارات مورّخان که دستور به قتل امام حسین علیه السلام را نقل می کنند گوناگون است. اما آن چه مسلم است، تاریخ نویسان سنی — از ابن سعد به بعد — به این دستور یزید به ولید مبنی بر قتل سیدالشهداء علیه السلام اشاره ای نکرده اند. حال چرا این گونه نقل کرده اند؟

زیرا در آن هنگام هنوز دستور قتل صادر نشده بود و بنابر تحقیقات انجام شده، دستور کشتن آن حضرت از زمان رسیدن نامه یزید به ابن زیاد آغاز شده و قبل از این فرمان، حکومت یزید چنین دستوری صادر نکرده است؛ زیرا سیاست حکومت بنو امیه در رفتار با سیدالشهداء علیه السلام از جهت مکانی متفاوت بوده است.

به عبارت دیگر، سیاست آنان در داخل حجاز با سیاستشان در بیرون از حجاز (عراق) متفاوت بود. به همین جهت، آنان با توجه به این سیاست، تلاش کردند تا آن حضرت از حجاز خارج شوند و برخورد والی مدینه و مکه نیز در همین راستا بوده است. از این رو آن گاه که حضرت از حجاز خارج شدند، سیاست نیز تغییر کرد. نخستین شاهد بر این مطلب، نامه ای است که یزید به ابن زیاد نوشته است.

یزید در این نامه به ابن زیاد این گونه نوشت:

... قد بلغني أنّ أهل الكوفة قد كتبوا إلى الحسين في القدوم عليهم وأنه قد خرج من مكة متوجّهاً نحوهم وقد بلي به بلدك من بين البلدان وأيامك من بين الأيام، فإن قتلته وإلا رجعت إلى نسبك وإلى أبيك عبيد، فاحذر أن يفوتك؛^۲

... به من خبر رسیده که اهل کوفه حسین را به شهرشان دعوت کرده اند و او نیز به قصد اجابت دعوت آنان از مکه حرکت کرده است. زمان ولایت تو بر کوفه زمان امتحان توست. اگر او را کشتی که هیچ

۱ . المختصر فی اخبار البشر: ۱ / ۱۳۱؛ تاریخ ابن الوردي: ۱ / ۱۶۲.

۲ . تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۴۲.

و در غیر این صورت اعلام می‌کنم که تو پدر و مادر درستی نداری و نسبت تو را به پدرت عبید برمی‌گردانم و می‌گویم خودت و پدرت زیاد بن‌ایبه از آل قریش نیستید و نسب سابق تو را که ولد الزنا هستی، به گوش همگان می‌رسانم. پس مبادا حسین جان سالم به در برد.

یزید در این نامه بر نقطه ضعف عبیدالله دست می‌گذارد؛ چرا که این فرد در جامعه آن روز به واسطه نسبتی که به ابوسفیان پیدا کرده بود، شرافت و عزتی در نزد مردم به دست آورده بود. اگر چه قبیله‌ای که به آن منسوب شده بود همان شجره خبیثه بود؛ ولی در آن زمان، بنوامیه عنوان و سمتی معروف بودند و هر چه بود، عبیدالله را از ولد زنا بودن خارج می‌ساخت.

بلاذری و دیگران در این باره می‌نویسند: یزید در نامه اش به ابن زیاد نوشت:

بلغني مسير حسين إلى الكوفة وقد ابتلي به زمانك من بين الأزمان، وبلدك من بين البلدان، وابتليت به من بين العمال، وعندها تعتق أو تعاود عبداً كما يعتبد العبيد؛^۱

خبر حرکت حسین به کوفه به من رسیده است. در میان والیان، تو گرفتار امتحان شده‌ای. اگر حسین را کشتی، آقا، آزاده و شخصیتی محترم هستی و گرنه بر می‌گردی به همان نسب بی‌ارزش، گم‌نام، ولد الزنا و...

طبرانی نیز به سند خود روایت کرده می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ابن زیاد نوشت: اگر حسین را نکشی به نسب سابق خود برخواهی گشت. از این رو، عبیدالله بن زیاد، حسین علیه السلام را به قتل رساند و سر مبارک آن جناب را برای یزید فرستاد. وقتی یزید سر آن حضرت را دید، آن اشعار کفرآمیز را خواند.^۲

گفتنی است که آلوسی و برخی علمای دیگر، بر اساس همین اشعار، به کفر یزید حکم کرده‌اند که در آینده به طور کامل به بررسی آن خواهیم پرداخت.

اعلام رسمی قتل سیدالشهداء علیه السلام و برنامه به شهادت رساندن آن حضرت از این جا شروع می‌شود، در حالی که قبل از این به مدارا و برخورد با آرامش دستور داده می‌شد.

هیثمی با تصریح به صحّت سند، این نامه را روایت می‌کند. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ذهی در سیر اعلام النبلاء، ابوالفرج ابن جوزی حنبلی در الردّ علی المتعصّب العنید، سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگران می‌نویسند: یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور داد که حسین را به قتل برسان.^۳

۱. أنساب الاشراف: ۳ / ۱۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۴ و ۶۵ / ۳۹۶؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۵؛ تاریخ الاسلام: ۵ /

۱۰؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۸؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۳؛ الواقي بالوفيات: ۱۲ / ۲۶۳ — ۲۶۴ و منابع دیگر.

۲. المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۵ — ۱۱۶، حدیث ۲۸۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۴ و ۶۵ / ۳۹۶.

۳. ر.ك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۴؛ سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۵؛ الردّ علی المتعصّب العنید المانع من ذمّ اليزيد: ۴۹؛ تاریخ

الخلفاء: ۲۰۷.

بنابراین، پیروان ابن تیمیّه و احتیاط‌ورزانی که درباره لعن یزید تقدّس می‌ورزند، باید بدانند که یزید امام حسین علیه السلام را کشته است؛ زیرا که او دستور به قتل آن حضرت داده است.

چگونه غزالی در إحياء علوم الدین درباره قاتل بودن یزید تردید کرده، احتیاط و تقدّس ورزیده و به خود اجازه نداده که یزید را لعن کند، در حالی که دانشمندان پیش از او و عالمان پس از او، همه نوشته اند که یزید در نامه اش به ابن زیاد دستور قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده است؟ به راستی، با این حال باز هم باید احتیاط کرد و لعن او را جایز ندانست؟!

نامه ابن عبّاس به یزید

شاهدی دیگر بر این مطلب این است که وقتی ابن زبیر در مکه آسوده شد و اعلام خلافت کرد و مشغول بیعت گرفتن از مردم شد؛ ابن عبّاس و شخصیت های دیگر با او بیعت نکردند.

چون یزید از این ماجرا آگاه شد، در نامه ای از ابن عبّاس به جهت بیعت نکردنش با ابن زبیر تشکر کرد و نوشت: ابن عبّاس! تو با بیعت نکردنت رابطه خود را با من حفظ کردی و خدا پاداش کسانی را که صله رحم می کنند به تو بدهد و ما این لطف تو را فراموش نمی کنیم و به زودی محبت تو را جبران خواهیم کرد.

یزید در ادامه نامه نوشت: از تو می خواهم حقیقت را به دیگر مردم بگویی و نگذاری که با ابن زبیر بیعت کنند و کاری کن که مردم مرا دوست داشته و طرفدار من باشند؛ زیرا که تو نزد مردم فردی مورد قبول هستی و از تو می پذیرند.

ابن عبّاس پاسخ ارزش مندی به نامه یزید داد. وی در پاسخ او نوشت:

أما بعد، فقد جاءني كتابك، فأما تركي بيعة ابن الزبير فوالله ما أرجو بذلك برك ولا حمدك، ولكن الله بالذي أنوي عليهم. وزعمت أنك لست بناس برّي، فاحس أيها الإنسان! برك عنّي فأني حابس عنك برّي.

وسألت أن أحبّ الناس إليك... كيف؟ وقد قتلت حسيناً وفتيان عبدالمطلب مصابيح الهدى ونجوم الأعلام... فما أنس من الأشياء فلست بناس اطّرادك حسيناً من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حرم الله، وتسيرك الخيول إليه، فمازلت بذلك حتى أشخصته إلى العراق، فخرج خائفاً يترقب، فترلت به خيلك عداوةً منك لله ولرسوله ولأهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... فاغتمتم قلة أنصاره واستتصال أهل بيته وتعاونتم عليه كأنكم قتلتم أهل بيت من الشرك والكفر. فلا شيء أعجب عندي من طلبتك وذي وقد قتلت ولد أبي وسيفك يقطر من دمي، وأنت أحد ثاري؛^۱

ای یزید!... این که من با ابن زبیر بیعت نکرده ام، به خدا سوگند به جهت محبت به تو نبوده است و خداوند به نیت من آگاه است. تو دست نگه دار و به من خوبی نکن؛ چرا که از من خوبی نخواهی دید.

۱ . تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۴۷ — ۲۴۹؛ الكامل فی التاريخ: ۴ / ۱۲۷ — ۱۲۸.

چگونه من از تو حمایت کنم؟ تو حسین علیه السلام و فرزندان خاندان عبدالمطلب را که چراغ های هدایت و ستارگان دانش بودند به قتل رسانده ای و همه اینان در عراق به دستور تو به قتل رسیده اند... هرگز فراموش نمی کنم که شما حسین علیه السلام را تحت تعقیب قرار دادید تا این که آن بزرگوار از حرم پیامبر خدا به مکه برود. او را فراری دادید تا از حجاز بیرون برود و وارد خاک عراق شود. این کلمات، به نکات دقیق و ناگفته های عاشورا اشاره دارند. ناگفته هایی که از حقیقت ها و نکته های چنین ظریف و تاریخی سرچشمه می گیرند.

البته برخی از این مطلب تعجب خواهند کرد؛ ولی با اندکی تأمل و دقت، به این نکته ها و حقایق پی خواهند برد. آنان کاری کردند که سیدالشهداء علیه السلام از حجاز خارج شود تا آن حضرت را تعقیب کنند. ابن عباس در ادامه می نویسد:

امام حسین علیه السلام را با خوف، ارعاب و نگرانی از حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله خارج کردید. سربازان تو در آن جا به جهت دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام، از فرصت استفاده کردند و با وجود کمی یاران او، همانند کشتار اهل شرك و کفر، آنان را به قتل رساندند!

ای یزید! بعد از این همه مصیبت، تو از من توقع محبت داری؟
خون خاندان من از شمشیر تو می چکد و من باید از تو انتقام بگیرم.

نامه ای که ابن عباس به یزید نوشت، نکاتی در بر دارد که به دو نکته مهم آن اشاره می شود:

۱. یزید موجب شد که امام حسین علیه السلام مدینه را ترک گوید؛ چرا که سربازان حکومتی آن حضرت را تعقیب و تحت فشار قرار دادند؛

۲. گرفتن انتقام از یزید، چون او قاتل امام حسین علیه السلام است.

این نامه در زمره اسناد تاریخی مهم در واقعه عاشورا است.

سخنرانی معاویه، فرزند یزید

یکی دیگر از شواهدی که قاتل بودن یزید را اثبات می کند، سخنرانی معاویه فرزند یزید است. وقتی یزید مُرد، معاویه بن یزید که در توصیف او می گویند جوان صالحی بوده است، در نخستین سخنرانی خود گفت: پدرم قاتل حسین علیه السلام است. جدم غاصب خلافت بوده و من کاری به خلافت ندارم.

برخی از نویسندگان شیعه گفته اند که او به رغم این که مردم را به سوی امام سجّاد علیه السلام راهنمایی نکرده است؛ اما شیعه بوده است. ولی نگارنده در شیعه بودن او تأمل دارد. به هر حال او خلافت را نپذیرفته است.

ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة که در دفاع از شیخین و ردّ بر شیعه نوشته چنین می نگارد:

معاویه بن یزید به میان مردم نیامد و نماز جماعتی به امامت او برگزار نشد. او در امور حکومت دخالت نکرد و فقط چهل روز حاکمیت داشت. از ویژگی هایی که بر خوبی او دلالت دارد این است که وقتی بر فراز منبر رفت، گفت:

إِنَّ هَذِهِ الْخِلاَفَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَإِنَّ جَدِّي معاوية نازع الأمر أهله ومن هو أحقّ به منه علي بن أبي طالب،
وركب بكم ما تعلمون... ثم قلّد أبي الأمر وكان غير أهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلى الله عليه
وآله؛

همانا این خلافت، ریسمان الهی است و جدّم معاویه آن را به ناحق از علی بن ابی طالب گرفت و آن چه
را می خواست انجام داد... سپس نوبت به پدرم رسید که او نیز اهلیت تصدّی خلافت را نداشت و با
فرزند دختر رسول الله صلى الله عليه وآله به دشمنی پرداخت.
او در حالی که گریه می کرد، افزود:

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عَلْمَنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ وَبِئْسَ مَنقَلِبُهُ، وَقَدْ قَتَلَ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآله، وَأَباح الخمر وخرّب الكعبة... فشانكم أمرکم. واللّٰه لئن كانت الدنيا خيراً، فقد نلنا منها حظاً
ولئن كانت شراً، فكفني ذرية أبي سفيان ما أصابوا منها؛^۱

یزید عترت رسول خدا صلى الله عليه وآله را به قتل رساند، شرب خمر را مباح کرد و کعبه را تخریب
نمود... او اهل جهنم است و بر ما بسیار دشوار است.

بنابراین سختران، فرزند یزید به قاتل بودن پدرش اقرار کرده است. او به نتیجه این جنایت که ورود به دوزخ است
نیز اعتراف کرده و پس از آن دست از خلافت برداشته و گفته است: خودتان می دانید و من به خیر و شر حکومت
کاری ندارم.

اقرار ابن زیاد

شاهد دیگر بر این موضوع اقرار خود ابن زیاد است. وی می گوید:

وَأَمَّا قَتْلِي الْحَسِينِ، فَإِنَّهُ أَشَارَ عَلِيَّ يَزِيدَ بِقَتْلِهِ أَوْ قَتْلِي، فَاحْتَرْتُ قَتْلَهُ؛^۲

من بین دو امر مخیر بودم؛ یا حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، پس من قتل او را برگزیدم.

به راستی کجا هستند کسانی که ادّعا می کنند که این جنایت ها بدون علم و اطلاع یزید بوده است؟ یا آن که
می گویند ما در قاتل بودن یزید تردید داریم!

از این رو، پاسداری از حریم عاشورا وظیفه و تکلیف ما است؛ چرا که ائمه اطهار سلام الله عليهم به حفظ این
روز اهمیت فراوانی می دادند و مراجع تقلید بزرگ نیز که پیرو مکتب اهل بیت عليهم السلام هستند به پیروی ائمه عليهم

۱ . الصواعق المخرقة: ۲ / ۶۴۱ - ۶۴۲.

۲ . الكامل في التاريخ: ۴ / ۱۴۰.

السلام در خیابان ها با سر و پای برهنه به راه می افتادند و گاهی در منزل خود، مجلس عزای سیدالشهداء علیه السلام را برپا می کردند و از این رهگذر، الطاف و برکاتی نصیب آنان می گشت.^۱

بنابراین، کسانی که با شعائر حسین مبارزه می نمایند و یا در آن خدشه می کنند، یا نادان هستند و یا با برخی از بیگانگان ارتباط دارند و از این رو، مسئولیت ما در مقابله با آنان سنگین تر می شود.

شادی یزید در شهادت حضرت مسلم

شاهد دیگری در این زمینه وجود دارد که همه مدارک و منابع تاریخی بدان اشاره کرده اند. پس از آن که ابن زیاد به دستور یزید، مسلم و هانی بن عروه را به شهادت رسانید، سر مطهر آن دو بزرگوار را به شام فرستاد و یزید نامه تشکر برای ابن زیاد فرستاد و اظهار سرور نمود.^۲

فرستادن سرهای مطهر برای یزید

پنجمین شاهد این است که ابن زیاد، پیش از این که سر مطهر امام حسین علیه السلام را به شام بفرستد، زحر بن قیس^۳ را نزد یزید فرستاد تا به او خبر دهد.^۴

ابن تیمیه (خدا هرگز او را نبخشد و نخواهد بخشید) می گوید: اصلاً اسارتی در کار نبوده و سر مطهر امام حسین علیه السلام را در شهرها نگردانده اند و به شام نبرده اند! در حالی که ابن سعد در الطبقات الکبری، با سند خودش از فرد بزرگی به نام زر بن حبیش نقل می کند که نخستین سری که روی نیزه رفت، سر مطهر سیدالشهداء علیه السلام بوده است.^۵

بلاذری در این باره می نویسد:

نصب ابن زیاد رأس الحسين بالكوفة وجعل يدار به فيها. ثم دعا زحر بن قيس الجعفي فسرح معه برأس الحسين ورؤوس أصحابه وأهل بيته إلى يزید بن معاوية؛^۶

ابن زیاد سر سیدالشهداء علیه السلام را در کوفه نصب کرد... سپس زحر بن قیس جعفی را به همراه سر مطهر امام حسین علیه السلام و سرهای اصحاب آن حضرت را به همراهی اهل بیت ایشان، برای یزید بن معاویه فرستاد.

۱ . حضرت آیه الله بروجردی رحمه الله از گِل پای عزاداران سیدالشهداء علیه السلام به چشم هایش زد و ناراحتی چشم ایشان به گونه ای برطرف شد که تا آخر عمر به راحتی می دیدند و با آن کهولت سن به عینک نیازی نداشتند.

۲ . الإرشاد: ۲ / ۶۵؛ أنساب الاشراف: ۲، ۸۵؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۸۵ — ۲۸۶؛ الفتوح: ۵ / ۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۸ / ۳۰۷ و منابع دیگر.

۳ . در ضبط اسامی کسانی که در کربلا در هر دو طرف بوده اند اشکالاتی رخ داده است. مثلاً نام زحر بن قیس را بعضی زحر بن قیس ضبط کرده اند که احوالات او در تاریخ مدینه دمشق موجود است؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۸ / ۴۴۳، شماره ۲۲۴۲. هم چنین ر.ک: الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۷ .

۴ . ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ ابن سعد: ۸۱ — ۸۲؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۵۱؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۳؛ الأخبار الطوال: ۲۶۰؛ البدایة والنهایة: ۲۰۸ / ۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۸ / ۴۴۵؛ الفتوح: ۵ / ۱۲۷ .

۵ . ترجمه الامام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۱ ، شماره ۲۹۴ .

۶ . أنساب الاشراف: ۳ / ۲۱۲، شماره ۵۸. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۱۸ / ۴۴۵؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۵۱؛ الوافی بالوفیات: ۱۴ / ۱۲۷ .

ابن کثیر که از شاگردان ابن تیمیّه است، در این باره می نویسد:

ثمّ امر — ابن زیاد — برأس الحسين عليه السلام فنصب بالكوفة وطيف به في أزقتها ثمّ سيره مع زحر بن قيس و... فخرجوا حتى قدموا بالرؤوس كلّها على يزيد بن معاوية؛^۱

طبق دستور ابن زیاد، سر مطهر امام حسين عليه السلام را در کوفه نصب کردند و در کوچه های کوفه گردانند. سپس سر امام حسين عليه السلام و سایر سرهای اصحاب را به همراه زحر بن قيس به سوی يزيد فرستادند... و آن ها از کوفه خارج شدند تا اين که بر يزيد بن معاوية وارد شدند.

اسارت کودکان و بانوان حرم و فرستادن آنان به سوی يزيد

ششمین شاهد بر این که يزيد حکم قتل امام حسين عليه السلام را صادر کرده است، فرمانی است که پیرامون اسارت اهل حرم صادر نموده است.

طبری می نویسد: از جانب يزيد نامه ای رسید که در آن دستور داده بود اسیران را به سوی او بفرستند. از این رو عبیدالله بن زیاد، مخفر بن ثعلبة و ثمر بن ذی الجوشن را به نزد خود فرا خواند و دستور داد که زنان و کودکان را به همراه سر حسين به سوی امیرالمؤمنین (يزيد بن معاوية) ببرند. سپس آنان خارج شدند تا این که به يزيد رسیدند... وقتی چشم يزيد به سر امام حسين عليه السلام افتاد، این بیت شعر را خواند:

يفلقن هاماً من رجال أعزة*** علينا وهم كانوا أعق وأظلماً؛^۲

سرهایی از پیشوای بزرگان و عزیزان جدا شد که آنان از فرمان ما سرپیچی نمودند.

ابن سعد در این باره می نویسد:

قدم رسول من قبل يزيد بن معاوية يأمر عبیدالله أن يرسل إليه بثقل الحسين ومن بقي من ولده وأهل بيته ونسائه؛^۳

فرستاده يزيد به عبیدالله امر کرد که سر حسين و خانواده ای را که از او باقی مانده اند، به سوی يزيد بن معاوية بفرستد.

ابن جوزی نیز همین گونه به نقل این مطلب می پردازد.^۴

شهاب الدین آلوسی که در حدود هزار و دویست سال پس از واقعه کربلا زندگی می کرده است، در این باره می گوید: اسیران را نزد يزيد آوردند. او در حالی کودکان و بانوان خاندان امیرالمؤمنین علی و امام حسين عليهما السلام

۱ . البداية والنهاية: ۸ / ۲۰۸ .

۲ . تاريخ الطبري: ۴ / ۳۵۵ .

۳ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۱ .

۴ . الردّ على المتعصّب العنيد: ۵۶ .

را می دید که سرها به نیزه زده و در کنار آنان بود. کلاغی در آن جا سر و صدا کرد و یزید این اشعار را در آن حال سرود:

لما بدت تلك الحمول وأشرفت *** تلك الرؤوس على شفا جيرون
نعب الغراب فقلت: قل أو لا تقل *** فقد إقتضيت من الرسول ديوني^۱

آنان تصریح می کنند که با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سرهای شهیدان کربلا، یزید اظهار سرور و شادمانی کرد و به همین مناسبت، مجلس شرابی برپا نمود.

ابن سعد در الطبقات الکبری به این موضوع می پردازد و می افزاید که یزید با چوب خیزران به دو لب امام حسین علیه السلام می زد و این شعر را می خواند:

يفلّحن هاماً من رجال أعرّة *** علينا وهم كانوا أعق وأظلما
مردی از انصار در آن مجلس بود. رو به یزید کرد و گفت:

ارفع قضيبك هذا، فإني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله يقبل الموضع الذي وضعته عليه؛^۲
چوب را کنار بگذار، همانا دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله آن موضعی را که تو با چوب می زنی
می بوسید!

این مطلب را طبری، بلاذری و ابن جوزی که دشمنی فراوانی با اهل بیت علیهم السلام دارند و سخنان بسیاری بر علیه ائمه علیهم السلام گفته اند، نقل کرده اند.^۳ ابن جوزی در این باره می نویسد:
آن گاه که سرها را به شام آوردند، یزید مجلسی برپا نمود و در حضور بزرگان اهل شام با چوب بر آن سر می زد
و می گفت:^۴.

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

ثم أتى يزيد بن معاوية بثقل الحسين ومن بقي من أهله ونسائه، فادخلوا عليه قد قرنوا في الحبال، فوقفوا
بين يديه؛^۵

اسیران را در حالی که با طناب دست هایشان را بسته بودند، در مقابل یزید ایستاندند.
ذهبی اسارت خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و صحنه دل خراش مجلس یزید را به تصویر می کشد و
می نویسد:

اسیران را به نزد یزید فرستادند... امام سجّاد علیه السلام در زنجیر بود. در دست یزید چوب... و می گفت:

۱ . روح المعان: ۲۶ / ۷۲.

۲ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۲ .

۳ . تاريخ الطبري: ۴ / ۲۹۳؛ أنساب الاشراف: ۲۱۹، ح ۲۱۷؛ الردّ على المتعصب العنيد: ۵۸ .

۴ . الردّ على المتعصب العنيد: ۵۷ — ۵۹ .

۵ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۳ .

در این هنگام امام سجّاد علیه السلام این آیه از قرآن را تلاوت فرمودند:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا)؛^۱

هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما رخ نمی دهد مگر آن که قبل از آفریده شدن زمین در لوح محفوظ ثبت شده است.

این سخن حضرت بر یزید گران تمام شد؛ چرا که او به شعر تمثیل می کرد و امام سجّاد علیه السلام به آیه قرآن. یزید به ناچار در پاسخ آن حضرت، این آیه را خواند: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ)؛^۲ «هر مصیبتی به شما می رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و خداوند بسیاری از آن اعمال را عفو می کند» کنایه از این که آن چه بر سر حسین آمده، به دلیل عملش بوده است.

امام سجّاد علیه السلام فرمودند: اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را در این وضعیت مشاهده می کرد، از این غل و زنجیرها آزادمان می نمود.^۳

طبری در این باره می نویسد: اسیرانی را که شامل زنان و کودکان بودند، در حالی در نزد یزید حاضر کردند که وضع بسیار نامناسبی داشتند.

فاطمه بنت علی گفت: زمانی که ما در مجلس یزید بودیم، مردی از اهل شام برخاست و به نزد یزید رفت و به من اشاره کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این زن را به من هدیه کن!

چنان بدن من به لرزه افتاد و ترس تمام وجودم را فرا گرفت که از نگرانی لباس خواهرم زینب علیها السلام را که از من بزرگ تر بود گرفتم.

خواهرم زینب علیها السلام به آن مرد گفت:

كذبت واللّه ولؤمت، ما ذلك لك وله؛

چنین حقی نه برای تو وجود دارد و نه برای یزید.

یزید از این جمله ناراحت شد و گفت: دروغ گفتی. به خدا سوگند! این ها اسیر و مملوک من هستند.

حضرت زینب علیها السلام فرمود:

كلاً واللّه، ما جعل اللّه ذلك لك إلا أن تخرج من ملتنا وتدين بغير ديننا؛

هرگز! به خدا سوگند خداوند برای تو چنین حقی قرار نداده است مگر این که از دین ما خارج شوی و

دین دیگری را برگزینی.

یزید با ناراحتی پاسخ داد: همانا تو، پدر و برادر تو از دین خدا خارج شده اید!

۱ . سوره حدید: آیه ۲۲ .

۲ . سوره شوری: آیه ۳۰ .

۳ . سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۱۹ — ۳۲۰؛ تاریخ الاسلام: ۵ / ۱۷ — ۱۸؛ مختصر تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۳۵۳؛ البداية والنهاية: ۸ / ۲۱۱؛ الكامل فی

التاریخ: ۴ / ۸۶ — ۸۷ .

خواهرم گفت:

بدين الله ودين ابي ودين اخي وجدّي اهتديت أنت وأبوك وجدك؛

تو و پدرت (معاویه) و پدر بزرگت (ابوسفیان) به وسیله دین خدا که همان دین پدرم، برادر و جدّم بود، از گم راهی به هدایت راهنمایی شدید.

یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ می گویی.

زینب سلام الله علیها پاسخ داد:

أنت أمير مسلّط، تشتم ظالماً وتقهّر بسطانك؛^۱

هم اکنون تو بر ما سلطه داری و ما زیر دست تو هستیم.

حقایقی که از اسارت بانوان و کودکان اهل بیت علیهم السلام بدان اشاره شد، از کتاب های کهن و معتبر اهل سنت بیان شده است تا سرّ و راز آمدن زنان و کودکان سیدالشهداء علیه السلام به همراه ایشان مشخص شود.

آیا این قضایا را شیعیان ساخته اند؟

هرگز این طور نیست.

این که بزرگان علمای شیعه بر فراز منبر در شهادت سیدالشهداء علیه السلام مطالبی می گویند، همه و همه حق است و کسی نمی تواند تشکیک کند.

اهل سنت نیز این حقایق تاریخی را نوشته و به آن پرداخته اند.

این حقایق نه تنها توسط اشخاصی هم چون شیخ مفید در ارشاد، شیخ طوسی در امالی، سید ابن طاووس در لهوف، علامه مجلسی در بحار الأنوار و دیگر عالمان شیعه رحمهم الله نقل شده است. بلکه کسانی که هیچ گونه ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارند نیز وقایع رخ داده را تا آن جایی که می توانسته اند، نقل کرده اند.

آری، خداوند متعال نخواست این حقایق و ظلمی که در کربلا به سیدالشهداء علیه السلام شده است، مخفی بماند. این اراده الهی است که نمی گذارد این نور خاموش شود و ما باید ابزار و وسایل عملی شدن خواسته حق تعالی را فراهم کنیم؛ چرا که (وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).^۲

گفتنی است که رجوع شیعیان به کتاب های اهل سنت به دو دلیل است:

۱. دفع شبهه ها و اتهام های اهل تسنن که با استدلال به کتاب های آنان، به ناچار باید پاسخ را بپذیرند؛

۱. «ثمّ دعا بالنساء والصبيان فأجلسوا بين يديه، فرأى هيئة قبيحة، فقال: قبيح الله اين مرجانة... عن فاطمة بنت علي قالت: لما أجلسنا بين يدي يزيدي بن معاوية رقّ لنا وأمر لنا بشيء وألطفنا. قالت: ثمّ إن رجلا من أهل الشام أحمّر قام إلى يزيدي فقال: يا امير المؤمنين! هب لي هذه. يعينني»؛ تاريخ الطبري: ۴ /

۳۵۳؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۴؛ تاريخ مدينة دمشق: ۶۹ / ۱۷۷؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۸۶ و منابع دیگر

۲. سوره توبه: آیه ۳۲.

۲. برای این که همگان بدانند این اتفاقات و قضایا در کتاب های شیعی و سنی موجود است. ناگفته نماند که عالمان سنی تمام قضایایی را که در تاریخ اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاده، نقل نکرده اند و تمام رخ دادها را نیاورده اند. به اعتقاد نویسندگان، آنان در دو قضیه، تمام آن چه را که پیش آمده نقل نکرده اند؛ یکم: قضیه صدیقه طاهره سلام الله علیها؛ دوم: کیفیت رخ دادهای کربلا.

البته از سویی ما هر مطلبی را که در کتاب های سنی آمده، به طور کلی صحیح نمی دانیم. پس ما به دلیل الزام خصم و اسکات مخالفان مکتب شیعه، به کتاب های آنان مراجعه می کنیم؛ در غیر این صورت عالمان مذهب ما در نقل و حفظ حقایق تاریخی و غیر تاریخی زحمت های بسیار کشیده اند و نقل آنان برای ما بر نقل دیگران مقدم است. اما چه کنیم که دشمنان دین در مقالات و سایت های خود، به اعتقادات ما حمله می کنند و وظیفه ما حفظ این باورهاست.

سرافکنندگی یزید و دگرگونی شهر دمشق

مدتی نگذشت که تحوّل عجیب در شهر دمشق رخ داد و یزید، در زمانی کوتاه پس از ورود اسیران، ناگزیر به اظهار پشیمانی و ندامت شد.

چه عواملی موجب تحوّل و در نتیجه سرافکنندگی یزید شد؟

عواملی که شهر دمشق پایتخت حکومت بنو امیّه را متحول کرده و مردم را آگاه نمود و عاقبت یزید را به سرافکنندگی واداشت، عبارتند از:

۱. قرآن خواندن سر مطهر سیدالشهداء

یکی از این عوامل، قرائت قرآن توسط سر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. ابن عساکر که خود از اهل شام است می گوید: سه روز سر مطهر امام حسین علیه السلام را در شهر شام بر محلی نصب کردند و از آن سر مطهر آیه شریفه (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)^۱ شنیده می شد.^۲ ممکن است این مطلب، برخی از شیعیان را که از جهت فکری و عقیدتی سست و ضعیف هستند به تعجب وادارد و برایشان بعید و دور از ذهن به نظر رسد که چگونه سر بریده سیدالشهداء علیه السلام قرآن تلاوت می کند؟ اما اگر بگوییم که این مطلب در منابع اهل سنت آمده است آن را می پذیرند! به راستی چرا باید برخی این گونه فکر کنند؟

۱. «ای رسول ما! آیا تو می پنداری که داستان اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات ما واقعه عجیبی است؟»؛ سوره کهف: آیه ۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق: ۶۰ / ۳۷۰.

آری، روزگار کاری کرده که اگر روایتی از شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه مجلسی رحمه الله به برخی از مردم برسد باور نمی کنند، یا برایشان سخت است که بپذیرند؛ اما همین که بگوییم این مطلب را فلان عالم سنی نقل کرده، با کمال تعجب می پذیرند!

۲ . سخنرانی امام سجّاد در مسجد شهر دمشق

دومین عامل بیداری مردم شام و سرافکنندگی یزید، خطبه ای بود که امام سجّاد علیه السلام در مسجد دمشق بیان فرمودند. ابن اعثم کوفی (در گذشته ۳۰۴)، خوارزمی و دیگران، این خطبه معروف را نقل کرده اند.^۱

۳ . شهر دمشق و سه روز عزای عمومی

با نگاه به دو عامل یادشده، وضع عمومی شهر دمشق دگرگون شد و کار به جایی رسید که بلاذری، ابن سعد، طبری و دیگران نقل کرده اند که یزید دستور داد که بانوان اهل بیت علیهم السلام را به منزلش ببرند و زنان آل ابوسفیان از آنان استقبال کنند و در مصیبت شهادت سیدالشهداء علیه السلام به نوحه سرایی و عزاداری بپردازند. از این رو سه روز بر امام حسین علیه السلام و یاران شهید آن حضرت اقامه عزا کردند.^۲

بلاذری می افزاید:

وبعث یزید برأس الحسين إلى نسائه فأخذته عاتكة ابنته — وهي أمّ یزید بن عبدالملك — فغسلته ودهنته
وطيبته؛^۳

عاتکه دختر یزید و مادر یزید بن عبدالملك، سر مطهر امام حسین علیه السلام را شست و شو داد و با روغن و بوی خوش آن را معطر نمود.

۴ . امام سجّاد و استدلال به شأن نزول آیه موّدت

پیش تر بیان شد که امام سجّاد علیه السلام در مسجد دمشق خطبه مهممی ایراد کردند. افزون بر آن، امام سجّاد علیه السلام در پاسخ به مردی شامی که به حضرت گفت: خدای را سپاس که شما را از بین برد و به بیچارگی کشانید و فتنه را از میان برداشت، فرمودند:

أقرأت القرآن؟

آیا قرآن خوانده ای؟

گفت: آری.

۱ . الفتح: ۵ / ۱۳۳؛ مقتل الحسين عليه السلام: ۲ / ۷۶ — ۷۸؛ مقاتل الطالبیین: ۸۱؛ مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۶۱.

۲ . أنساب الاشراف: ۳ / ۲۱۴، حدیث ۶۲؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۳؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۳۵۳؛ البداية والنهاية: ۸ / ۲۱۲؛ تاريخ مدينة دمشق: ۶۹ / ۱۷۷.

ابن کثیر در البداية والنهاية می نویسد:

«انزل النساء عند حريمه في دار الخلافة فاستقبلهن نساء آل معاوية يبكين وينحن على الحسين، ثم أقمن المناحة ثلاثة أيام...».

۳ . همان.

فرمود: آیا سوره «آل حم» را خوانده ای؟

گفت: قرآن خوانده ام، ولی این سوره را نخوانده ام.

فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟^۱

گفت: آیا شما، مصداق این آیه هستید؟

فرمود: آری.^۲

۵ . سخنان امام سجّاد با منهل

ابن اعثم می نویسد: روزی امام سجّاد علیه السلام در بازار شهر دمشق در حرکت بودند که با منهل بن عمرو

صائی رو به رو شدند. منهل به آن جناب عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه ایام را سپری می کنید؟

حضرت فرمودند:

أَمْسِينَا كِنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ؛ يَذْبَحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ.

یا منهل! اَمَسْتِ الْعَرَبَ تَفْتَخِرُ عَلَي الْعِجْمِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُمْ، وَأَمَسْتِ قُرَيْشَ تَفْتَخِرُ عَلَي سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ

مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَأَمْسِينَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ مَغْضُوبُونَ مَظْلُومُونَ مَقْهُورُونَ مَقْتَلُونَ مَشُورُونَ مَطْرُودُونَ. فَإِنَّا

لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، عَلَي مَا أَمْسِينَا فِيهِ يَا مَنَهال؟^۳

روزگار ما، همانند بنی اسرائیل در نزد آل فرعون سپری می شود؛ فرزندان ما را کشتند و بانوان ما را اسیر

کردند.

ای منهل! افتخار عرب بر غیر عرب آن است که محمد — رسول خدا صلی الله علیه وآله — عرب است

و فخر قریش بر دیگر عرب ها به وجود پیامبر صلی الله علیه وآله است و ما نیز اهل بیت همان پیامبریم که

مورد بغض، ظلم، قهر، قتل... قرار گرفتیم. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر آن چه در این ایام بر ما سپری

شد.

بنابراین، همه این عوامل:

قرآن خواندن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام؛

خطبه امام سجّاد علیه السلام؛

استدلال امام سجّاد علیه السلام به آیه قرآن؛

اقامه عزا و نوحه توسط بانوان و

۱ . سوره شوری: آیه ۲۳.

۲ . تفسیر طبری: ۲۵ / ۳۳ — ۳۴؛ بحر المحیط: ۷ / ۵۱۶؛ الدر المنثور: ۶ / ۷؛ روح المعانی: ۲۵ / ۳۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۱.

۳ . الفتوح: ۵ / ۱۳۳.

سخنان امام سجّاد علیه السلام با منهال، موجب بیداری مردم شام و تحوّل جامعه و بالاخره ندامت و اظهار پشیمانی یزید شد.

مجلس یزید و اعتراض صحابی رسول خدا

پیش تر اشاره شد که یزید با ورود اسیران اهل بیت علیهم السلام و سر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان، مجلس عمومی و بزم شرابی راه انداخت و با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد. ناگاه ابوبرزه اسلمی انصاری برخاست و به یزید گفت: آیا به لب و دندان چوب می زنی که جایگاهش پرارزش و گرانقدر است؟! همانا خودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن جا را می بوسید.^۱ بدان ای یزید که روز قیامت، ابن زیاد تو را شفاعت می کند و شفیع حسین در روز جزاء، محمد صلی الله علیه وآله است. در این هنگام یزید برخاست و مجلس را ترك کرد.^۲

سر مطهر امام حسین در شام و سخن یکی از تابعین

خالد بن غفران از شخصیت های شام بوده و در آن زمان از بزرگان تابعین به شمار می رفته است. ابن عساکر می گوید: زمانی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را وارد شام کردند، خالد بن غفران مخفی شد. حدود يك سال به دنبال او گشتند تا او را یافتند. از وی پرسیدند که چرا گوشه گیری می کنی و جدایی از مردم را برگزیده ای؟ در جواب گفت: مگر نمی بینید چه بر سر ما آمده؟ آن گاه این ابیات را خواند:

جاؤوا برأسك یابن بنت محمد! *** متزماً بدمائه ترمیلا
و كائما بك یابن بنت محمد! *** قتلوا جهاراً عامدین رسولاً
قتلوك عطشاناً ولم یترقبوا *** فی قتلک التزیر والتأویلا
ویكبرون بأن قتلت وإئما *** قتلوا بك التكبر والتهللاً^۳

اوضاع شهر دمشق به روایت تاریخ نگاران

آری، قضایایی که در شام اتفاق افتاد و علاوه بر آن، اشعار کفرآمیزی که یزید خواند و حرکات ناپسندی که با اسیران و سر مطهر امام حسین علیه السلام داشت، موجب شد در اندک زمانی عموم مردم از حقایق باخبر شوند و یزید به ناچار اظهار سرور و شادی را به حزن و اندوه تبدیل کند. تاریخ نگاران به این دگرگونی اشاره کرده و آن را نقل نموده اند. طبری در این باره می گوید:

۱ . الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۵ .

۲ . همان: ۴ / ۸۵ ؛ البدایة والنهایة: ۸ / ۲۰۹ ؛ تہذیب الکمال: ۶ / ۴۲۹ ؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۹ .

۳ . تاریخ مدینة دمشق: ۱۶ / ۱۸۱ ؛ تہذیب الکمال: ۶ / ۴۴۸ ؛ البدایة والنهایة: ۶ / ۲۶۱ و ۸ / ۲۱۶ .

وقتی ابن زیاد سر مطهر امام حسین علیه السلام را همراه اسیران اهل بیت علیهم السلام به شام فرستاد، یزید در ابتدا از ابن زیاد که محبتی به او نداشت، بسیار راضی و خشنود شد؛ ولی مدّت کمی نگذشت که از این قتل پشیمان گشت.^۱

ذهبی نیز همین مطلب را از طبری نقل می کند و به نقل او خرده نمی گیرد.^۲

در ابتدا خوش حالی یزید از این کشتار و جنایت به اندازه ای بود که حقوق ابن زیاد را افزایش داد!

ابن اثیر در این باره می نویسد: وقتی سر امام حسین علیه السلام را به نزد یزید آوردند، مقام و جایگاه ابن زیاد به حدّی نزد او نیکو شد که او از روی خوش حالی حقوق ابن زیاد را افزایش و پاداشی به او داد. دیری نپایید که مردم یزید را به جهت این عمل لعن و دشنام می دادند و این خشم مردم موجب پشیمانی یزید شد.^۳

جلال الدین سیوطی نیز چنین می نویسد: زمانی که حسین علیه السلام و فرزندان پدرش — یعنی برادرانش — کشته شدند و ابن زیاد سر آنان را برای یزید فرستاد، یزید در آغاز به شادی و سرور پرداخت؛ سپس از این کشتار مسلمانان پشیمان شد و اظهار ندامت کرد؛ چرا که مردم از او بی زاری جستند و این حق مردم بود که از یزید خشمگین شوند.^۴ و این چنین، راز همراهی خانواده و کودکان امام حسین علیه السلام در کربلا روشن می شود. امام حسین علیه السلام با وجودی که می دانست به شهادت می رسد، بانوان و کودکان را به همراه برد تا با اسارت آنان، حقایق پس از واقعه کربلا مخفی نماند و بر همگان آشکار شود.

بنا بر آن چه بیان شد، نقش یزید در جریان کربلا مشخص و روشن گشت.

۱ . تاریخ الطبری: ۵ / ۵۰۶ .

۲ . تاریخ الاسلام: ۵ / ۲۰؛ حوادث سال ۶۱؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۱۷ .

۳ . الكامل فی التاریخ: ۴ / ۸۵ — ۸۶ .

۴ . تاریخ الخلفاء: ۲۰۸ .

بخش سوم

نقش اهل کوفه در شهادت امام حسین علیه السلام

کوفیان، دعوت کننده امام حسین

پیش تر اشاره شد که گروهی از مردم کوفه با نوشتن نامه و یا فرستادن نماینده، امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند و بر این امر اصرار ورزیدند. در این بخش، به شناسایی و بررسی آن افراد می پردازیم. اکنون این پرسش مطرح است که آیا دعوت کنندگان، شیعیان حقیقی و راستین اهل بیت علیهم السلام بوده اند یا خیر؟! و اگر از شیعیان بوده اند عاقبت و سرانجام آن ها چه شده است؟

وهابیان و پیروانشان همین پرسش را مطرح کرده و می گویند: خود شیعیان، حسین بن علی علیهما السلام را دعوت کردند و همان شیعیان او را کشتند و هم اکنون برای او عزاداری می کنند!

این سخن شبهه ای بیش نیست که بایستی با تحقیق و بررسی پاسخ داده شود و مشخص شود که چه کسانی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند؟

البته مراد از دعوت کنندگان همان شخصیت ها، اشراف و افراد موجه شهر کوفه هستند، نه افراد عادی قبیله ها.

حال به راستی فراخوانان امام حسین علیه السلام به کوفه چه کسانی بوده اند؟

این پرسش را با نگاه و بررسی اوضاع آن روز کوفه پاسخ می گوئیم.

وضعیت کوفه نابه سامان بود. نعمان بن بشیر طبق دستوری که داشت، با مردم به مدارا رفتار می کرد و فضایی امن برای همه ایجاد نموده بود، به گونه ای که اصحاب حضرت مسلم علیه السلام رفته رفته مشخص و شناسایی شدند.

در چنین شرایطی، یزید با سرجون به مشورت پرداخت. او به یزید گفت: اگر پدرت زنده شود و به تو دستوری دهد از آن اطاعت می کنی؟

یزید گفت: آری!

در این هنگام سرجون نامه ای از معاویه را بیرون آورد و به یزید نشان داد. نامه ای که در آن، معاویه حکم ولایت کوفه را به خط خود برای عبیدالله بن زیاد نوشته بود که در وقت مناسب، سرجون آن را به یزید بدهد. این مطلب در مدارک و منابع فراوان آمده است.^۱

۱ . ر.ک: الإرشاد: ۲ / ۴۲؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۵۸؛ الفتوح: ۵ / ۳۶، مقتل الحسين عليه السلام: ۱ / ۱۶۴؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۶۴؛ تاریخ ابن خلدون: ۳ / ۲۲ / ۲۳؛ تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۰۲؛ الإمامة والسياسة: ۲ / ۸ (در این منبع نامی از سرجون به میان نیامده است)؛ الكامل فی التاريخ: ۴ / ۲۲ — ۲۳؛ تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۳.

یکی از شواهد ما بر این ادعا که شهادت امام حسین علیه السلام بنا بر نقشه پیشین معاویه بوده، همین نامه سرجون و اتفاقات پس از آن است.

یزید پس از دریافت نامه پدر، حکم پدرش را به همراه نامه ای برای ابن زیاد فرستاد. در آن نامه نوشت: یا مسلم را دست گیر می کنی و برای من می فرستی و یا او را به قتل می رسانی.

از سوئی، نعمان والی سابق کوفه، محترمانه به طرف شام حرکت کرد. وقتی به شام رسید، یزید او را به ریاست قوه قضائیه شام منصوب کرد و حال آن که اگر نعمان در وظایف خود در کوفه سهل انگاری کرده بود، باید او را سرزنش و بازخواست می کرد، نه این که به او مقام دیگری می داد و پس از مدتی به عنوان والی شهر حَمَصْ منصوب می کرد. ذهبی در معرفی نعمان می نویسد: او از یاران نزدیک و همراهان معاویه بود.^۱

آیا از همه این امور نمی توان حدس زد که برخورد ملائیم نعمان با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش از روی نقشه و برنامه از قبل تعیین شده بود؟

امان نامه عمرو بن سعید، والی مکه

چنان که در گذشته اشاره شد، آن گاه که سیدالشهداء علیه السلام تصمیم بر خروج از مکه گرفتند، عمرو بن سعید به آن حضرت نامه ای نوشت و حضرتش را نصیحت نمود که اگر خوف داری و می ترسی، من به تو امان می دهم و تو نیز از اهل شقاق، جدایی و فتنه گری نباش!^۲

این امان نامه به درخواست محمد بن حنفیه — و یا عبدالله بن جعفر — از جانب عمرو برای سیدالشهداء علیه السلام نوشته شده بود. عجیب این که وقتی آن حضرت به این نامه اعتنایی نکردند و به راهشان ادامه دادند، همین فرد با این دل سوزی ظاهری اش، در نامه ای به ابن زیاد نوشت: حسین به عراق می آید و آن چه را باید انجام دهی، انجام بده!

امام حسین و خبر دادن از شهادت خویش

حضرت سیدالشهداء علیه السلام همواره از شهادت خویش خبر می دادند و همیشه این معنا از سخنان آن حضرت فهمیده می شد که «مرا به قتل می رسانند». آن جناب در مدینه دو بیت شعر خواندند که به روشنی بیان گر شهادت ایشان بود و همواره خود را به یحیی بن زکریا علیهما السلام تشبیه می کردند و می فرمودند:

من هوان الدنيا على الله أن رأس يحیی أهدی إلى بغی من بغایا بني إسرائيل؛^۳

از بی ارزشی و پستی دنیا این بود که سر حضرت یحیی را به عنوان هدیه، برای طغیان گری از طغیان گران بنی اسرائیل بردند.

۱ . تاریخ الاسلام: ۵ / ۲۶۲ .

۲ . ترجمه الامام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد: ۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۹؛ البدایة والنهایه: ۸ / ۱۷۸؛ تہذیب الکمال: ۶ / ۴۱۸ — ۴۱۹؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۲ .

۳ . الإرشاد: ۲ / ۱۳۲؛ مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۳۷؛ اللہوف: ۲۲ .

تعبیر خواب های امام حسین

امام حسین علیه السلام در طول این مسیر خواب هایی تعریف می کردند که وقتی سؤال می شد آن خواب چه بود،

می فرمودند:

قد رأيت هاتفاً يقول: أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة؛^۱

هاتفی را دیدم که می گفت: شما به سرعت پیش می روید و مرگ به سرعت شما را به سوی بهشت می برد.

در خوابی دیگر حضرت فرمودند:

رأيت كلاباً تنهشني أشدها عليّ كلب أبقع؛^۲

سگ هایی را دیدم که مرا گاز می گیرند و بدترین آن ها سگی پیس و ابلغ بود.

این خواب حضرت بر شمر بن ذی الجوشن تعبیر شد به گونه ای که این مطلب را خود حضرت به شمر متذکر شدند.

عده ای از امام حسین علیه السلام عذرخواهی کردند و از همراهی حضرت سر باز زدند. حضرت در پاسخ ایشان

فرمودند:

از این جا دور شوید! چرا که هر کس صدای غربت ما را بشنود، یا سیاهی جمعیت ما را ببیند و به کمک

ما نیاید، هر آینه خداوند او را با صورت به آتش جهنم می اندازد.^۳

حال با این وجود، سیدالشهداء علیه السلام از شهادت خویش بی خبر بوده است؟

امام حسین علیه السلام در بعضی از مکان ها به قلب شریف خویش اشاره کردند و فرمودند:

والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي؛^۴

به خدا سوگند! اینان مرا دعوت نخواهند کرد، مگر برای این هدف که قلبم را از بدتم خارج کنند!

آن حضرت در زمان خروج از مکه فرمودند:

والله لأن أقتل خارجاً منها بشير أحبّ إليّ من أن أقتل داخلهاً منها بشير؛^۵

به خدا سوگند! همانا اگر من در خارج از مکه گرچه به اندازه يك و جب باشد، کشته شوم، برای من بهتر

است از این که داخل مکه به شهادت برسم و اگر چه به قدر يك و جب باشد.

۱ . اللهوف: ۴۳ .

۲ . کامل الزیارات: ۱۵۷، باب ۲۳، حدیث ۱۹ .

۳ . رجال شیخ طوسی و رجال کشی... شرح حال عمرو بن قیس المشرقی .

۴ . الإرشاد: ۲ / ۷۶؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۶؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۶؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۸۳ .

۵ . الكامل فی التاریخ: ۴ / ۳۸؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۸۹ .

عبدالله بن عباس نیز در این باره می گوید: در نزد اهل بیت معروف بود و ما هیچ شکی نداشتیم که حسین بن علی علیهما السلام در طف (کربلا) به شهادت می رسد.^۱
در نقل دیگری آمده است که ابن عباس می گوید:

إِنَّ اصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُصُوا رَجُلًا وَلَمْ يَزِيدُوا رَجُلًا نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شَهَادَتِهِمْ؛^۲

تعداد و اسامی یاران و کسانی که با سیدالشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند، پیش از شهادتشان مشخص بود.

محمد بن حنفیه نیز در این باره می گوید:

وَأَنَّ اصْحَابَهُ عِنْدَنَا لِمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.^۳

هنگامی که امام حسین علیه السلام جناب مسلم علیه السلام را به کوفه فرستادند، به او فرمودند:

إِنِّي مُوجِّهٌكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهَذِهِ كِتَابُهُمْ إِلَيَّ، وَسَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَجِبُ وَيَرْضَى، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشَّهَدَاءِ؛^۴

به زودی خداوند متعال آن چه را رضایت و محبتش به آن تعلق گرفته، عملی خواهد کرد و من امیدوارم خدا، من و تو را در درجه شهدا قرار دهد.

راوی می گوید: مرد عربی از قبیله بنی اسد در بیابان به انتظار امام حسین علیه السلام بود تا به ایشان ملحق شود. پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام جنازه او را در میان شهدا پیدا کردم.^۵

زنی به نام عمرة بنت عبدالرحمان به امام حسین علیه السلام در هنگام خروج از مکه در ضمن نامه ای چنین نوشت: همانا گواهی می دهم که عایشه به من گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «حسین را در سرزمینی به نام بابل (عراق) به شهادت می رسانند».

وقتی حضرت آن نامه را خواندند، فرمودند:

فَلَا بَدَّ لِي إِذَا مِنْ مِصْرَعِي؛^۶

بنابراین حتماً باید به محل شهادت بروم.

البته این اراده الهی است و وسایل و اسباب ظاهری نیز باید در کار باشد.

۱ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۹.

۲ . مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۱۱؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۸۵، حدیث ۱۲.

۳ . همان.

۴ . مقتل الحسين عليه السلام (خوارزمی): ۱ / ۱۹۶؛ الفتوح: ۵ / ۳۱.

۵ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۵۰، شماره ۲۸۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۶.

۶ . تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۷؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۶؛ تهذیب الکمال: ۶ / ۴۱۸.

همه این موارد به روشنی گواهی می دهند که نوع برخوردها و رویارویی حکومت یزید با سیدالشهداء علیه السلام، از حرکت آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق و اتفاقاتی که در بین راه افتاد، همه بنا بر برنامه از پیش تعیین شده بوده است.

با این وجود وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور به یاری سیدالشهداء علیه السلام دادند، جای بسی تعجب است که فردی مثل ابن عباس — البته بیشتر از تعجب نمی گویم — خودش می گوید: «شهادتی که با امام شهید می شوند، معروف و معلوم هستند»، پس چرا به امام اعتراض می کند؟

و حضرت در پاسخ او می فرماید:

إِنَّكَ شَيْخٌ قَدِ كَبُرْتَ^۱

همانا سنّ تو بالا رفته است.

کنایه از این که اختلال حواس پیدا کرده ای.

و آن گاه قبل از رسیدن آن حضرت به کربلا فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّا عَتْرَةَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطَرَدْنَا وَأَزَعَجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدَّنَا وَتَعَدَّتْ
بَنُو أُمَّيَّةَ عَلَيْنَا؛^۲

خدایا! همانا ما خانواده پیامبر تو محمد صلی الله علیه وآله هستیم و این در حالی است که ما را بیرون نموده و مورد تعقیب قرار داده اند تا از حرم جدّ خود خارج شویم.

خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین

شیعه و اهل سنّت شهادت امام حسین علیه السلام را به تواتر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند. احمد بن حنبل گوید که پیامبر خدا فرمود:

لَقَدْ دَخَلَ عَلِيٌّ الْبَيْتَ مَلِكًا لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ قَبْلَهَا فَقَالَ لِي: إِنَّ ابْنَكَ هَذَا حَسِينٌ مَقْتُولٌ وَإِنْ شِئْتَ أُرَيْتَكَ مِنْ
تُرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يَقْتُلُ بِهَا؛^۳

فرشته ای از فرشتگان بر من وارد شد که تا کنون نزد من نیامده بود. او به من گفت: همانا فرزند تو — یعنی امام حسین علیه السلام — را می کشند و اگر می خواهی خاک محل شهادت او را به تو نشان دهم.

حافظ هیثمی به صحّت سند این حدیث تصریح می کند.

طبرانی نیز با سندی معتبر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که ایشان فرمودند:

۱ . البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۸ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۱؛ سير أعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۷.

۲ . بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۸۳.

۳ . مسند احمد: ۶ / ۲۹۴؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۹۳؛ ميزان الاعتدال: ۱ / ۱۳.

أخبرني جبريل عليه السلام: أن هذا يقتل بأرض العراق للحسين. فقلت لجبريل عليه السلام أربي تربة الأرض التي يقتل بها، فهذه تربتها؛^١

جبرئیل برای من خبر آورده است که حسین را در عراق می کشند و این هم خاک آن سرزمین است. پس با توجه به روایت های متواتری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده؛ آن حضرت، شهادت سیدالشهداء علیه السلام را به مردم یادآوری می کردند و می فرمودند که هر کس حسین علیه السلام را در این وضعیّت یافت، باید او را یاری کند.

انس بن حارث گوید که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إن ابني هذا — يعني الحسين — يقتل بأرض يقال لها: كربلاء، فمن شهد ذلك منكم فلينصره؛^٢

همانا فرزندم حسین علیه السلام را در سرزمینی به نام کربلا می کشند. هر کس از شما که او را مشاهده کند، باید وی را یاری نماید.

این مطلب در کتاب خصائص الکبری، در بخش معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که آن حضرت خبر از واقعه ای داده اند که بعدها به همان صورت واقع شد.

خبر دادن امیر مؤمنان از شهادت امام حسین

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به پیش گویی شهادت امام حسین علیه السلام پرداخته و می فرماید:

ليقتلنّ الحسين قتلاً وإني لأعرف التربة التي يقتل فيها قريباً من النهرين؛^٣

به راستی که حسین را به شهادت می رسانند و چه شهادتی! و همانا من خاک زمینی را که او در آن جا به شهادت می رسد، می شناسم. آن جا منطقه ای است که به دو نهر آب نزدیک است.

همیشی در مجمع الزوائد به راست گویی راویان این حدیث اقرار دارد.^٤

در روایتی دیگر، امیر مؤمنان علی علیه السلام در هنگام بازگشت از جنگ صفین، آن گاه که از کربلا عبور می کردند، به امام حسین علیه السلام فرمودند:

صبراً يا أبا عبد الله، فقد لقي أبوك مثل الذي تلقي منهم.^٥

پس با توجه به این پیش گویی ها، چگونه افرادی خود را شیعی می پندارند و منکر این حقایق می شوند و می گویند که مردم از شهادت آن حضرت خبری نداشتند و یا پا را فراتر می گذارند و می گویند: سیدالشهداء علیه

١ . المعجم الكبير: ٣ / ١٠٩ — ١١٠، شماره ٢٨٢١؛ المستدرک علی الصحیحین: ٤ / ٣٩٨ (حدیث را به شرط شیخین تصحیح کرده است)؛ تاریخ مدینة

دمشق: ١٤ / ١٩٢؛ سیر أعلام النبلاء: ٣ / ٢٨٩؛ البداية والنهاية: ٦ / ٢٥٧ و منابع دیگر.

٢ . تاریخ مدینة دمشق: ١٤ / ٢٢٤؛ البداية والنهاية: ٨ / ٢١٧؛ أسد الغابة: ١ / ١٢٣؛ الإصاحبه: ١ / ٢٧١؛ الخصائص الکبری: ٢ / ١٢٥؛ کتر العمال: ١٢ /

١٢٦؛ الکامل فی التاریخ: ١ / ٩٩ و مصادر دیگر.

٣ . المعجم الكبير: ٣ / ١١٠ — ١١١، شماره ٢٨٢٤؛ المصنف: ٧ / ٢٧٦.

٤ . مجمع الزوائد: ٩ / ١٩٠.

٥ . کمال الدین وتمام النعمه: ٥٣٣؛ الدرّ النظیم: ٥٣٩؛ بحار الأنوار: ٤٤ / ٢٥٢.

السلام خود نیز نمی دانست که به شهادت می رسد! به آن ها چه باید گفت و حکم آن ها چیست؟ واقعه ای که زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن خبر داشتند؛ بلکه زنان بیگانه در درون خانه ها از این واقعه باخبر بودند!

البته از فردی هم چون عبدالله بن عمر جای هیچ تعجیبی نیست؛ چرا که او از روز نخست خودش را به حکومت فروخت و منش و روش او در تعامل با حکومت یزید، منبع و منشأ فکری و عقیدتی شد که تا به امروز در بین اهل سنت این پدیده فکری که «نباید بر ضد حاکم قیام کرد» رواج دارد. او می گفت: وقتی مردم بیعت کردند، ما هم باید تابع رأی مردم باشیم! و این عمل تبدیل به اندیشه ای شد که هم اکنون پس از گذشت قرن ها، گروهی از عبدالله بن عمر پیروی می کنند و خروج سیدالشهداء علیه السلام و شهادت آن حضرت را خروج و قیامی غیر شرعی می پندارند!

این فرد آسیب و زیان فراوان به اسلام رساند. کسی که حاضر نشد با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کند، بعد از مدتی مبنا و فکر خود را تغییر داد و با گرفتن پول و سکوت، دینش را به راحتی به دنیا فروخت و با آن ظاهر فریبی و چهره ای مقدس نما، به سیدالشهداء علیه السلام می گوید: تو مثل جدت باش. جدت دنبال دنیا نبود!

آن چه بیان شد، مختصری پیرامون تأثیر شهادت سیدالشهداء علیه السلام و اسارت خانواده آن حضرت در حفظ اسلام و بقای دین بود.

آن گونه که در برخی از مجالس و محافل می گویند، اسلام وام دار شهادت سیدالشهداء علیه السلام است. آری، این يك واقعت است؛ چرا که اثر این حادثه به بقای دین و پایان این حادثه، به انقراض حکومت یزید و یزیدیان انجامید.

روشن است که بنوامیه نیامده بودند که به این زودی از میان بروند؛ بلکه آنان برنامه ها و نقشه هایی داشتند که به این راحتی و آسانی فرو پاشیدن حکومتشان ممکن نبود. حکومت آنان با سوء استفاده از نام اسلام برقرار شده بود، در حالی که واقعه کربلا و اسارت اهل بیت آن چنان تأثیرگذار بود که الحاد و دشمنی آنان با خدا و رسول بر ملا گشت و دین به برکت سیدالشهداء علیه السلام بقا یافت.

بسیاری از تاریخ نویسان نوشته اند که: وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیت ایشان به یزید رسید، در ابتدا خوش حال شد و ابن زیاد را بسیار گرمی داشت و مقامش را بالاتر برد؛ ولی با گذشت مدت زمانی کوتاه، مردم شروع به لعن یزید کردند. حتی آن گونه شد که سربازان یزید نیز به او اعتراض کرده و عمل وی را تقبیح کردند!

نامه های ارسالی به سیدالشهداء

با توجه به آن چه گذشت، اکنون نقش کوفیان را در فراخوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بررسی می نماییم.

شیخ مفید رحمه الله علیه در کتاب الإرشاد این گونه روایت می کند:

جلسه ای در منزل سلیمان بن صُرد، در شهر کوفه برگزار شد. سلیمان، شخصیت هایی از اهل کوفه را دعوت کرد. وی در سخنرانی خود برای آنان چنین گفت:

إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَإِنَّ حُسَيْنًا قَدْ تَقَبَّضَ عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ، وَقَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، وَأَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَشِيعَةُ أَبِيهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَمَجَاهِدُوا عَدُوَّهُ، فَأَعْلَمُوهُ، وَإِنْ خَفْتُمْ الْفِشْلَ وَالْوَهْنَ فَلَا تَغْرَبُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ؛^۱

معاویه به هلاکت رسیده است و حسین علیه السلام با یزید بیعت ننموده و از مدینه به مکه حرکت کرده است. اگر در خودتان توان یاری و نصرت او را می بینید و حقیقتاً او را کمک خواهید کرد و می توانید با دشمن او جهاد کنید، پس برای او نامه ای بنویسید و اگر نمی توانید و گمان می کنید از عهده این کار بر نمی آید، او را دعوت نکنید.

سلیمان با تمام شخصیت ها اتمام حجت کرد که اگر توان جهاد و جنگ با دشمنان سیدالشهداء علیه السلام را دارید، نامه بنویسید و او را دعوت کنید و در غیر این صورت اقدامی نکنید.

آنان در جواب گفتند: ما او را دعوت می کنیم، با دشمن او می جنگیم و جان خود را در راه او تقدیم می کنیم.

سلیمان گفت: پس نامه ای به حضرتش بنویسید.

در همان مجلس نامه ای بدین مضمون نوشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَرْدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَحَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَشِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ:

سَلَامٌ عَلَيْكَ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ، الَّذِي انْتَزَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَايْتَرَّهَا أَمْرَهَا، وَغَضِبَهَا فِيهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبْقَى شَرَّارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ (جَبَابِرَتِهَا) وَأَغْيَانِهَا)، فُبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ. إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ. وَالتَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نُجْمَعُ مَعَهُ فِي جَمْعَةٍ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاكَ حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالشَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛^۲

به نام خداوند بخشنده مهربان

نامه ای برای حسین بن علی علیهما السلام از جانب سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر... .

خدا را سپاس که معاویه مرد... .

۱ . الإرشاد: ۲ / ۳۶؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۶۱ .

۲ . همان .

ای حسین! به نزد ما بیا و به سوی ما اقبال نما تا به واسطه شما، گرد حق جمع شویم... نعمان بن بشیر در کوفه و در قصر حکومتی، از طرف حکومت به ولایت رسیده. ما به او در نماز اقتدا نمی کنیم و در نماز جمعه نیز شرکت نمی کنیم... .

این خلاصه ای از نامه آنان بود. آنان این نامه را به واسطه دو نفر به نام های عبدالله بن مسعم همدانی و عبدالله بن وال^۱ فرستادند. بنا بر تحقیقات انجام یافته، این نامه فقط با امضای چهار نفری که ذکر نمودیم، در منابع آمده است. به فاصله کوتاهی پس از ارسال این نامه، چند نفر نماینده را به نام های: قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن عبدالله ارحی، عماره بن عبدالله سلولی، به سوی آن حضرت فرستادند. پس از دو یا سه روز، نامه دیگری به وسیله هان بن هان سبعی و سعید بن عبدالله حنفی به سوی آن حضرت فرستاده شد. در این راستا، گروهی شش نفری به صورت جداگانه برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام نامه فرستادند که عبارتند از:

شبث بن ربیع،

حجّار بن ابجر،

یزید بن حارث بن روید،

عزرة بن قیس،

عمرو بن حجّاج زبیدی و

محمد بن عمیر تمیمی.

پاسخ امام حسین به نامه شیعیان کوفه

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه شیعیان کوفه، نامه ای بدین عبارت نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد، فإنّ هانئاً وسعيداً قدما عليّ بكتبتكم، وأنا باعث إليكم أخي وابن عمّي وثقتي من أهل بيتي مسلم بن عقيل، فإن كتب إليّ أنّه قد اجتمع رأي ملائكم وذوي الحجى والفضل منكم على مثل ما قدمت به رسلكم وقرأت في كتبتكم، فإني أقدم إليكم؛^۲

۱ . توجه به این اسامی ضروری است؛ چرا که در بررسی های آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

۲ . الإرشاد: ۲ / ۳۹؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۶۲؛ الأخبار الطوال: ۲۳۰؛ الكامل فی التاريخ: ۴ / ۲۱؛ الفتوح: ۵ / ۳۰؛ مقاتل الطالبین: ۶۳؛ تاریخ ابن خلدون:

۳ / ۲۲؛ نهاية الارب: ۲۰ / ۲۴۱ و مدارك دیگر.

به نام خداوند بخشنده مهربان

هانی و سعید نامه های شما را آوردند و من هم متوجه هدف شما شدم. آری، من پسرعمو و برادر مورد اطمینان خودم را که از اهل بیت من است، به نام مسلم بن عقیل به سوی شما می فرستم تا اوضاع شما را برای من گزارش کند. پس اگر نماینده من اجتماع شما را ببیند و برای من گزارش کند، آن وقت من به سوی شما حرکت می کنم.

جالب توجه این که با وجود رسیدن نامه ها و چندین بار آمد و رفت افرادی به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، آن حضرت اطمینان نداشتند و به همین جهت، حضرت مسلم علیه السلام را فرستادند. حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه از لحظه نخستین حرکت به هر مناسبت و با هر کسی که ایشان رو به رو می شدند، دو مطلب را تذکر می دادند و می فرمودند:

۱. من تکلیف و وظیفه دارم. این راه را باید بروم؛

۲. من کشته خواهم شد.

این دو مطلب به الفاظ گوناگون و در مراحل مختلف بیان شده است.

اگر کسی بگوید که حضرت نمی دانستند و از شهادت بی خبر بودند، چنین فردی یا جاهل است یا مغرض. با نگاه به سخنان امام حسین علیه السلام در کتاب های تاریخ الاسلام ذهبی، المعجم الکبیر طبرانی، الطبقات الکبری ابن سعد، البداية والنهاية ابن کثیر، تاریخ الطبری و منابع دیگر، درخواهیم یافت که آن حضرت همواره می فرمودند: من علم به شهادت دارم و از طرفی تکلیف و وظیفه من حرکت به سمت عراق است.

متن عبارت هایی که امام حسین علیه السلام فرموده، چنین است. در موردی فرمودند:

لأن أقتل بمكان كذا وكذا أحبُّ إليَّ أن تستحلَّ بي؛ يعني مكة^۱.

در مورد دیگری فرمودند:

لأن أقتل خارجاً منها بشيرين أحبُّ إليَّ من أن أقتل خارجاً منها بشير، وأيم الله، لو كنت في جحر هامة

من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا بي حاجتهم، والله ليعتدنَّ عليَّ كما اعتدت اليهود في السبت^۲.

در سخن دیگری فرمودند:

والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي^۳.

در مورد دیگری فرمودند:

۱. ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۶۰؛ تاريخ الاسلام: ۵ / ۱۰۶؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۲؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۲۰، حديث ۲۸۵۹؛

تاريخ مدينة دمشق: ۱۴ / ۲۰۰ و ۲۰۳؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۴؛ المعرفة والتاريخ: ۱ / ۲۹۱؛ سير أعلام النبلاء: ۳ / ۲۹۲؛ تهذيب الكمال:

۶ / ۴۲۰ — ۴۲۱ و منابع دیگر. در این میان همیشه در مجمع الزوائد و محقق کتاب تاریخ الاسلام می گویند: رجال این روایت صحیح می باشند.

۲. ر.ك: الكامل في التاريخ: ۴ / ۳۸؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۲۸۹.

۳. الإرشاد: ۲ / ۷۶؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۳۹؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۴ / ۲۱۶؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۲۹۶؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۸۳.

إني رأيت رؤيا ورأيتُ فيها رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وأمرني بأمر، أنا ماض له ولست بمخبر بها أحداً
حتى ألقى عملي.^١

در جای دیگر می فرمایند:

لا بد لي إذا من مصرعي؛

من باید به محل قتل خودم برسم.

این جمله در کتاب های معتبری هم چون: الطبقات الكبرى، سير أعلام النبلاء، تاريخ مدينة دمشق، البداية والنهاية و

تاريخ حلب^٢ آمده است.^٣

در جای دیگر می فرمایند:

مهما يقض الله من أمر يكن.^٤

در مورد دیگری از امام حسین علیه السلام سؤال شد: چرا در خروج از مکه عجله می کنید؟ حضرت در پاسخ

فرمودند:

لو لم أعجل لأخذت؛^٥

اگر عجله نکنم، مرا دست گیر می کنند و به قتل می رسانند.

دیگری به گمان خیرخواهی به آن حضرت می گوید: شما به کوفه نروید. آنان کسانی هستند که پدر شما را به قتل

رسانند و با برادر شما همین گونه رفتار کردند. حضرت در جواب فرمودند:

إنه ليس يخفى عليّ الرأي ما قلت ورأيت، ولكن الله لا يُغلب على أمره؛^٦

آن چه را تو می گویی می دهم، ولی امر پروردگار دگرگون نمی شود.

این سخن در الكامل في التاريخ، البداية والنهاية و تاريخ الطبري آمده است.

به راستی کدام شیعه است که در این سخنان خدشه وارد کند در حالی که غیر شیعه و کسانی که با ولایت

اهل بیت علیهم السلام و معرفت آنان سر و کاری ندارند، در قرن های دوم و سوم، این مطالب را نقل کرده اند.

در کتاب کامل الزیارات که از کتاب های شیعیان است، این گونه آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

١ . تاريخ مدينة دمشق: ١٤ / ٢٠٩؛ تهذيب الكمال: ٦ / ٤١٨؛ تاريخ الاسلام: ٥ / ٩؛ البداية والنهاية: ٨ / ١٧٦؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن

سعد: ٥٩؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام من كتاب بغية الطلب في تاريخ حلب: ١١٧.

٢ . نگارنده در این موضوع از کتاب تاريخ حلب بهره هایی برده، از جمله آن موارد این که، کسانی که بدن مبارك حضرت سيد الشهداء عليه السلام را پامال

اسب ها نمودند، ده نفر بوده و همگی اهل شام بودند و هیچ يك از اهل كوفه نبودند.

٣ . ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ٥٨، سير أعلام النبلاء: ٣ / ٢٩٧، تاريخ مدينة دمشق: ١٤ / ٢٠٩، البداية والنهاية: ٨ / ١٧٦، ترجمة

الامام الحسين عليه السلام من كتاب بغية الطلب في تاريخ حلب: ١١٦.

٤ . تاريخ الطبري: ٤ / ٢٨٧؛ الكامل في التاريخ: ٤ / ٣٧.

٥ . تاريخ الطبري: ٤ / ٢٩٠؛ الإرشاد: ٢ / ٦٧؛ بحار الأنوار: ٤٤ / ٣٦٥؛ البداية والنهاية: ٨ / ١٨٠.

٦ . الكامل في التاريخ: ٤ / ٤٣؛ البداية والنهاية: ٨ / ١٨٥؛ تاريخ الطبري: ٤ / ٣٠١.

لأن أقتل بيني وبين الحرم باع، أحب إليّ من أن أقتل وبينه شبر، ولأن أقتل بالطف أحب إليّ من أن أقتل بالحرم؛^١

اگر کشته شوم در حالی که فاصله من تا حرم يك و جب باشد بهتر است و نیز اگر در سرزمین طف خونم ریخته شود بهتر است از این که در حرم کشته شوم.

آن حضرت پس از حرکت از مکه مکرمه نیز، سخنانی در این باره و در پاسخ فردی که در میان راه با آن بزرگوار ملاقات کرد و می خواست مانع حرکت آن حضرت شود بیان کرده و فرمودند:

لا يخفى عليّ شيءٌ مما ذكرت، ولكنني صابر ومحتسبٌ إلى أن يقضي الله أمراً كان مفعولاً؛^٢

آن چه تو ذکر کردی بر من مخفی نیست، ولی من شکیبایی می‌ورزم و... .

حقیقت حال نامه نگاران

از دیگر مطالبی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در میان راه متذکر می شدند این بود: آنان که برای من نامه نوشته اند، خودشان مرا به قتل خواهند رساند. حضرتش در سخن فرمودند:

ما كتب إليّ من كتب إلا مكيدةً لي وتقرباً إلى ابن معاوية؛^٣

نامه ای برای من نوشته نشد مگر از روی حیله و نیرنگ به من و نزدیک شدن به فرزند معاویه.

از آن حضرت سؤال کردند که چرا اهل و عیال خود را همراه می برید؟

ایشان در جواب فرمودند:

ما أرى إلا الخروج بالأهل والولد؛^٤

من راهی جز خروج با اهل و فرزندانم در پیش راه خود نمی بینم.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جایی دیگر با تأکید بر این مطلب فرمودند:

أعلم علماً أنّ هناك مصرعي وهناك مصارع أصحابي لا ينجو منهم إلا ولدي علي؛^٥

من علم حتمی دارم که همانا، آن جا محل شهادت من و اصحاب من است و از ما کسی جز فرزندم علی باقی نمی ماند.

آری، به راستی امام حسین علیه السلام می دانستند که احدی جز امام سجّاد علیه السلام باقی نمی ماند. چرا با این

آگاهی، زن ها و فرزندان را به همراه خود بردند؟ حضرتش در پاسخ این سؤال فرمودند:

إنّ الله قد شاء أن يراهنّ سبايا؛^١

١ . كامل الزيارات: ١٥١، حديث ١٨٢؛ بحار الانوار: ٤٥ / ٨٥ ، حديث ١٦ .

٢ . الفصول المهمّة: ٢ / ٨٠٨ (فصل في ذكر مخرجه عليه السلام الى العراق).

٣ . أنساب الاشراف: ٣ / ١٨٥ .

٤ . الأخبار الطوال: ٢٤٤ .

٥ . دلائل الامامة: ١٨٢؛ نوادر المعجزات: ١٠٧؛ اللهوف: ٣٩؛ بحار الأنوار: ٤٤ / ٣٦٤ .

خداوند می خواهد آن ها را اسیر ببیند.

شاعر معروف، فرزדق در میان راه با آن حضرت ملاقات می کند و پس از سلام و عرض ارادت، به حضرتش می گوید: وضع کوفه وضع مناسبی نیست.

امام حسین علیه السلام در پاسخ می فرماید:

صَدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَكُلَّ يَوْمٍ رَبَّنَا فِي شَأْنٍ؛^۲

آن چه گفتی صحیح است؛ اما همه امور به دست خدا است. آن چه می خواهد انجام می دهد و ما تابع اراده او هستیم.

آری، امام حسین علیه السلام می دانستند و به همین جهت بود که به فرزدق این گونه فرمودند و به فرد دیگری نیز فرمودند:

إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمْرِي بِأَمْرٍ... .

امام حسین علیه السلام در بین راه نامه ای به واسطه «قیس بن مسهر» برای اهل کوفه فرستاد. در همین هنگام بود که همه بخش های شهر کوفه و تمام مسیرهایی که به آن شهر منتهی می شد، تحت مراقبت شدید مأموران حکومتی بود و هیچ کس نمی توانست وارد شهر و یا از آن خارج شود، مگر این که شناسایی گردد. در چنین شرایطی قیس بن مسهر توسط حصین بن نمیر — که یکی از بزرگان شام و از یاوران قوی و طرفداران معاویه و یزید است — دست گیر شد؛ ولی به هنگام بازرسی تا خواستند نامه را از او بگیرند، قیس آن را پاره کرد.

گفتند: چرا نامه را پاره کردی؟

گفت: نمی خواهم از مفاد نامه مطلع شوید و این که نامه برای چه کسی نوشته شده است.

او را به نزد ابن زیاد فرستادند. ابن زیاد به او دستور داد که باید بر فراز منبر و در حضور مردم امیرالمؤمنین علی و سیدالشهداء را لعن کنی!

او قبول می کند! آن گاه بر فراز منبر می رود و چنین می گوید:

ای مردم! همانا حسین بن علی علیهما السلام فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیها، بختترین مردم است و من فرستاده او هستم.

او در ادامه زیاد و عبیدالله زیاد را لعن می کند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام درود می فرستد. از این رو او را به دارالاماره می برند و از بام دارالاماره به پایین می اندازند و به این کیفیت او را به شهادت می رسانند.^۳

داستان قیس بن مسهر از وقایع مسلم حادثه عاشورا است.

۱ . اثبات الوصیه: ۱۲۶؛ اللهوف: ۶۳؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۶۴.

۲ . تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۰؛ الکامل فی التاريخ: ۴ / ۴۰؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۸۰.

۳ . الإرشاد: ۲ / ۷۱؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۷.

مسیر کوفه و پیش گویی امام حسین

سیدالشهداء علیه السلام در بین راه به متری می رسند که با فردی سخن از رفتن به سوی کوفه به میان می آید. آن فرد دیدگاه خود را نسبت به رفتن امام حسین علیه السلام به کوفه بیان می کند و حضرتش را از این کار منع می نماید. حضرت در جواب وی می فرماید: ای بنده خدا! کار صحیح بر من مخفی نیست و امر الهی تغییر نمی کند. آن گاه در ادامه به قلب شریف خویش اشاره می کنند و می فرمایند:

والله! لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي، فإذا فعلوا سلط عليهم من يدلهم؛^۱

به خدا سوگند! اینان تا دل مرا بیرون نیاورند از من دست نخواهند کشید.

و زمانی که مرتکب این کار (جنایت) بشوند، خداوند متعال نیز فردی را بر ایشان مسلط می کند تا آنان را ذلیل کند.

ابن قولویه رحمه الله در کامل الزیارات این گونه روایت می کند که: وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام به مکانی به نام «عقبة البطن» رسید، به اصحابش فرمود:

ما أراي إلا مقتولا.

قالوا: وما ذاك يا أبا عبد الله؟

قال: رؤيا رأيتها في المنام.

قالوا: وما هي؟

قال: رأيت كلاباً تنهشني أشدها عليّ كلب أبقع؛^۲

خود را نمی بینم مگر کشته شده.

اصحاب عرض داشتند: ای اباعبدالله! این چه سخنی است که می فرمایید؟

فرمود: خوابی است که دیده ام.

عرض داشتند: چه خوابی دیده اید؟

فرمود: سگ هایی را دیدم که مرا گاز می گیرند و بدترین آن ها سگی پیس و ابلغ بود.

امام حسین علیه السلام در بین راه بارها از واقعه کربلا خبر دادند و نزدیکی های کربلا نیز این شعر را خواندند و

فرمودند:

سأمضي وما بالموت عارٌ عليّ الفتي *** إذا ما نوي خيراً وجاهد مسلماً

وواسی رجالاتي بنفسي *** وخالف مشوراً وفارق مجرماً

فإن عشت لم أندم وإن مت لم ألم *** كفي بك ذلاً أن تعيش وترغماً^۳

۱ . الإرشاد: ۲ / ۷۶؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۳۹ و منابع دیگر.

۲ . كامل الزيارات: ۱۵۷.

۳ . الإرشاد: ۲ / ۸۱؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۴۹؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۳۰۵؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۸۷.

من از دنیا می گذرم و مرگ برای جوآنمرد عیب و عار نیست.
آن گاه که نیت او خیر باشد و جهاد کند در حالی که مسلمان باشد.
و شخصاً به مردان نیکوکار احسان نماید.
و با شخص مجرم و ناپسند مفارقت و مخالفت کند.
اگر زنده بماتم مذمت نمی شوم و اگر بمیرم ملامت نخواهم شد.
ولی برای تو (ای ناخوانمرد) همین بس که با ذلت زندگی کنی و بینی ات به خاک مالیده شود.
علامه مجلسی رحمه الله می گوید: وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، پرسیدند:

أهذه کربلا؟

قالوا له: نعم.

فقال: هذا موضع کرب وبلاء، هاهنا مناخ رکابنا، ومحط رحالنا، ومقتل رجالنا ومسفک دماننا؛^۱

این جا کربلاست؟

گفتند: آری ای فرزند رسول خدا!

فرمود: این جا جایگاه سختی و بلاست، محل فرود مرکب های ما و منزلگاه و محل کشته شدن و ریختن خون مردان ماست.

نگاهی به ساختار شهر کوفه

بنابر تحقیقی که پیرامون شهر کوفه و مردم آن انجام شده است، این شهر و همه عراق در زمان عمر و به واسطه سعد بن ابی وقاص فتح شده است. کوفه دارای موقعیتی حساس بوده است، به گونه ای که هم از نظر تجاری و هم از نظر نظامی مورد توجه بوده و مردم از نقاط مختلف عراق، حجاز و یمن به این شهر مهاجرت کرده و در آن جا اقامت گزیده بودند.

مجموعه ای از قبایل مختلف و گوناگون در کوفه زندگی می کردند؛ اما از جهت مذهب، تشیع در آن جا به طور رسمی از قرن دوم و سوم شروع شد و تشیع کنونی کوفه نیز از آن زمان است و در قرن نخست، شیعیانی که در آن جا بوده اند، مانند شیعیان امروزی نبوده اند.

اصطلاح شیعه و تشیع

نکته قابل توجه این است که برای واژه شیعه و تشیع دو اصطلاح وجود دارد:

۱. در اصطلاح نخست شیعه کسی است که محب اهل بیت علیهم السلام باشد و در عین حال به خلافت شیخین نیز اعتقاد دارد.

۱. بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۸۳. هم چنین ر.ک: مقتل الحسين عليه السلام (خوارزمی): ۱ / ۲۳۷.

بعضی از اهل کوفه آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام را از عثمان افضل و برتر می دانستند و معاویه را نیز مذمت می نمودند؛ اما به افضلیت آن حضرت بر شیخین اعتقاد نداشتند.

۲. در اصطلاح دوم که همه ما برآنیم و اصطلاح معروف نیز همین است، شیعه عبارت از کسی است که به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام که دوازده امام بعد از پیامبر هستند، اعتقاد داشته باشد.

تشیع در قرن یکم مطابق با اصطلاح نخست رایج بوده است. شاهد این مطلب مسیب بن نجبه است. او از دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کوفه است. در شرح حال او می نویسند که وی شیعی بوده است. راوی می گوید:

جالست المسیب بن نجبة الفزاري في هذا المسجد عشرين سنة وناس من الشيعة كثير، فما سمعت أحداً منهم يتكلم في أحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله إلا بخير، وما كان الكلام إلا في علي عليه السلام وعثمان؛^۱

من بیست سال با مسیب و شیعیان زیادی در همین مسجد هم نشین بودم و ندیدم که شیعیان کوفه نسبت به صحابه ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله جز خیر سخنی بگویند، مگر درباره علی و عثمان.

آری، اگر شیعیان آن وقت کوفه سخنی درباره صحابه می گفتند، از حقایق و برتری علی علیه السلام نسبت به عثمان بوده است و درباره خلافت و جانشینی شیخین هیچ اشکال و سخنی نداشتند.

و آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند در کوفه از نماز تراویح که یکی از بدعت های عمر است ممانعت کنند، سر و صدایی به راه افتاد و ندای «واعمرا، واعمرا، واستة عمرا» طنین انداز شد.^۲

در نتیجه، حتی در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و در حالی که مردم کوفه با آن حضرت بیعت کرده بودند، حاضر نشدند این بدعت را ترک کنند.

آیا اینان شیعیان راستین بودند؟ هرگز این طور نیست. اینان شیعه نبودند و اگر به آنان شیعه گفته می شود، بنا بر همان اصطلاح نخست است.

داستان منع حضرت از نماز تراویح در کتاب کافی مرحوم کلینی نیز آمده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

والله! لقد امرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة وأعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة، فتنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي: يا أهل الإسلام! غيرت سنة عمر؛^۱

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۵۸ / ۱۹۸، شرح حال مسیب بن نجبه، شماره ۷۴۴۰.

۲. وسائل الشیعه: ۸ / ۴۶، حدیث ۱۰۰۶۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۲۸۳.

به خدا سوگند! وقتی در ماه رمضان به مردم دستور دادم که نماز جماعت فقط در نمازهای واجب امکان پذیر است و نماز مستحب را به جماعت نمی توان خواند و این بدعت است، در بعضی از لشکریان من سر و صدایی به پا شد که ای اهل اسلام! سنت عمر در حال تغییر است!

بنابراین، معلوم می شود که در میان مردم آن زمان کوفه، برخی محبّ اهل بیت علیهم السلام بوده اند و با بنوأمیه نیز دشمنی داشته اند؛ ولی با این وجود، به خلافت شیخین نیز اعتقاد داشته اند که به آنان شیعه واقعی گفته نمی شود.

به راستی آمار شیعیان حقیقی در کوفه چند نفر بوده است؟ تعداد اندکی از مردم کوفه، افرادی هم چون: حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و اصبع بن نباته جزء شیعیان راستین بوده اند که عده ای از همین شیعیان توسط معاویه و زیاد بن ابیه به قتل رسیده بودند که پیش تر نام آن افراد که قبل از واقعه کربلا به قتل رسیده بودند، ذکر شد.

از طرفی، در مقابل این جمعیت اندک، یاران و پیروان بنوأمیه در کوفه فراوان بوده اند. پیش تر نام افراد زیادی آمد که حکم قتل حجر بن عدی رحمه الله را امضا کردند. در میان آنان افرادی هم چون:

حصین بن نمیر،

محمد بن اشعث بن قیس،

کثیر بن شهاب،

خالد بن عرفطه،

ابوبرده فرزند ابو موسی اشعری،

سمره بن جندب،

یزید بن حارث،

حجّار بن ابجر و

شمر بن ذی الجوشن وجود دارند که در زمره رجال بزرگ و اشراف کوفه بودند.

از سوی دیگر، عده ای از این گروه در کوفه برای یزید جاسوسی می کردند. افرادی هم چون: عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی، مسلم بن عمرو باهلی، عمارة بن عقبه و افرادی دیگر.^۱

مسلم بن عمرو باهلی کسی است که به جناب مسلم علیه السلام می گوید:

أنا من عَرَفَ الحقَّ إذ أنكرته، ونصح لإمامه إذ غششته، وسمع وأطاع إذ عصيته وخالفت؛^۲

من کسی هستم که حق را شناختم، در حالی که تو او را انکار کردی و پیرو امامی هستم که تو با او مخالفت نمودی.

۱ . الکافی: ۸ / ۶۲ - ۶۳، حدیث ۲۱ .

۲ . الأخبار الطوال: ۲۳۱؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۲۰۱؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۶۴ - ۲۶۵ .

۳ . الإرشاد: ۲ / ۶۰؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۸۱؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۳۴؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۲ .

ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق در شرح حال او چنین می نویسد:

کان عظیم القدر عند یزید؛^۱

او نزد یزید بسیار محترم و ارجمند بود.

چنین فردی مقیم شهر کوفه و از شخصیت های بزرگ به شمار می رفته است.

در نتیجه، اگر شیعه نیز در شهر کوفه می زیسته، به همان معنای نخست بوده است، نه شیعه خاص و حقیقی.

آن چه که بر باقی ماندگان شیعیان حقیقی در کوفه آمده، در پی خواهد آمد.

خوارج؛ گروه دیگری از ساکنان کوفه

خوارج، فرقه بزرگ دیگری بودند که در شهر کوفه مسکن گزیدند. سران این گروه افرادی مانند اشعث بن قیس،

شبت بن ربیع، عمرو بن حرث و افراد دیگری بودند.

یکی از بزرگان خوارج اشعث پدر جمعه، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام است که آن حضرت را به شهادت

رساند. اشعث درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت هایی دارد که برای اطلاع از شرح حال وی می توان به کتاب

تنقیح المقال^۲ مراجعه نمود.

عمرو بن حرث کسی است که در قتل میثم تمار رحمة الله علیه دست داشته است. عجیب این که خیلی از این

افراد در زمره صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده می شوند!

شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث در زمره کسانی هستند که برای سیدالشهداء علیه

السلام دعوت نامه فرستادند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند. با این حال، آنان از سران لشکر و فرماندهان سپاه

عمر سعد بودند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا به آنان خطاب کردند و فرمودند:

ألم تکتبوا إلیّ؟^۳

آیا شما برای من نامه ننوشتید؟

بنا بر نقلی به شبت بن ربیع دستور داده شد که سر مبارک آن حضرت را از تن جدا کند. وی در پاسخ گفت:

أنا بایعته ثم غدرت به ثم أنزل فاحتر رأسه؟ لا والله لا أفعل؛^۴

من با او بیعت کردم؛ سپس به او خیانت کنم. حال به من دستور می دهید که سرش را هم جدا کنم؟ من

این کار را نمی کنم.

۱ . تاریخ مدینة دمشق: ۵۸ / ۱۱۴، شرح حال مسلم بن عمرو بن حصین یاهلی، شماره ۷۴۲۶؛ المعارف: ۴۰۶.

۲ . تنقیح المقال: ۱ / ۱۴۹.

۳ . الإرشاد: ۲ / ۹۸؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۲۳؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۴.

۴ . الدرّ النظیم: ۵۵۱.

عمرو بن حجاج زبیدی؛ پدر همسر هانی بن عروه است. او از سران لشکر عمر سعد بود که در کربلا شط فرات را محاصره نمود و از رسیدن آب به خیمه های سیدالشهداء علیه السلام جلوگیری کرد.^۱

عمر بن سعد، عزرة بن قیس را احضار نمود و به او فرمان داد تا به نمایندگی پیامی را به امام حسین علیه السلام برساند.

وی در پاسخ گفت: من برای او نامه نوشتم و امضا کردم و با این حال، توان دیدن و رو به رو شدن با او را ندارم.^۲

گروه های نویسنده دعوت نامه به امام حسین

با عنایت به آن چه گفته شد، کسانی که برای سیدالشهداء علیه السلام نامه نوشته اند سه دسته بوده اند:

۱ . شیعیان خالص که در اقلیت بودند؛

۲ . خوارجی که در کوفه زندگی می کردند؛

۳ . عمال و پیروان بنو امیه.

در این میان، برخی از شیعیان حقیقی آن حضرت وظیفه داشتند تا نامه ها را به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برسانند و یا به صورت حضوری از آن حضرت دعوت کنند. اسامی آنان تا آن جا که یافتیم، عبارت است از:

عبدالله بن مسمع الهمدانی،

عبدالله بن وال سهمی،

قیس بن مسهر صیداوی،

عمارة بن عبدالله سلولی،

هانی بن هانی سبعی،

سعید بن عبدالله حنفی و

عبدالرحمان بن عبدالله ارجی.

سعید بن عبدالله حنفی، به همراه عابس شاکری و حبیب بن مظاهر در خانه مختار ثقفی با حضرت مسلم علیه السلام، بیعت کردند و هر سه تن در کربلا در رکاب همایونی امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.^۳

عبدالرحمان ارجی نیز جزء شهدای کربلاست.^۴

۱ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۱۲ .

۲ . همان: ۴ / ۳۱۰؛ الإرشاد: ۲ / ۸۴ .

۳ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۱۸؛ الفتوح: ۵ / ۱۰۹؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۱ .

۴ . أبصار العين فی انصار الحسين علیه السلام: ۷۸ .

پیش تر اشاره شد که قیس بن مسهر، حامل نامه امام حسین علیه السلام به اهل کوفه بود. وی دست گیر شد و چنان که ذکر شد، ایشان نیز به شهادت رسید.

عبدالله بن وال از کسانی بود که با حضرت سیدالشهداء علیه السلام دیدار داشت و نامه ها را نزد آن حضرت می برد. او به همراه سلیمان بن صرد خزاعی پس از واقعه کربلا به شهادت رسید.^۱

نقش سلیمان بن صرد که بزرگان اشراف و شخصیت ها را در منزل خود دعوت کرد و با آنان اتمام حجّت نمود که اگر نمی توانید یا قصد ندارید امام حسین علیه السلام را یاری کنید، دعوتش ننمایید، جالب توجه است.

حبیب بن مظاهر نیز از جمله امضا کنندگان نامه و همراهان سلیمان بن صرد است. از او نیز در داستان حضرت مسلم علیه السلام خبری نیست؛ ولی بعد از مدت کوتاهی وارد کربلا می شود و در لشکر امام حسین به شهادت می رسد.

گفتنی است که شخصیت ها و بزرگان از دعوت کنندگان که می خواستند در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشند؛ نه در جریان حضرت مسلم که قبل از واقعه کربلا بوده، خبری از آنان است و نه در حادثه کربلا! به راستی چرا مسلم بن عوسجه که مأمور خرید اسلحه و جمع آوری پول برای حضرت مسلم بوده است، يك باره ناپدید می شود؟

چرا حضرت مسلم تنها می ماند؟

از طرفی، همین شیعیان خالص مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه، پس از مدتی، در روز ششم و یا هفتم محرم، خود را با زحمات فراوان به کربلا می رسانند.

از سوی دیگر، جمع فراوانی از کسانی که نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند و آن حضرت را دعوت کردند، جزء سرلشکران و فرماندهان نظامی لشکر عمر سعد بودند. حال چرا این گونه بوده است؟

برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه

اکنون برای دست یابی به این مطلب مهم و پاسخ به پرسش های مطرح شده، يك بار دیگر وضعیت شهر کوفه را با ورود والی جدید؛ یعنی ابن زیاد بررسی می نمایم.

تهدید

ابن زیاد بنا بر حکمی که از جانب معاویه داشت و توسط یزید ابلاغ شده بود، وارد شهر کوفه شد. کارهایی را در کوفه به اجرا گذارد و ماجراهای فراوانی پیش آورد. وی در نخستین خطبه اش در مسجد به مردم گفت:

۱ . الکامل فی التاریخ: ۴ / ۱۸۴.

أما بعد، فإن أمير المؤمنين ولآبي مصركم، وثمركم وفينكم، وأمري بإنصاف مظلومكم وإعطاء محرومكم وبالإحسان إلى سامعكم ومطيعكم وبالشدّة على مريبكم، فأنا لمطيعكم كالوالد البرّ الشفيق وسيفي وسوطي على من ترك أمري وخالف عهدي، فليبق امرؤ على نفسه؛^١

يزيد سرپرستی شهر شما را به من سپرده و به من دستور داده با مظلومان منصف باشم و به محرومان بخشش کنم و با کسانی که اطاعت و حرف شنوی دارند همانند پدری نیکوکار و مهربان باشم. اما کسانی که مخالفت می کنند و عهد و پیمان را می شکنند، با تازیانه و شمشیر جوابشان را خواهم داد. در این سخنران، هم به موافقان وعده داده شد و هم به کسانی که مخالفت می کنند، هشدار و تهدید صورت گرفت.

وی در نخستین اقدام خود، مردم را تهدید کرد و دستور داد تمام قبایل، شخصیت ها و اشراف شهر کوفه، تک تک شناسایی شوند و به مرور آنان را به حضور طلبید و پس از شناسایی و معرفی، از آنان تعهد گرفت تا از او اطاعت کنند. وی درباره کسانی که به حضورش نمی آمدند، این گونه گفت:

فمن لم يفعل برئت منه الذمّة وحلال لنا دمه وماله، وأیما عریف وجد في عرافته من بغية أمير المؤمنين أحد لم يرفعه الينا صلب على باب داره؛^٢

اگر کسی نیاید و وفاداری اش را ثابت نکند، ریختن خون او و مصادره اموالش برای ما حلال شمرده می شود.

هر شخصیتی، از هر قبیله ای که باشد اطاعت نکند، او در همان قبیله به قتل خواهد رسید و در مقابل منزلش به دار کشیده خواهد شد!

شایعه پراکنی

ابن زیاد در اقدامی دیگر، دستور داد که عده ای در داخل شهر کوفه، شایعاتی پخش کنند و مردم را از لشکر یزید و کسانی که از شام اعزام می شوند، بترسانند و آنان را به پراکنده شدن و پراکنده کردن یکدیگر از اطراف حضرت مسلم علیه السلام وادار کنند.^٣

در این شرایط، حضرت مسلم علیه السلام از خانه مختار به منزل هانی بن عروه منتقل شد.

کثیر بن شهاب حارثی از جمله شایعه پراکنان است که در دست گیری حجر بن عدی دست داشته و در زمان معاویه والی شهر ری نیز بوده است.^٤

١ . مقاتل الطالبین: ٦٤؛ الکامل فی التاریخ: ٤ / ٢٤؛ تاریخ الطبری: ٤ / ٢٦٧.

٢ . الإرشاد: ٢ / ٤٥؛ الکامل فی التاریخ: ٤ / ٢٥؛ تاریخ الطبری: ٤ / ٢٦٧.

٣ . الإرشاد: ٢ / ٥٢ — ٥٣؛ الکامل فی التاریخ: ٤ / ٣١؛ تاریخ الطبری: ٤ / ٢٧٦.

٤ . همان منابع.

این شایعات تا حدی در میان مردم اثر گذارده بوده به گونه ای که مورخان می نویسند: مردم هم دیگر را می ترساندند و وحشت زده به یکدیگر از سپاه اعزامی شام، خبر می دادند.^۱

عزل و نصب سران قبایل

بیشتر مردم کوفه اهل قبیله ها بودند؛ از این رو حضرت مسلم علیه السلام برای هر قبیله ای رئیسی برگزیده بود. ابن زیاد در اقدامی دیگر آن سران را عزل کرد و از هواداران خود، سران را برای قبیله ها مشخص نمود. در میان هر قبیله ای رابطی بین آن قبیله و والیان حکومت قرار داده شد.

در زمان های گذشته، برای هر شهری و محله های آن، افراد سرشناسی را معین می کردند که مشکلات مردم را حل کنند و گرفتاری های افراد را برطرف نمایند و یا اگر از طرف دولت هدایا و حقوقی در میان مردم تقسیم می شد، به واسطه این افراد صورت می گرفت و اموال به دست مردم می رسید.

افراد قبیله زیر نظر این شخص بودند که به او «عریف» یا «عریف» گفته می شود و جمع آن «العرفاء» است. این کلمه در روایات هم آمده است. در روایتی می خوانیم:

حملة القرآن عرفاء أهل الجنة.^۲

کلمه «عرفاء» به معنای رؤسا، تفسیر شده است. بنابراین، معنای روایت این گونه می شود که اهل قرآن، بزرگان و محترمان بهشت هستند.

ابن زیاد عرفاء کوفه را شناسایی کرد و به جای آنان اشخاص دیگری را گمارد و دستورات لازم را به آنان رسانید. وی فرمان داد که آنان مواظب تک تک افراد قبیله خود باشند. این عرفاء شامل:

یکم: عباس بن جعدده جدلی که حضرت مسلم علیه السلام وی را به ریاست همه قبایلی گمارده بود که از حجاز و مدینه منوره به شهر کوفه هجرت کرده و مقیم شده بودند. ابن زیاد وی را برکنار کرد و به جای او، عمرو بن حرث را به ریاست این قبایل گمارد.

دوم: ابو ثامه صائدی را که او نیز رئیس قبائلی چون تمیم و همدان بود، عزل کرد و به جای او خالد بن عرفظه را منصوب نمود.

سوم: رئیس قبیله های ربیع، بکر و کینده، عبیدالله بن عمرو بن عزیز کنندی بود که وی را عزل و قیس بن ولید بن عبد شمس را به جای وی منصوب کرد.

چهارم: مسلم بن عوسجه سرکرده قبایل معروفی چون بنی اسد، مذحج و قبایل دیگر را برکنار کرد و به جای او ابو برده، فرزند ابوموسی اشعری را گماشت. ابو برده کسی بود که در داستان حجر بن عدی رحمة الله علیه جزء امضا کنندگان سند جواز قتل بود.

۱ . الإرشاد: ۲ / ۵۴؛ بحار الانوار: ۴۴ / ۳۵۰؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۷۷.

۲ . الکافی: ۲ / ۶۰۶؛ سنن دارمی: ۲ / ۴۷۰؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۱۶۱؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۵۸۰؛ شماره ۳۷۵۹؛ کتر العمال: ۱ / ۵۱۴؛ شماره ۲۲۸۹؛

تاریخ مدینه دمشق: ۶۹ / ۲۰۵.

ارسال جاسوس

ابن زیاد در برنامه دیگری، جاسوس هایی را در میان مردم پراکنده نمود که در مسجد و غیر مسجد با مردم ارتباط داشتند و اخبار را برای ابن زیاد گزارش می کردند.

آن گاه که حضرت مسلم علیه السلام به طور مخفیانه از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل شد و بنا براین بود که فردی متوجه این امر نشود، معقل غلام ابن زیاد مأموریت یافت تا با سه هزار درهم به سراغ مسلم بن عوسجه که برای حضرت مسلم پول جمع آوری می کرد برود. او توانست با شیعه نشان دادن خود و با دادن آن پول به مسلم بن عوسجه، اعتماد او را جلب کرده، او را فریب دهد تا محل اقامت حضرت مسلم علیه السلام را که در خانه هانی بود، پیدا کند. این جریان در همه کتاب های تاریخی آمده است.^۱

نظارت شدید

یکی دیگر از کارهای بسیار مهمی که ابن زیاد انجام داد، محاصره شهر کوفه بود. وی دستور داد تمام مسیرهایی که به این شهر منتهی می شود، به شدت نظارت شوند. نظارت و مراقبت شدید ورودی ها و خروجی های شهر در قضیه قیس بن مسهر و کیفیت دست گیری او مشخص است.

یزید از ابتدا در نامه ای که به ابن زیاد نوشت، چنین دستور داد:

وخذ علی التهمة؛^۲

به هر کس که بدگمان شدی و به صرف احتمال، او را دست گیر کن!

این نظارت به گونه ای شدید بوده که وقتی برخی از کوفیان به سیدالشهداء علیه السلام در بین راه برمی خوردند و درباره اوضاع کوفه سخن می گفتند، آنان به حضرت می گفتند:

لا والله ما ندری، غیر آنا لا نستطیع أن نلج ولا نخرج؛^۳

به خدا سوگند! نظارت به قدری شدید است که نه می توانیم داخل شهر کوفه بشویم و نه می توانیم از شهر خارج شویم.

ابن زیاد در راستای این نظارت شدید، حصین بن نمیر را به ریاست پلیس شهر کوفه برگزید.^۴ وی دستور داد که تک تک خانه های کوفه را زیر نظر بگیرند. ابن زیاد در فرمانی به او گفت:

۱ . ر.ک: الإرشاد: ۴ / ۴۵؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۲۷۰؛ تهذیب الکمال: ۶ / ۴۲۴؛ الأخبار الطوال: ۲۳۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۷؛ البداية والنهاية: ۸ /

۱۶۴؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۲۵؛ الاصابة: ۲ / ۷۰؛ تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۰۲ و منابع دیگر.

۲ . تاریخ الطبری: ۴ / ۲۸۶؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق: ۱۸ / ۳۰۷؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۳۶.

۳ . الإرشاد: ۲ / ۷۲؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۵.

۴ . در برخی از کتاب ها آمده است: سمرة بن جندب به این سمت منصوب شد. همان سمره که از روز نخست با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته است. البته بعضی می گویند او در آن تاریخ مرده بوده است.

وقد سلّطك على دور أهل الكوفة؛^۱

من تو را بر خانه های مردم کوفه مسلط کردم.

نمونه ای از نظارت شدید در جریان عبدالله بن یقطر به چشم می خورد. درباره او گفته اند: رضیع الحسین؛ او با امام حسین علیه السلام، هم شیر بوده است.^۲

البته ناگفته نماند که برحسب روایات، حضرت سیدالشهداء علیه السلام از سینه هیچ زنی شیر نخورده است. پس این که به این شخص «رضیع الحسین» گفته اند از آن روی است که پدر عبدالله، خادم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده و مادرش میمونه در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می کرد. وی سه روز پیش از ولادت سیدالشهداء علیه السلام به دنیا آمده و چون میمونه خدمتکار منزل امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، بعد از ولادت سیدالشهداء علیه السلام هم آن حضرت را و هم فرزند خودش را بغل می گرفت و هم زمان هم از فرزند خودش و هم از سیدالشهداء علیه السلام نگهداری می کرد و چون حضرت به همراه عبدالله در دامان این خانم بودند، مجازاً به او «رضیع الحسین» می گویند. گویا این جریان، احترام و شرافتی برای عبدالله بن یقطر به همراه داشته است.

حال، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، عبدالله بن یقطر را به سوی مردم کوفه فرستادند؛ اما با نظارت شدیدی که در اطراف کوفه بود، او را همانند قیس بن مسهر دست گیر کردند و نزد ابن زیاد بردند و به دستور ابن زیاد او را از بالای دارالاماره به زیر انداختند.^۳

عبدالله از بالای دارالاماره سقوط نمود و استخوان هایش خرد گردید؛ اما هنوز رمقی در بدن داشت که نانجیبی به نام عبدالملک بن عمیر لخمی که از قاضیان شهر کوفه بود، پیش آمد و سر این بزرگوار را برید. وقتی از این کار وی انتقاد کردند، گفت: أردتُ أن اریحهُ؛ می خواستم او را راحت کنم!^۴

آری، به جای این که به او رسیدگی و معالجه ای کند و خدمتی نماید، ذبحش می کند!

قتل و کشتار

از دیگر برنامه های ابن زیاد در شهر کوفه، به شهادت رساندن بزرگان شیعیان واقعی و موالیان حقیقی اهل بیت علیهم السلام بود. او همانند پدرش زیاد بن ابیه، این برنامه را اجرا کرد. از میان کسانی که به دستور ابن زیاد به شهادت رسیده اند افراد زیر را می توان نام برد:

۱ . الإرشاد: ۲ / ۵۷؛ مقاتل الطالبيين: ۶۸؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۷۹.

۲ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۵۹؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۹۳؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام من طبقات ابن سعد: ۷۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۰۳، شماره ۲۸۰۳؛ المنتظم: ۵ / ۳۴۰ و منابع دیگر.

۳ . مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۳۲؛ بحار الأنوار: ۴ / ۳۴۳.

۴ . الإرشاد: ۲ / ۷۱؛ تاریخ الطبری: ۵ / ۳۰۰؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۴۳.

۱. میثم تمار

میثم تمار از کسانی است که به دست ابن زیاد به شهادت رسیده است.

جریان میثم و این که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام کیفیت شهادتش را به او خبر داده بودند، از وقایع جالب، عجیب و شنیدنی است. نوشته اند: حبیب بن مظاهر از کیفیت شهادت میثم باخبر بوده و عجیب تر این که رشید هجری نیز از احوال هر دو نفر اطلاع داشته است.

در کتاب رجال کشی آمده است:

روزی حبیب بن مظاهر و میثم تمار با هم ملاقات می نمایند و به یکدیگر از اتفاقاتی که برایشان در آینده پیش می آید، خبر می دهند. میثم به حبیب می گوید: تو را به این کیفیت به شهادت می رسانند.

حبیب هم به میثم می گوید: تو را به این صورت شهید می کنند.

وقتی این دو نفر از هم جدا می شوند، رشید هجری می رسد و از مردم می پرسد: این دو نفری که با هم صحبت می کردند، کجا رفتند؟

گفتند: این دو نفر حرف های عجیبی می زدند.

پرسید: چه می گفتند؟

آنانی که حرف آن دو را شنیده بودند، به رشید منتقل کردند.

رشید به آنان گفت: این دو نفر قسمتی از واقعه را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، نگفته اند و میثم این قسمت را فراموش کرده که برای آوردن سر حبیب به کوفه، فلان مقدار درهم جایزه قرار می دهند.^۱

آری، چنین افرادی در کوفه وجود داشتند؛ اما تعدادشان به تعداد انگشتان دو دست هم نمی رسد. افرادی که اسراری این گونه را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده اند و برای هم دیگر نقل کرده و به هم بشارت داده اند.

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمار می نویسد:

میثم در سال آخر عمرش به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت ام سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت. وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه گفت:

إِنَّكَ سَتَفَلْتُ وَتُخْرَجُ تَائِرًا بَدْمَ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ؛^۲

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت.

۱. رجال کشی: ۱ / ۲۹۲ - ۲۹۳.

۲. الإرشاد: ۱ / ۳۲۴؛ الغارات: ۲ و ۷۹۷؛ الإصابه: ۶ / ۲۵۰.

و همین سخن به واقعیت پیوست. میثم به شهادت رسید و مختار تا پس از واقعه کربلا در زندان بود.

۲ . عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی

با توجه به مطالب گذشته، معلوم می شود که شخصیت هایی در کوفه زندانی بودند. از جمله آنان عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی است که او را به قتل رساندند.

در شرح حال عبیدالله بن عمرو می نویسند:

كان فارساً شجاعاً كوفياً من الشيعة، وشهد مع أمير المؤمنين علي عليه السلام مشاهدة كلها، وكان من الذين بايعوا مسلماً ويأخذ البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام هو ومسلم بن عوسجة؛^۱

او سوارکاری شجاع و از شیعیان کوفه بود و در همه جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام ملازم رکاب آن حضرت بود. او از کسانی بود که در کوفه، با مسلم بیعت نمود. وی برای سیدالشهداء علیه السلام به همراه مسلم بن عوسجه از مردم بیعت می گرفت.

پیش تر گذشت که نعمان بن بشیر (والی کوفه) طبق نقشه، پیروان حضرت مسلم علیه السلام را آزاد گذاشت و این افراد به صورت علنی به فعالیت مشغول شدند تا این که پس از نعمان و در زمان سرپرستی ابن زیاد، حصین بن نمیر رئیس پلیس کوفه، عبیدالله کندی را دست گیر و به نزد ابن زیاد برد. به او گفتند: تو رئیس قبیله «کنده» و «ریعه» هستی؟

گفت: آری.

ابن زیاد فرمان داد که او را به قتل برسانند.^۲

۳ . عبیدالله بن حارث بن نوفل همدانی

عبیدالله بن حارث همدانی از شیعیان است که به دستور ابن زیاد به شهادت رسید. او از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود و در جنگ صفین در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته است. نقش او را در کوفه این گونه نگاشته اند:

كان يأخذ البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام؛

او از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.

کثیر بن شهاب او را دست گیر و نزد ابن زیاد برد و از او سؤالاتی کردند، از جمله این که آیا با مسلم بیعت

کرده ای یا خیر؟

گفت: آری!

۱ . تاریخ کوفه: ۳۳۲.

۲ . همان.

— برای حسین بیعت جمع می کردی؟

گفت: آری!

ابن زیاد دستور داد او را در مقابل چشمان قبیله اش گردن بزنند!^۱
با توجه به این اختناق ها، شدت برخورد و نظارت ها آن گاه که رئیس قبیله ای را در برابر دیدگان افراد آن قبیله گردن بزنند و به قتل برسانند، آیا آن قبیله دیگر انگیزه ای برای حرکت کردن خواهند داشت؟
آری، این شیوه را خالد بن ولید نیز با مالک بن نویره و قبیله او انجام داد.

۴ . عبدالاعلی بن یزید کلبی علیمی

از افراد دیگری که در شهر کوفه به دست ابن زیاد به شهادت رسید، عبدالاعلی کلبی است. در توصیف او می نویسند:

كان فارساً شجاعاً قارئاً، من الشيعة، كوفياً، وكان هو وحبيب بن مظاهر الأسدي يأخذان البيعة من أهل الكوفة للحسين عليه السلام؛^۲

او تک سوار شجاع و قاری قرآن از شیعیان کوفه بود. کسی که به همراه حبیب بن مظاهر، از اهل کوفه برای سیدالشهداء علیه السلام بیعت می گرفتند.

کثیر بن شهاب او را دست گیر کرد. وقتی حضرت مسلم علیه السلام را شهید کردند، ابن زیاد، عبدالاعلی را احضار و دستور قتل او را صادر نمود.

۵ . عباس بن جعدہ جدلی

از جمله شخصیت هایی که حضرت مسلم علیه السلام در کوفه به ریاست چند قبیله منصوب نموده بود، عباس بن جعدہ است. تاریخ نگاران در شرح حال او می نویسند:

كان من الشيعة الذين بايعوا مسلم بن عقيل رضي الله عنه في الكوفة ومن المخلصين في الولاة لأهل البيت عليهم السلام، وكان يأخذ البيعة من الناس للحسين بن علي عليهما السلام؛^۳

او از شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و جزء ارادتمندان واقعی اهل بیت علیهم السلام بود. او از مردم برای حسین بن علی علیهما السلام، بیعت می گرفت.

عباس جدلی توسط محمد بن اشعث کندی که از خوارج و فرماندهان لشکر عمر بن سعد در کربلا بود، دست گیر شد و پس از شهادت حضرت مسلم علیه السلام، او را نیز به دستور ابن زیاد به شهادت رساندند.^۴

۱ . همان.

۲ . همان: ۳۳۴.

۳ . همان.

۴ . همان: ۳۳۵.

۶. عمارة بن صلخب اُزدی

شخصیتی دیگر از شیعیان کوفه، عماره اُزدی بود. او مردی شجاع و از بیعت کنندگان با جناب مسلم علیه السلام به شمار می رفت و از مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.

محمد بن اشعث او را دست گیر کرد. ابن زیاد فرمان داد تا او را در جلوی چشم اهل قبیله اش به قتل برسانند.^۱

زندانی کردن شیعیان

یکی دیگر از اقدامات ابن زیاد در کوفه، زندانی کردن شیعیان بود. در میان زندانیان افرادی چون مختار، حارث اعور همدانی، سلیمان بن صُرد و همراهان او از جمله مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد بودند. در این اسامی دقت کنید! طبری می نویسد: ابن زیاد در نامه ای به یزید نوشت:

وما ترکت لکم ذا ظنة أخافه علیکم إلا وهو فی سجنکم؛^۲

کسی را که احتمال می دادم بر ضد شما حرکتی بکند و قیامی صورت دهد، باقی نگذاشتم، مگر این که در زندان شما به سر می برد.

با تمام این اوصاف، روشن می شود که بزرگان شیعیان کجا بودند و چه شدند. آیا با این وجود، می توان ادعا کرد و گفت که سران شیعیان، خود در قتل سیدالشهداء علیه السلام شریک بودند یا آن که خود شیعیان از آن حضرت دعوت کردند و بعد آن بزرگوار را به قتل رساندند؟

آری، ابن زیاد، والی بصره، بنا به دستور معاویه با حفظ سمت قبلی والی کوفه شد. وی بعد از واقعه کربلا به سوی شام حرکت کرد. پس از گذشت چهار یا پنج سال از حادثه کربلا گروهی به رهبری سلیمان بن صرد ظاهر شدند و حصین بن نمیر، ابن زیاد و یارانش را به قتل رساندند. نوشته اند: ابن زیاد در همان واقعه این گونه اظهار کرد:

كنت أقول: ليتني كنت أخرجت أهل السجن فضربت أعناقهم؛^۳

همیشه می گفتم: ای کاش در آن زمان زندانیان را از زندان بیرون می آوردم و گردن می زدم.

به راستی ابن زیاد آرزوی مرگ چه کسانی را داشت؟

آری، همان افرادی که در زندان بودند، اکنون به عنوان انتقام و خون خواهی شهدای کربلا و عاشورا قیام کرده اند و ابن زیاد مأمور بود با آنان بجنگد.

ابن زیاد عده ای از زندانیان را به قتل رسانده، برخی از آنان را آزاد کرد و افرادی را نیز که فرار کرده بودند، تعقیب کرد. او پس از گذشت چند سال که سلیمان بن صرد، مختار ثقفی و دیگران به جنگ با اهل شام و قاتلان سیدالشهداء علیه السلام رفته اند، آرزو می کرد که ای کاش این زندانیان را در همان زندان می کشت.

۱. همان.

۲. تاریخ الطبری: ۴ / ۳۸۷؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۱۳۱.

۳. تاریخ الطبری: ۴ / ۴۰۳؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۱۴۱.

بدین وسیله، چند سال پس از واقعه عاشورا، ابن زیاد و یارانش به قتل رسیدند و عده ای را نیز خود مختار به قتل رسانید.

نگاهی به شخصیت سلیمان بن صُرد از دیدگاه اهل سنت

سلیمان شخصیت والایی نزد اهل سنت دارد؛ چرا که وی را در زمره صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله می دانند. آنان در کتاب هایی که به شرح حال صحابه رسول الله پرداخته اند، از سلیمان به بزرگی یاد کرده و از وی بسیار تجلیل می کنند که به برخی از این تجلیل ها اشاره می کنیم:

ذهبی درباره او می نویسد:

کان دیناً عابداً؛^۲

او فردی صالح، متدین و عابد بود.

ابن اثیر، ابن عبدالبر، ابن حجر و دیگران نیز درباره وی می نویسند:

کان خیراً فاضلاً له دین و عباداً؛^۳

وی شخص نیکوکار، بافضیلت، متدین و عابد بود.

ابن کثیر نیز از وی تعبیر به «صحابی جلیل» نموده است و در وصف وی می نویسد:

وقد کان سلیمان بن صرد الخزرجی صحابياً جلیلاً نبیلاً عابداً زاهداً.^۴

ابن سعد، ابن اثیر و دیگران نیز به جایگاه رفیع وی در میان قومش پرداخته و می گویند:

کانت له سن عالیة وشرفٌ فی قومه.^۵

وی در زمره اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده^۶ و از جمله کسانی است که در جنگ جمل^۷ و صفین^۸ در رکاب آن حضرت شرکت کرده است.

تاریخ نگاران اهل سنت در ادامه می نویسند:

او به همراه حبیب بن مظاهر از شیعیان بزرگ کوفه نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشته و او را به کوفه

دعوت کردند.

۱. الثقات (ابن حبان): ۳ / ۱۶۰؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۲۱۵؛ مشاهیر علماء الأمصار: ۸۱؛ اکمال الکمال: ۲ / ۱۶۳؛ الجرح والتعديل: ۴ / ۱۲۳؛ الإصابه: ۱ /

۵۷۱ و ۲ / ۱۴۴؛ المنتخب من ذیل المذیل: ۲۶ و منابع دیگر.

۲. سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۵.

۳. اسد الغابه: ۲ / ۳۵۱؛ الاستیعاب: ۲ / ۶۵۰؛ الإصابه: ۳ / ۱۴۴؛ العقد الثمین: ۴ / ۲۳۸.

۴. البدایة والنهاية: ۸ / ۲۸۰.

۵. الطبقات الکبری: ۴ / ۲۹۲؛ اسد الغابه: ۲ / ۳۵۱؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۲۱۵؛ تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۷۵ و منابع دیگر.

۶. التاريخ الكبير: ۴ / ۱؛ الأخبار الطوال: ۱۸۵ و ۱۸۶.

۷. الطبقات الکبری: ۴ / ۲۹۲.

۸. همان و ۶ / ۲۵؛ الاستیعاب: ۲ / ۶۵۰؛ الإصابه: ۳ / ۱۴۴؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۲۱۵؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۵؛ تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۷۵.

تا به این جا کلمات مورخان و تاریخ نگاران اهل سنت درباره وی متحد است؛ اما از این پس؛ یعنی از زمان نوشتن نامه به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و رسیدن جواب نامه به وی، تا زمانی که به قصد انتقام از قاتلین حضرت سیدالشهداء علیه السلام و در زمره توأین قیام می نماید، سخنان درباره وی و این که چرا به یاری اباعبدالله علیه السلام نپرداخت و در این مدت کجا بوده مختلف است که ما به پاره ای از این اظهار نظرهای مختلف می پردازیم:

برخی می گویند: «ترك القتال معه»^۱؛

برخی دیگر می گویند: «تخلّوا عنه»^۲؛

عده ای دیگر می نویسند: «عجز عن نصره»^۳؛

مورخان دیگر می نگارند: «تخلف عنه ثم ندم»^۴؛

برخی دیگر می نویسند: «أمسك عنه ولم يقاتل معه»^۵؛

تاریخ نگاران دیگر نیز می گویند: «اعتزله ولم يكن معه فلما قتل الحسين ندم»^۶؛

برخی به نامه ای که برای حضرت سیدالشهداء نوشته است اشاره ای نکرده و به علت عدم یاری امام حسین علیه السلام نپرداخته اند.^۷

و در آخر نیز برخی در اتفاقات سال ۶۵ هجری به شرح حال سلیمان بن صرد نپرداخته اند.^۸

در این میان، این که می گویند از نصرت و یاری حضرت عاجز شد، ظهور در این دارد که نبودن وی در کربلا اختیاری نبوده است؛ از این رو چرا گفته می شود که «ندم»؛ وی پشیمان شد!

این اضطراب در کلمات بزرگان عامه دلالت دارد بر این که آنان حقیقت را نمی خواهند بازگو کنند.

آری، این شیطنت هایی است که برخی از دانشمندان اهل سنت داشته اند؛ چرا که نمی خواهند به زندانی بودن چنین فردی با توجه به صحابی بودن وی و جلالت قدرش تصریح کنند. از این رو در تنقیح المقال آمده است:

ولم يكن له سبيلٌ الى نصر الحسين عليه السلام لأنهم مقيدون بالحبس؛^۹

راهی برای سلیمان و همراهان وی برای یاری حسین علیه السلام وجود نداشت؛ چرا که وی و همراهانش در زندان گرفتار بودند.

۱ . الاستيعاب: ۲ / ۶۵۰؛ اسد الغابه: ۲ / ۳۵۱؛ تاریخ بغداد: ۱ / ۲۱۶.

۲ . البداية والنهاية: ۸ / ۲۸۰؛ العقد الثمين: ۴ / ۲۳۸.

۳ . سير أعلام النبلاء: ۳ / ۳۹۵؛

۴ . الإصابه: ۳ / ۱۴۴.

۵ . الطبقات الكبرى: ۴ / ۲۹۲؛

۶ . همان: ۶ / ۲۵؛

۷ . تهذيب الاسماء واللغات: ۱ / ۲۳۴، شماره ۲۳۲.

۸ . ر.ك: المختصر في اخبار البشر: سال ۶۵ هجری.

۹ . تنقيح المقال: ۲ / ۶۳.

و حتی می خواهند وانمود کنند که گناهی از او سر زده و او پس از پشیمان شدن، به جنگ پرداخته است. آنان برای اشاره به همین معنا می نویسند:

كان ديناً عابداً خرج في جيش تابوا إلى الله من خذلانهم الحسين الشهيد، وساروا للطلب بدمه، وسَمَّوا جيش التَّوَّابِينَ؛^۱

او مردی دیندار و عابد بود و به دلیل کوتاهی اش در مورد حسین علیه السلام با لشکری که به سوی خدا توبه کرده بودند، به خون خواهی حسین شهید علیه السلام قیام کرد و نام آن لشکر به توّابین (توبه کنندگان) معروف شد.

این لشکر همان لشکری است که با سپاه شام رو به رو شدند و بزرگان لشکر ابن زیاد و شخصیت هایی که کوفه آن روز را اداره می کردند و به شام رفته بودند را در حمله ای به قتل رساندند. گفتنی است که ماجرای توّابین، خود تاریخی جداگانه دارد.

تعقیب فراریان

پس از این که ابن زیاد عدّه ای از همراهان حضرت مسلم علیه السلام را به شهادت رسانید، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و برخی دیگر را تحت تعقیب قرار داد؛ ولی نتوانست دست گیرشان کند.

کوفه در کنترل ابن زیاد

با این اقدامات، شهر کوفه به طور کامل تحت تسلط و قدرت ابن زیاد قرار گرفت و این در حالی بود که سیدالشهداء علیه السلام نیز در کربلا به سر می بردند.

در چنین زمانی و پس از اجرای این برنامه ها، ابن زیاد بر فراز منبر قرار گرفت و خطاب به مردم گفت:

أيها الناس! إنكم قد بلوتم آل سفیان، فوجدتموهم علی ما تحبون، وهذا یزید، قد عرفتموه، أن حسن السيرة، محمود الطريقة، محسن إلى الرعيّة، متعاهد النغور، يعطي العطاء في حقّه؛^۲

ای مردم! شما آل ابوسفیان را امتحان کردید و می شناسید. پس آن طور دوست دارید یافته اید و راه های شما امن شده است...

یزید پس از معاویه بهترین بندگان و بی نیاز کننده شما در اموال و روزی دنیاست! او به من دستور داده که رزق شما را تا صد درهم و یا صد دینار از بیت المال افزایش دهم و این پول را برایتان نگه دارم. به من دستور داده تا شما را از کوفه به جنگ دشمنش روانه کنم. پس گوش فرا دهید و اطاعت کنید.

ابن زیاد در جایی دیگر می گوید:

۱ . تاریخ الاسلام: ۳ / ۳۹۵.

۲ . الفتوح: ۵ / ۸۹.

فلا يبقين رجلاً من العرفاء والمناكب والتجار والسكان إلا خرج فمسكر معي، فأَيما رجل وجدناه بعد يومنا هذا متخلفاً عن العسكر برئت منه الذمة؛^۱

از بزرگ و کوچک کسبه و دیگر مردم هیچ کس باقی نماند و همگی بایستی در لشکر با من همراه شوند و هر کس که از لشکر ما تخلف کند، ما نسبت به جان و مال او مسئولیتی نداریم.

نگارنده تاریخ حلب می افزاید:

وكان ابن زياد إذا وجه الرجل إلى قتال الحسين في الجمع الكثير يصلون إلى كربلاء... فبعث ابن زياد سويد بن عبدالرحمن المنقري في خيل إلى الكوفة، وأمره أن يطوف بها، فمن وجده قد تخلف، أتاه به؛^۲

پس از آن که مردم را به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام متوجه نمود، مأموران را به کوجه ها و محله ها فرستاد تا جست و جو کنند تا اگر کسی را یافتند که از حکم او سرپیچی نموده است دست گیر کرده، نزد او بیاورند.

بدین ترتیب، پس از این که تهدیدها عملی شد و مأموران به جست و جو پرداختند، شهر کوفه به دل خواه ابن زیاد درآمد. او همه را به جز کسانی که در زندان ها بودند و یا به گونه ای از شهر خارج و در نخلستان ها پناه گرفته بودند به سوی کربلا حرکت داد.

وی همه مردم را به سرکردگی عمر بن سعد از کوفه به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام حرکت داد به طوری که کسی در کوفه باقی نماند؛ از این رو کسانی که می خواستند خود را به اردوگاه امام حسین علیه السلام برسانند، ناگزیر از تنها راهی که ابن زیاد آن را برای رفتن لشکریان به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام در نظر گرفته بود حرکت کردند و در میان لشکریان ابن زیاد قرار گرفتند تا بتوانند به راحتی خود را به امام حسین علیه السلام برسانند. از این رو پس از رسیدن به کربلا، جمعی از آنان موفق به ملحق شدن به آن حضرت شدند.

پیوستگان به لشکر امام حسین

نام و مشخصات برخی از کسانی که برای پیوستن به سیدالشهداء علیه السلام و همراهی با ایشان از آن طریق استفاده کردند در تاریخ آمده است. این گروه در تاریکی شب به لشکر سیدالشهداء علیه السلام پیوستند. از همین جا می توان حدس زد که افراد دیگری نیز با همین قصد با لشکر عمر سعد همراه شده بودند، ولی موفق نشدند.

به یقین باید گفت که گروهی از مردم به قصد پیوستن به سیدالشهداء علیه السلام همراه لشکر عمر سعد به کربلا آمده بودند و همراهی آنان از روی ناچاری بوده است و از این میان جمعی از آنان توانستند خود را شبانه به لشکر حضرتش برسانند. این افراد از قبل هدایت شده بودند، نه این که شب یا روز عاشورا از ظلمت به نور منتقل گردند. البته حر بن یزید روز عاشورا به حق و نوراتیت رسید.

۱ . أنساب الاشراف: ۳ / ۱۷۸.

۲ . بغية الطلب في تاريخ حلب: ۶ / ۲۶۲۶ — ۲۶۲۷؛ بحار الأنوار: ۴ / ۳۸۵؛ الفتوح: ۵ / ۱۰۷؛ الأخبار الطوال: ۲۰۴.

یکی از کسانی که به ناچار با لشکر ابن سعد همراه شد و آن گاه به لشکر سعادتمند سیدالشهداء علیه السلام پیوست، قاسم بن حبيب بن ابی بشیر ازدی است.^۱ درباره او چنین نقل شده است:

كان القاسم فارساً من الشيعة الكوفيين، خرج مع ابن سعد، فلما صار في كربلاء، مال إلى الحسين عليه السلام... وقتل بين يديه؛^۲

قاسم بن حبيب اسب سواری از شیعیان کوفی بود که به همراه ابن سعد از کوفه خارج شد و آن گاه که به کربلا رسید، به سوی امام حسین علیه السلام میل نمود... و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

یکی دیگر از این سعادتمندان عمرو بن ضبیعة بن قیس الضبعی است.^۳ درباره او می نویسند:

كان عمرٌ فارساً مقداماً. خرج مع ابن سعد ثم دخل في انصار الحسين عليه السلام؛^۴

او تک سواری یگانه و پیش تاز بود. به همراه ابن سعد از کوفه خارج شد، سپس داخل در یاران امام حسین علیه السلام شد.

یکی دیگر از این نیک بختان حلاس بن عمرو ازدی راسی است. وی در زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام مسئول

اداره امنیت شهر کوفه بود. او به همراه برادرش نعمان در سپاه ابن سعد حاضر شد؛ سپس شبانه خود را به لشکر امام حسین علیه السلام رساند.^۵

از این سعادتمندان می توان پدر و فرزندی به نام مسعود بن حجّاج تیمی و عبدالرحمان را نام برد که هر دو به همین صورت در ابتدای امر با لشکر ابن سعد همراه شدند؛ ولی سرانجام به سوی لشکر امام حسین علیه السلام شتافتند و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند.^۶

فرماندهان سپاه اعزامی از کوفه

۱. عمر بن سعد، فرمانده کل

شناخت فرماندهان نظامی لشکر اعزامی ابن زیاد، بسیار اهمیت دارد؛ زیرا در رفع برخی شبهات نقش بزرگی دارد. فرمانده کل این سپاه عمر سعد بوده است.

پیش از پرداختن به این بحث، ذکر دو نکته جالب است:

۱. بنا بر نقل تاریخ نگاران، عمر سعد را فرمانده چهار هزار سرباز نمودند تا به فرماندهی او این لشکر به جنگ

دیلیم^۱ برود. در این زمینه در بسیاری از منابع تاریخی این گونه آمده است:

۱. المزار (ابن مشهدی): ۴۹۴.

۲. أبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: ۱۸۶.

۳. مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۳۲.

۴. سید بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال از وی به «عمر بن ضبیعة الضبعی» تعبیر کرده است؛ اقبال الاعمال: ۳ / ۷۸.

۵. أبصار العين في انصار الحسين: ۱۹۴.

۶. أبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: ۱۸۷.

۷. همان: ۱۹۳.

كانوا قد أعدوا للخروج معه إلى الري لقتال الديلم؛^٢

لشكر برای رفتن به سمت ری و جنگ با دیلم آماده شدند.

۲. عمر سعد از روز نخست هوادار بنو امیه بوده و هرگز ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام نداشته است. پیش تر گفتیم که وقتی نعمان بن بشیر در برخورد با حضرت مسلم علیه السلام و یارانش کوتاهی کرد، ابن سعد در نامه ای به یزید نوشت: «فکری بنما که کوفه از دست می رود».

۳. حضرت امیر علیه السلام زمانی که در کوفه بودند، از این که عمر بن سعد قاتل امام حسین علیه السلام خواهد شد خیر دادند.^۳

۲. حصین بن نمیر^۴

در منابع تاریخی، حصین بن نمیر به طور مختصر معرفی شده است. او اهل شهر حمص، یکی از شهرهای شام بوده است.^۵ مردم آن دیار ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام بوده اند^۶ و حصین بن نمیر هم پرورش یافته چنین شهری بوده است.

طبری می نویسد:

كان علي شرطة عبیدالله؛^۷

وی مسئول امنیت شهر کوفه بود و بر حومه کوفه و جاده های منتهی به شهر نظارت داشت.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، حصین در اجرای نظارت بر شهر، اشخاص متعددی را دست گیر نمود. برخی از جنایات وی به شرح زیر است:

او کسی است که حبیب بن مظاهر را در کربلا شهید کرد.^۸

وی نخستین فردی است که از جانب لشکر عمر سعد به طرف امام حسین علیه السلام و خیمه های ایشان تیراندازی کرد؛ چرا که او رئیس تیراندازهای لشکر بوده است.

۱. این نکته جای تحقیق دارد که آیا واقعاً در آن روزگار در ری از جنگ خبری بوده است، یا این فراخوان بهانه ای برای جمع کردن مردم و تشکیل لشکر بوده است؟

۲. الإصایة: ۲ / ۱۷۱؛ الأخبار الطوال: ۲۵۳؛ الفتوح: ۵ / ۸۵؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول علیهم السلام: ۴۰۰؛ تاریخ الاسلام: ۵ / ۲۵؛ لواعج الاشجان: ۱۰۵.

۳. الإستیعاب: ۱ / ۳۹۳ — ۳۹۴.

۴. در برخی منابع «حصین بن تمیم» آمده است؛ لکن به نظر ما «حصین بن نمیر» درست می باشد.

۵. الإصایة: ۲ / ۸۰؛ البدایة والنهایة: ۸ / ۲۳۹؛ الوافی بالوفیات: ۱۳ / ۵۶.

۶. معجم البلدان: ۲ / ۳۴۹، شماره ۳۹۱۴.

۷. تاریخ الطبری: ۴ / ۳۳۰. هم چنین ر.ك: الإرشاد: ۲ / ۶۹؛ مقتل الحسين علیه السلام (ابومخنف): ۱۳۲؛ مثير الاحزان: ۳۰.

۸. مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۲۵۲؛ مقتل الحسين علیه السلام (ابومخنف): ۱۴۳ — ۱۴۵؛ الفتوح: ۱۰۵ — ۱۰۸ و منابع دیگر.

او خبیثی است که سرهای مطهر اهل بیت علیهم السلام را در اختیار گرفت و از کربلا به سوی شام برد! یزید دستور داد سرها را نزد او حاضر کنند و از آنان درباره کیفیت قتل صاحبان سرها پرسید. وقتی حاضر شدند و سرها را مقابل یزید قرار دادند، او از آنان سؤالاتی کرد تا نوبت به حصین بن نمیر رسید. یزید از او پرسید: برای من تعریف کن و بگو حسین چگونه به قتل رسید؟

حصین اول امان خواست؛ سپس پاسخ داد:

إعلم — أيها الأمير! — أن الذي عقد الرايات ووضع الأموال وجيش الجيوش وأرسل الكتب وأوعد وواعد هو الذي قتله؛^۱

ای امیر! کسی که پرچم‌ها را برافراشت، اموال را در اختیار سپاه قرار داد و لشکریان را تجهیز کرد و در این زمینه نامه‌هایی ارسال کرد و وعده داد و تهدید کرد، کسی است که حسین را کشته است. یزید از این پاسخ خشمگین شد و جلسه را ترك و به درون خانه رفت. حصین بن نمیر کسی است که برای خارج کردن این زیر از خانه خدا و سرکوب نمودن او، منجنیق را نصب نمود تا خانه خدا را بکوبد و کعبه را ویران کند.

سراجم حصین بن نمیر بعد از گذشت پنج یا شش سال از حادثه کربلا به همراه عده‌ای دیگر از اهل شام و شخصیت‌هایی که همراه این زیاد بودند، به دست مختار و یارانش کشته شدند و به اسفل السافلین فرستاده شدند.^۲

۳ . شبث بن ربیع^۳

او از بزرگان خوارج و دشمنان شدید امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است. وی در حادثه کربلا فرماندهی هزار سرباز را به عهده داشت. او از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام بود.^۴ گفتنی است که خوارج تا پس از واقعه کربلا، همکاری نزدیکی با بنوأمیه بر ضد اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. آنان هم در شهادت امیرالمؤمنین، امام مجتبی علیهما السلام و هم در واقعه عاشورا با بنوأمیه همکاری کرده‌اند. البته بعدها به خاطر ریاست، دچار اختلاف‌های شدیدی شدند و کشمکش‌های عجیبی بین آنان رخ داده است.

۴ . حجار بن ابجر عجلی

حجار بن ابجر، از فرماندهان سپاه این زیاد است. او در کربلا فرمانده هزار سرباز بود و با شبث بن ربیع و افرادی دیگر، نامه دعوت برای امام حسین علیه السلام نوشتند و امضا کردند.^۵

۱ . نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام: ۷۰.

۲ . الأمل شیخ طوسی: ۲۴۲.

۳ . سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۱۵۰، شماره ۵۱.

۴ . الإرشاد: ۲ / ۹۸، الفتح: ۴ / ۳۲۳؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۶۲؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۴.

۵ . همان منابع.

حجّار پس از واقعه کربلا، در زمره بزرگانی بود که بر ضدّ مختار قیام کرد و در آخر سرکوب شد.^۱
وی به مانند پدرش نصرانی بوده است^۲ و پدر وی با همین دین از دنیا رفته است. ابن حجر به نقل از مرزبانی در این باره می نویسد:

أَنَّ ابْنَ ابْنِ مَاتِ عَلِيٍّ نَصْرَانِيَّةً فِي زَمَنِ عَلِيٍّ؛^۳

همانا ابجر در زمان علی علیه السلام بنا بر دین نصرانیت از دنیا رفت.

۵ . حر بن یزید ریاحی

حر بن یزید ریاحی، یکی دیگر از فرماندهان سپاه اعزامی ابن زیاد بود که هزار سرباز از او فرمان می بردند. البتّه داستان بازگشت او عبرتی برای اولین و آخرین مردم شد که چگونه سیدالشهداء علیه السلام و اهل بیت او را قبل از ورود به کربلا آزار داد و مزاحم ایشان شد و آن گاه که متوجّه شد، تغییر کرد و با اختیار خود رستگار گشت.

۶ . شمر بن ذی الجوشن

شمر فرمانده چهار هزار سرباز بود.^۴ او از ابتدا هوادار بنو امیّه و در خدمت ابن زیاد بود، به طوری که وقتی ابن زیاد احساس کرد عمر سعد در اطاعت از دستورش کوتاهی می کند، نامه ای به شمر داد و گفت که به دست عمر سعد برساند و مراقب و مواظب اعمال او باشد.

شمر در بنو امیّه ذوب شده بود. تاریخ نگاران شیعه و سنی می نویسند: ابن زیاد به شمر گفت:

إِذْهَبْ فَإِنَّ جَاءَ حَسِينَ وَأَصْحَابَهُ عَلِيٌّ حَكْمِي وَإِلَّا فَمَرِ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْ يِقَاتِلَهُمْ، فَإِنَّ تَبَاطُأً عَنْ ذَلِكَ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، ثُمَّ أَنْتَ الْأَمِيرُ عَلِيٌّ عَلَى النَّاسِ؛^۵

برو و اگر حسین تسلیم حکم ما شد که هیچ و گرنه به عمر سعد دستور بده که او را بکشد و اگر عمر سعد از این فرمان کوتاهی کرد، گردن او را بزن؛ سپس خودت بر همه لشکر امیر هستی.

درباره شمر گفتنی است که ابن حجر می نویسد: شمر در نماز جماعت حاضر می شد و بعد از نماز توسّل می کرد و می گفت:

اللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ فَاغْفِرْ لِي؛^۶

خدایا! تو می دانی که من فرد خوبی هستم، پس مرا بیامرز!

۱ . مقتل الحسين عليه السلام (ابوحننفه): ۳۷۱؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۵۲۸ — ۵۲۹؛ الفتوح: ۶ / ۲۶۲.

۲ . الإصَابَة: ۲ / ۱۴۳؛ الأخبار الطوال: ۲۱۴.

۳ . الإصَابَة: ۲ / ۱۴۳.

۴ . الأمالی شیخ صدوق: ۲۲۰؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۱۵.

۵ . البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۰.

۶ . تاریخ مدینه دمشق: ۲۳ / ۱۸۹؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۲۸۰؛ لسان المیزان: ۳ / ۱۵۲.

راوی می گوید: به او گفتم: چگونه از خدا انتظار داری که تو را ببخشد، در حالی که تو فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رسانده ای؟

شمر در پاسخ گفت: تو چه می گویی؟ چه کار باید می کردم؟ آنان که به ما امر کردند، امیران ما هستند و اگر ما مخالفت می کردیم، از این حیوانات هم بدتر بودیم؛ زیرا که امیران ما واجب الاطاعه هستند!

ابن حجر عسقلانی به رغم این که خود نیز از متعصبان است، بعد از نقل این مطلب می گوید:

إِنَّ هَذَا لَعَذْرٌ قَبِيحٌ، فَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ؛^۱

این عذر بسیار ناپسند است؛ چرا که وجوب اطاعت از حاکمان فقط در امور پسندیده است.

۷ و ۸ . قیس و محمد

از جمله فرماندهان اعزامی سپاه ابن زیاد دو برادر به نام های قیس و محمد هستند. اینان فرزند اشعث بن قیس و اشعث نیز پدر جعدده است؛ زنی که با تحریک معاویه و به طمع رسیدن به پول و همسری یزید، امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.

بنا بر تحقیقی که انجام شده است، پدر این دو نفر؛ یعنی اشعث در شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام دست داشته است.^۲ قیس و محمد مثل پدرشان از خوارج بوده اند.

محمد بن اشعث هزار سرباز را فرماندهی می کرد. همو بود که با حضرت مسلم علیه السلام جنگید و سرانجام آن جناب را دست گیر کرد و به شهادت رساند.

محمد بن اشعث در زمره دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبوده است؛ ولی برادرش قیس، دعوت نامه را امضا نموده است. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سپاه دشمن را خطاب کرد و شیب بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث را صدا زد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه نوشتید؟

قیس بن اشعث در پاسخ گفت: بیا و با یزید بیعت کن!

حضرت در پاسخ فرمودند: تو برادر همان کسی هستی که مسلم بن عقیل را در کوفه به شهادت رساند و حال می خواهی در قتل من نیز شریک باشی؟

لَا وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أُقْرَهُمْ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ؛^۳

نه، سوگند به خدا! دستم را همانند افراد ذلیل (به جهت بیعت) عطا نمی کنم و مانند بندگان کوچک اقرار نمی نمایم.

۱ . لسان المیزان: ۳ / ۱۵۳؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۲۸۰.

۲ . الإرشاد: ۱ / ۱۹.

۳ . الإرشاد: ۲ / ۹۸؛ البداية والنهاية: ۸ / ۱۹۴؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۲۳؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۶۳.

۹ . یزید بن حارث

یزید بن حارث فرمانده دو هزار تن و جزء دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده است. امام علیه السلام در روز عاشورا او را با نامش خطاب کرد. او از جاسوسانی بود که همراه عمر سعد و دیگران، در کوفه برای حکومت بنو امیه فعالیت می نمود و بر ضد سلیمان بن صرد، مختار و دیگران می کوشید.^۱

۱۰ . عمرو بن حُرَیث

عمرو نیز از فرماندهان سپاه ابن زیاد بود و در مرید و شیفته بنوامیه بودن وی همین بس که وی نایب ابن زیاد بوده است به گونه ای که هر گاه ابن زیاد از کوفه خارج می شده، حکومت شهر را به او واگذار می کرده است.^۲

۱۱ . عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج نیز یکی از فرماندهان لشکر ابن زیاد بود. وی در خطاب به سپاه می گوید:

يا أهل الكوفة! إلموا طاعتكم وجماعتكم، ولا ترتابوا في قتل من مرق من الدين وخالف الإمام؛^۳

ای اهل کوفه! اتحاد و اجتماع خود را حفظ کنید و در کشتن کسی که از دین برگشته و به مخالفت امام خود خروج کرده است، شکی به خود راه ندهید!

به راستی، آیا می توان گفت کسانی که چنین اعتقادی دارند، شیعه هستند؟

عمرو بن حجاج مسئول محاصره نهر فرات بود. وی به همراه پانصد سرباز که تحت امرش بودند، از رسیدن آب به خیمه های امام حسین علیه السلام جلوگیری کرد.^۴ همین فرد بی حیا و پست، با گستاخی تمام به سبط رسول خدا صلی الله علیه وآله رو کرد و گفت:

يا حسين! هذا الفرات تلغ فيه الكلاب وتشرب منه الحمير والخنزير، واللّه لا تذوق منه جرعةً حتّى تذوق الحميم في نار جهنّم؛^۵

ای حسین! این آب فرات است که از آن سگ ها، الاغ ها و خوک ها آب می نوشند. سوگند به خدا! تو از آن جرعه ای هم نمی نوشی تا این که در آتش دوزخ از حمیم آن بنوشی!

آیا کسی می تواند بگوید چنین کسی شیعه بوده است؟

در این هنگام حضرت سیدالشهداء علیه السلام او را نفرین کرد.

۱ . جمل من أنساب الاشراف: ۶ / ۳۶۷ و ۳۸۱.

۲ . همان: ۶ / ۳۶۷ و ۳۷۶.

۳ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۳۱؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابومخنف): ۱۳۶.

۴ . الإرشاد: ۲ / ۸۶؛ مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۲۴۷؛ تاریخ طبری: ۴ / ۳۱۲؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۶۷ و منابع دیگر.

۵ . أنساب الاشراف: ۳ / ۱۸۲، شماره ۳۳.

ابن اثیر می نویسد: مختار و یارانش در تعقیب عمرو بن حجّاج بودند و سرانجام او را در بیابان در حالی که از تشنگی رمقی نداشت، یافتند و به دوزخ فرستادند.^۱

۱۲. عزرة بن قیس احمسی

عزرة بن قیس نیز یکی فرماندهان سپاه ابن زیاد بود. در شرح حال او نوشته اند:

وهو علی خیل أهل الكوفة؛^۲

او فرمانده سواره نظام اهل کوفه بود.

وقتی ابن زیاد خواست او را برای ابلاغ پیامی نزد سیدالشهداء علیه السلام بفرستد، او عذر خواست و گفت: من از کسانی هستم که برای او نامه نوشتم و به او قول یاری دادم.^۳ او در زمان خلافت عمر والی شهر حلوان (شهری مرزی میان شام و عراق) بود^۴ و موقعیت او از صدر اسلام مشخص بوده است.

اینان از بزرگ ترین فرماندهان لشکر ابن زیاد هستند که سربازان تحت امر خود را در کربلا فرماندهی می کردند. به راستی کسی می تواند ادعا کند که اینان شیعه بوده اند؟

حضور سپاهی از شام در کربلا

با نگاه به آن چه گذشت و جمع بندی مطالب، به اطمینان می توان گفت که علاوه بر اهل کوفه، افرادی و نه فقط افراد، بلکه لشکری از شام در کربلا حضور داشتند. بر این مطلب شواهدی وجود دارد. از جمله از امام صادق علیه السلام می پرسند: حکم روزه گرفتن در روز تاسوعا و عاشورا چگونه است؟ آن حضرت علیه السلام می فرماید:

تاسوعاء، يوم حوصر فيه الحسين عليه السلام وأصحابه رضي الله عنهم بكربلاء واجتمع عليه خيل أهل الشام وأناخوا عليه وفرح ابن مرجانة وعمر بن سعد بتوافر الخيل وكثرتها، واستضعفوا فيه الحسين عليه السلام وأصحابه رضي الله عنهم وأيقنوا أنه لا يأتي الحسين عليه السلام ناصرٌ ولا يمدُّه أهل العراق. بأبي المستضعف الغريب؛^۵

تاسوعا روزی است که حسین و یارانش در کربلا به واسطه سپاهیان شام محاصره شدند... ابن زیاد و عمر سعد از زیادی لشکر خویش خوش حال شدند. آنان در روز عاشورا بر سیدالشهداء علیه السلام و

۱. الكامل في التاريخ: ۴ / ۲۳۶؛ تاریخ ابن خلدون: ۳ / ۲۵.

۲. الإرشاد: ۲ / ۲۰۴؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۳۲؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابو مخنف): ۱۳۹.

۳. الإرشاد: ۲ / ۸۴ — ۸۵؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۱۰.

۴. تاریخ مدینه دمشق: ۴۰ / ۳۰۹ — ۳۱۰.

۵. الکافی: ۴ / ۱۴۷، حدیث ۷؛ بحار الانوار: ۴۵ / ۹۵، حدیث ۴۰.

اصحاب ایشان مسلط شدند و یقین کردند که دیگر یابوری از اهل عراق به یاری و نصرت آن حضرت نخواهد آمد.

حال با توجه به این روایت، چه زمانی این خوش حالی و آسودگی خیال برای عبیدالله و عمر سعد رخ داده است؟ زمانی که سپاهی از اهل شام وارد کربلا شدند.

در این زمینه شیخ صدوق رحمه الله به سند خود این گونه روایت می کند:

ونظر الحسين عليه السلام يميناً وشمالاً ولا يرى أحداً، فرفع رأسه إلى السماء فقال: اللهم إنيك تری ما يصنع بولد نبیک... وأقبل عدو الله سنان بن أنس الأیادي وشمير بن ذی الجوشن العامري في رجال من أهل الشام؛^۱

امام حسین علیه السلام به سمت راست و چپ نگاهی کردند و هیچ کس را ندیدند. سپس سر را به آسمان بلند کردند و فرمودند: خداوندا! تو می بینی که با فرزند پیامبرت چگونه رفتار می کنند... .

در این هنگام سنان بن انس و شمیر بن ذی الجوشن، به همراه مردانی از اهل شام آمدند... .

این روایت نیز بیان گر آن است که لشکری از اهل شام برای به شهادت رساندن سیدالشهداء علیه السلام حضور داشتند.

این روزه داری در روز عاشورا از بنو امیه است؛ چرا که شیخ طوسی رحمه الله به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إن آل امیة لعنهم الله ومن أعانهم علی قتل الحسين عليه السلام من أهل الشام نذروا نذراً إن قتل الحسين وسلم من خرج إلى الحسين وصارت الخلافة في آل أبي سفيان أن يتخذوا ذلك اليوم عيداً لهم، وأن يصوموا فيه شكراً ويفرحون أولادهم، فصارت في آل أبي سفيان سنة إلى اليوم في الناس؛^۲

همانا آل امیه و کسانی از شامیان که آنان را در کشتن امام حسین علیه السلام یاری کردند، نذر نمودند که اگر بر حسین پیروز شدند (و او را به قتل رسانند) و خلافت را به دست آوردند، این روز را عید بگیرند و به جهت شکرانه آن، روزه بگیرند و این برای آل ابی سفیان تا به امروز به عنوان سنتی قرار داده شد.

آری، بنو امیه روز عاشورا را جشن می گرفتند و هم اکنون عمل وهابیان بر همین است و آن ها از باب شتمت روزه می گیرند و به همین جهت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

ذاك يوم قتل الحسين، فإن كنت شامتاً فصم؛^۳

۱ . الأمالی شیخ صدوق: ۲۲۶.

۲ . الأمالی شیخ طوسی: ۶۶۷.

۳ . همان.

روز عاشورا روز قتل حسین است. اگر می خواهی شماتت کنی و با اهل بیت دشمنی نمایی، آن روز را روزه بگیر!

برخی از جنایات های انجام شده در کربلا

بنا بر شواهدی که نقل شد، اثبات گردید که سپاهی از شام در کربلا حضور داشتند که در نبرد روز عاشورا بر علیه سیدالشهداء شرکت کردند. هر چند تعداد دقیق آنان مشخص نیست؛ ولی اسامی عدّه ای از آنان به دست آمده است. البته این افراد در زمره شامیانی که در کوفه اقامت داشته اند نبوده اند؛ بلکه نیروهایی بودند که از شام برای شرکت در قتل سیدالشهداء علیه السلام به کربلا اعزام شده بودند.

کوتاه سخن این که حتی يك درصد هم احتمال نمی رود که قاتلان حضرت سیدالشهداء علیه السلام شیعیان کوفه باشند؛ چرا که از هیچ شیعه ای، به هر معنایی که باشد و در نهایت فسق و قساوت قلب و بی دینی هم که باشد، چنین جنایات های سر نمی زند. جنایات های هم چون:

۱ . قطع آب؛

۲ . آتش زدن خیمه ها؛

۳ . کشتن کودکان؛

۴ . کشتن بانوان؛

۵ . تاراج اموال؛

۶ . لگدمال کردن بدن مبارك و بدن مطهر فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله با سم اسبان.

بدیهی است که هیچ کدام از این اعمال ننگین، هرگز از شیعیان صادر نمی شود و بر فرض اگر آن شیعه، از سران و فرماندهان لشکر عمر سعد بوده و در قساوت و بی دینی معروف هم باشد، نمی تواند به جنایاتی هم چون قطع آب، آتش زدن خیمه ها و مواردی از این قبیل دست زند.

این که سخنرانان به هنگام بیان جنایاتی که در کربلا رخ داده است می گویند: «از گوش دختران اهل بیت علیهم السلام گوشواره می کشیدند»، حقیقت دارد و از حقایق عاشورا است. آری، نباید در پی آن بود که حتماً سنی ها این فجایع و جنایات را روایت کرده باشند تا باورپذیر گردند. البته انتظار هم نباید داشت که متعصّبی از اهل سنت این قضایا را نقل کرده باشد. کسی نمی تواند بگوید که این جنایات ها و ستم کاری های دشمنان اهل بیت علیهم السلام خرافات است و چنین اتفاقاتی واقع نشده است.

چنان که در تاریخ آمده است، جسد مبارك حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ده نفر اسب سوار با سم اسبان خود لگدمال کردند و این حقیقت دارد و بنا بر تحقیقی، اسامی آنان در کتاب های معتبر آمده است.

آنان عبارتند از:

اسحاق بن حویه،

اخنس بن مرثد،
حکیم بن طفیل سنسی،
صالح بن وهب جعفی،
واحظ بن ناعم،
عمرو بن صبیح صیداوی،
رجاء بن منقذ عبدی،
سالم بن خیشمه جعفی،
هانی بن ثبیت حضرمی و
اسید بن مالک.

ابوعمر و زاهد که از نظر اهل سنت بسیار معتبر است، گوید: ما این ده نفر را بررسی کردیم، تمام آنان را ولدالزنا یافتیم.^۱

آیا به راستی می توان ادعا کرد که این وقایع و جنایت های روز عاشورا را شیعیان انجام داده اند؟

نگاهی به اعتقاد قاتلان سیدالشهداء

به راستی عقیده آنان که در کربلا بوده اند و با سیدالشهداء علیه السلام جنگیده اند، چه بوده است؟ به نمونه ای از باورهای شیطان قاتلان امام حسین علیه السلام توجه کنید!

طبری تاریخ نگار اهل سنت، به سند خود این گونه روایت می کند: روز عاشورا یکی از افراد سپاه ابن زیاد به نام یزید بن معقل از دشمنان سیدالشهداء علیه السلام، به بریر بن خضیر — که از علمای قرآن شهر کوفه و از یاران حضرت بود — می گوید: می بینی که خدا چه روزگاری را برای تو رقم زده است؟

بریر پاسخ داد: آن چه خدا برای من پیش آورد، سعادت و نیک بختی است و آن چه برای تو پیش آمده، شقاوت و بدبختی است.

یزید بن معقل گفت: دروغ می گویی! تو پیش از این نیز دروغ گو بودی. آیا به یاد داری زمانی که در قبيله بنی لوزان این دروغ ها را به عثمان می گفتی و معاویه را گمراه و گمراه کننده و علی بن ابی طالب را پیشوای حق و هدایت می پنداشتی؟

بریر گفت: گواهی می دهم که اعتقاد و نظر من همین است که تو گفتی.

یزید بن معقل چون می دانست او به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام ایمان دارد، گفت: من نیز گواهی می دهم تو از زمره گمراهان هستی.

۱ . اللهوف: ۷۹ — ۸۰؛ منیر الاحزان: ۵۹؛ بحار الأنوار: ۴۵ / ۵۹ — ۶۰.

بریر گفت: آیا حاضری مباحله کنی و بعد مبارزه کنیم؟

یزید بن معقل گفت: آری!

آن گاه هر دو حرکت کردند و قبل از مبارزه دست به دعا برداشتند و دروغ گو را لعنت کردند و از خدا خواستند که کسی را که بر حق است، بر دیگری که باطل است، چیره گرداند و بعد مبارزه آغاز شد و بریر، یزید بن معقل را کشت.^۱

نکته این است که در روز عاشورا سخن از حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا عثمان مطرح است. هواداری از علی علیه السلام و پیروی از عثمان محل اختلاف و منشأ جنگ است.

نتیجه مباحله میان بریر و یزید بن معقل، با پیروزی پیرو امام هدایت و شیعه علی بن ابی طالب علیهم السلام؛ یعنی بریر بن خضیر پایان یافت.

طبری در مورد دیگری می نویسد: هنگامی که نافع بن هلال از یاوران امام حسین علیه السلام پا به میدان رزم نهاد، رجز خواند و گفت: من معتقد به دین علی علیه السلام هستم.

فردی از سپاه ابن زیاد به نام مزاحم بن حرث برای مبارزه با او به میدان رفت و در جواب نافع گفت: من هم معتقد به دین عثمان هستم.^۲

ابن اثیر جزیری در کتاب الكامل فی التاریخ و ابن کثیر در البداية و النهایه به نقل این اتفاق می پردازند،^۳ ولی نمی گویند که طرف مقابل او در پاسخ گفت:

أنا علی دین عثمان؛

من معتقد به دین عثمان هستم!

چرا؟ چون باید مخفی بماند تا کسی قاتلان سیدالشهداء علیه السلام را نشناسد تا در قرن ها بعد افرادی بتوانند بگویند که خود شیعیان حسین بن علی را به شهادت رساندند.

تاریخ نگاران نوشته اند که ابن زیاد در نامه ای به عمر سعد نوشت:

أمنع الحسین وأصحابه الماء، فلا يذوقوا منه حسوة كما فعلوا بالتقي عثمان بن عفان؛^۴

حسین و یارانش را از آب منع کن تا قطره ای به آن ها آب نرسد، همان طوری که با خلیفه مظلوم عثمان بن عفان این کار را کردند!

با توجه به این موارد معلوم می شود که در کربلا چه جبهه ای در مقابل چه گروهی قرار گرفته بودند.

۱. تاریخ الطبری: ۴ / ۳۲۸ — ۳۲۹؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۶۶.

۲. الإرشاد: ۲ / ۱۰۳؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۳۱؛ مقتل الحسین علیه السلام (ابو مخنف): ۱۳۵.

۳. الكامل فی التاریخ: ۸ / ۱۹۹؛ البداية و النهایه: ۸ / ۱۹۹.

۴. تاریخ الطبری: ۴ / ۳۱۱؛ الأخبار الطوال: ۲۵۵؛ البداية و النهایه: ۸ / ۱۸۹.

وقتی اسیران اهل بیت علیهم السلام را به مدینه منوره برگرداندند و بانوان بنی هاشم شیون و ناله زدند و به عزاداری پرداختند، راوی گوید: در آن هنگام نزد عمرو بن سعید اشدق رفتیم.

عمرو با دیدن آن صحنه خندید و شعری را در دشمنی اهل بیت علیهم السلام خواند و بعد از آن گفت:

هذه واعية بواعية عثمان بن عفان!^۱

این عزا و مصیبت در مقابل مصیبت عثمان ابن عفان است!

آری، از آغاز جنگ پای عثمان در کار بوده و تا پایان که ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه بود، باز هم سخن از عثمان به میان می آید.

چهره دشمنان اهل بیت در سخنان امام حسین

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا در ضمن سخنان، دشمنان اهل بیت علیهم السلام را این گونه توصیف نمودند و فرمودند:

فإنما أنتم من طواغيت الأمة وشذاذ الأحزاب ونبذة الكتاب، ونفثة الشيطان، وعُصبة الآثام، ومحرفي الكتاب، ومطفئي السنن، وقتلة أولاد الأنبياء ومبيري عترة الأوصياء... وأنتم ابن حرب وأشياعه تعتمدون وإيانا تحاذلون!^۲

همانا شما در زمره سرکشان امت، پشت کنندگان به قرآن، هم دم های شیطان، گروهی معصیت کار، تحریف کنندگان قرآن، از بین برنده سنت ها، قاتلان فرزندان انبیا و... هستید. شما فرزندان ابن حرب و پیروان (معاویه) هستید و هدف شما فقط از بین بردن ماست.

این سخنان بر چه کسی منطبق است؟ این کلمات حتی بر يك شیعی که در پایین ترین درجه تشیع و در بالاترین درجه فسق و گناه باشد، صدق نمی کند.

آن حضرت در ادامه از آنان می پرسد که به چه دلیل قصد جان مرا کرده اید؟

در پاسخ گفتند: ما تو را به جهت دشمنی با پدرت می کشیم.^۳

امام حسین علیه السلام در جایی دیگر با صدایی بلند خطاب به سپاه دشمن کرده، می فرماید:

يا شيعة آل سفیان! إن لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً في دنياكم هذه؛^۴

ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، پس در دنیا آزاد باشید.

۱ . همان: ۴ / ۳۵۷.

۲ . بحار الأنوار: ۴۵ / ۸ ؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام ابن عساکر: ۳۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۱۸ با اندکی اختلاف.

۳ . نور العين في مشهد الحسين عليه السلام: ۴۷.

۴ . الفتوح: ۵ / ۱۱۷؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۳۴۴؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۷۶؛ البداية والنهاية: ۸ / ۲۰۳.

آری، اساساً دشمنان و قاتلان سیدالشهداء علیه السلام از پیروان خاندان ابوسفیان بودند، نه شیعیانی چون اهل فسق و فجور هستند، در زمره پیروان آل ابی سفیان محسوب شوند.

بنابراین، همان گونه که پیش تر گفتیم، با توجه به این که بزرگان کوفه از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام یا در زندان بودند، یا به شهادت رسیده و یا فرار کرده بودند — چه قبل از این زیاد و چه پس از روی کار آمدن او — با این حال، آیا می شود شیعه به هر معنایی، مرتکب جنایاتی چون آتش زدن خیمه زنان و کودکان بی پناه و... بشود؟

تمام این جنایت ها در مدارك معتبر سنی وجود دارد. ابن اثیر جزری می نویسد:

در نبرد با حسین علیه السلام، عمر سعد به لشکریان دستور داد تا خیمه ها را آتش بزنند و حسین علیه السلام او را از این کار منع کرد؛ ولی آنان خیمه ها را به آتش کشیدند.

وی در ادامه می نویسد:

وخرجت امرأة الكلبی تمشي إلى زوجها فجلست عند رأسه تمسح التراب عن وجهه وتقول: هنيئاً لك الجنة. فأمر شمر غلاماً اسمه رستم فضرب رأسها بالعمود فشدخه فماتت مكانها؛^۱

زنی از قبیله کلبی به سمت جنازه شوهر شهیدش رفت و در کنار سر او نشست و خاک را از روی او پاک کرد و گفت: بهشت بر تو گوارا باشد.

در این هنگام شمر به غلامش که رستم نام داشت، دستور داد آن زن را بزند. ضربه ای به سر آن بانوی ستم دیده و داغ دیده وارد کرد که در دم جان داد.

بلاذری در این زمینه می نویسد:

بعد از آتش زدن خیمه ها، زن ها فریاد کشیدند و صدای شیون آن ها بلند شد و از خیمه ها خارج شدند.^۲

در منبع معتبر دیگری آمده است:

وجاء سهم فأصاب ابناً للحسين وهو في حجره؛^۳

کودکی در لحظات آخر عمر سیدالشهداء علیه السلام در دامنش نشست که آن کودک را نیز بی رحمانه به قتل رساندند.

پستی به جایی می رسد که وقتی آن مرد خبیث گوشواره فاطمه دختر سیدالشهداء علیه السلام را با گریه از گوش او می کشید، فاطمه به او گفت:

لِمَ تَبْكِي؟

۱ . الكامل في التاريخ: ۴ / ۶۹ — ۷۰؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۳۳۳ — ۳۳۴؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابوحنف): ۱۴۱.

۲ . أنساب الاشراف: ۳ / ۱۹۴، شماره ۳۶. هم چنین ر.ك: الكامل في التاريخ: ۴ / ۶۹؛ تاريخ الطبري: ۴ / ۳۳۴.

۳ . المنتظم: ۵ / ۳۴۰.

چرا گریه می کنی؟ رهاش کن!

آن خبیث در جواب گفت:

أخاف أن يأخذه غيري؛

اگر من این کار را نکنم، فرد دیگری گوشواره را می برد.^۱

آیا شیعه هر قدر فاسق باشد، می تواند از این قبیل کارها انجام دهد؟

احادیث ساختگی در دفاع از یزید و معاویه

آن گروه متعصب و تندرو نتوانستند به اهداف شوم خود نایل گردند. در مراحل بعد، دست به توجیه و دفاع از کارهای یزید زدند و برای کسب آبروی رفته او و پدرش معاویه، تلاش های نافرجامی انجام دادند و احادیثی در این زمینه جعل کردند؛ مانند آن که فتح قسطنطنیه را به دست لشکری از مؤمنان و خوبان که رسول خدا صلی الله علیه وآله نوید داده بودند، به یزید نسبت داده و حدیث جعل کردند که پیامبر خدا فرمود: فرمانده آن لشکر یزید است!^۲

آنان پا را فراتر می گذارند و می گویند: زیر پرچم یزید و در لشکر او حسین بن علی نیز بوده است!^۳ این تیمیه در دفاع از یزید و توجیه جنایات او می نویسد: بر فرض این که یزید حسین بن علی را به قتل رسانده، او کارهای خوبی نیز انجام داده است؛ چرا که (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)؛^۴ خوبی ها، بدی ها را از بین می برند. بنابراین، یزید جرمی مرتکب نشده است!

غزالی و امثال او در توجیه جنایات یزید گفته اند: شاید یزید توبه کرده است! چرا او را لعن می کنید؟ به نظر شما، آیا این دروغ ها بر اهل تحقیق مخفی می ماند؟ مگر اهل تحقیق از بین رفته باشند تا حقایق امور مستور و پوشیده بماند و دروغ گویان به مقصد خود برسند! اما اهل تحقیق، هر چند تعدادشان اندک باشد، در هر زمان و به هر حال هستند و از حق دفاع خواهند کرد.

آنان می گویند: سیدالشهداء در جلسه ای که معاویه بر بالای منبر، از خود و خاندانش تحلیل می کرد، حضور داشته و گفته های وی را تصدیق می کرده اند.

اما در جعلی بودن این روایت کافی است که حافظ ابن عساکر، پس از نقل آن می گوید:

هذا حديث منكر ولا اری اسناداً متصلاً إلى الحسين.^۵

این دروغ ها دردی را دوا نمی کند؛ چرا که بی گمان یزید و معاویه تا ابد روسیاهان تاریخ هستند.

۱ . سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۳؛ ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۷۸.

۲ . منهاج السنه: ۴ / ۵۷۱-۵۷۲.

۳ . تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۱۱؛ الوافی بالوفیات: ۱۲ / ۲۶۲.

۴ . سوره هود: آیه ۱۱۴.

۵ . تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۱۴.

بزرگان علم حدیث و حافظان اهل سنت بر این حقیقت تصریح می کنند که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضیلت معاویه وجود ندارد. برخی از آنان در شرح صحیح بخاری، در بیان فرق میان معاویه و سایر صحابه و علت تغییر عنوان باب او (باب ذکر معاویه) از عنوان ابواب دیگر (باب فضائل...)، به این موضوع تصریح کرده اند.^۱ حال اگر در این زمان افرادی پیدا می شوند و در مقاله ها و سایت های اینترنتی سخنان پیروان مکتب ابن تیمیّه را می زنند، مسلم است که وضع فکری آنان از کجا سرچشمه می گیرد.

ما دیدگاه علمای اهل سنت را درباره این گروه تندرو بیان کردیم. وقتی حدیث جعل می کنند که «روز عاشورا روز عید و شادی است» بزرگان آنان همانند ابن جوزی، ابن کثیر و عینی تصریح می کنند که این احادیث ساخته ناصبی ها و پیروان قاتلان حسین بن علی علیه السلام و برای آزار و اذیت شیعیان بوده است.^۲ آن تندروان، بی حیایی را از حدّ می گذرانند و حدیث جعل می کنند که آن گاه که پرنده ای به نام صرد^۳ بر روی دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست، ایشان فرمودند: این نخستین پرنده ای است که روزه گرفت و آن روز، روز عاشورا بود!

حاکم نیشابوری می گوید: این از احادیثی است که قاتلان حسین علیه السلام جعل کرده اند.^۴

دست برد در حقایق عاشورا

وقتی متعصبان تندرو نتوانستند به هدف خود؛ یعنی ساختن آبرو برای یزید و بنو امیه موفق شوند، در اقدامی دیگر در حقایق عاشورا دست بردند و در این زمینه تحریفاتی کردند.

شما در موارد ذیل دقت کنید:

۱. پیش گویی سیدالشهداء علیه السلام از شهادتشان و تکلیف الهی بودن این سفر؛
۲. سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شهادت امام حسین علیه السلام. این امر به قدری روشن بود و به گوش همه مردم رسیده بود که حتی زنان داخل خانه ها نیز می دانستند. با تمام این اوصاف، برخی می گویند: وقتی در بین راه خبر شهادت جناب مسلم علیه السلام به سیدالشهداء علیه السلام رسید، حضرت تصمیم گرفتند از همان جا برگردند؛ ولی برادران مسلم از برگشتن او جلوگیری کردند!

۱. ر.ک: فتح الباری: ۷ / ۸۱ .

۲. رجوع شود به صفحه: ۳۰ — ۳۱ .

۳. حیاة الحیوان دمیری: ماده «صرد» .

۴. عینی در عمدة القاری: ۱۱ / ۱۱۸ و مرحوم مجلسی در بحار الانوار: ۶۱ / ۲۹۱ این مطلب را از حاکم نیشابوری نقل کرده اند. در این میان برخی گمان کرده اند که حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین به این مطلب اشاره کرده است؛ از این رو می گویند که این مطلب در این کتاب یافت نشده است. اما از کلام حاکم نیشابوری در بخش شهادت امام حسین علیه السلام که می گوید: «وقد ذکرنا هذه الأخبار بشرحها في کتاب مقتل الحسين عليه السلام وفيه كفاية لمن سمعه ووعاه»؛ (المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۷) استفاده می شود که وی کتابی به عنوان مقتل الحسين تألیف نموده و مطلب مزبور را در آن کتاب آورده است که متأسفانه این کتاب نیز به دست ما نرسیده است.

ابن جوزی در این مورد چنین می نویسد:

هَمْ أَنْ يَرْجِعَ، فَقَالَ أَخُو مُسْلِمٍ: وَاللَّهِ لَا تَرْجِعْ حَتَّى نَصِيبَ بَثْأَرْنَا؛^۱

امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت برگردد، ولی گفتند: تو نباید برگردی.

در حالی که شیخ مفید رحمه الله، احمد بن داوود دینوری (در گذشته ۲۸۲)، طبری، ذهبی و دیگران در این مورد

چنین می نگارند: امام حسین علیه السلام به برادران حضرت مسلم علیه السلام فرمود:

ما ترون، فقد قتل مسلم؟

فقالوا: واللّٰه ما نرجع حتّى نصيب ثأرنا، أو نذوق مذاق.

فقال: لا خير في العيش بعد هؤلاء؟^۲

مسلم دیگر به شهادت رسیده است، نظر شما چیست؟

آن ها گفتند: سوگند به خدا! ما هرگز بر نمی گردیم مگر این که انتقام او را بگیریم و یا طعم شهادت را

بچشیم.

امام علیه السلام فرمود: دیگر خیری در زندگی دنیا بعد از شهادت آن ها وجود ندارد.

برخی از آنان می گویند: حضرت حسین بن علی علیهما السلام در شب عاشورا از آمدنشان پشیمان شدند!^۳

دست برد در حقایق این حادثه تاریخی کار را به جایی می رساند که برخی از آنان این گونه روایت می سازند که

شب و یا روز عاشورا، حسین بن علی آماده شد به شام برود و با یزید بیعت کند و یا به شکلی با او به تفاهم برسد!

ساختن چنین روایاتی که به جهت کم رنگ کردن واقعه عاشورا و به خیال خودشان، کسب آبروی برای یزید و

بنوأمیه است، هیچ گاه حقایق آن واقعه را مخفی نمی کند.

طبری، پس از نقل این سخن، آن را ردّ می کند و به سند خود از عقبه بن سمعان روایت می کند که او گوید:

صحبت حسیناً، فخرجت معه من المدينة إلى مكة ومن مكة إلى العراق، ولم أفارقه حتّى قتل، وليس في

مخاطبته الناس كلمة بالمدينة ولا بمكة ولا في الطريق ولا بالعراق ولا في عسكر إلى يوم مقتله إلاّ وقد

سمعتها، ألا واللّٰه ما أعطاهم ما يتذاكر الناس وما يزعمون من أن يضع يده في يد يزید بن معاوية؛^۴

من از آغاز حرکت امام حسین علیه السلام با او همراه بودم و هیچ گاه از او جدا نشدم. در هر شرایطی

چه در سخنرانی های آن حضرت با مردم مدینه و یا مکه، چه در راه ها و چه در عراق و چه نزد

لشکریان، در همه جا با ایشان بودم تا روزی که او را به شهادت رساندند.

۱ . ر.ك: المنتظم: ۵ / ۳۲۹.

۲ . الإرشاد: ۲ / ۷۵؛ الأخبار الطوال: ۲۴۷؛ تاریخ الطبری: ۴ / ۲۹۲ و ۳۰۰؛ الكامل في التاريخ: ۴ / ۴۲؛ تهذيب الكمال: ۶ / ۴۲۷؛ البداية والنهاية: ۸ /

۴۲۱؛ الاصابة: ۲ / ۷۱؛ تهذيب التهذيب: ۲ / ۳۰۴؛ سير أعلام النبلاء: ۳ / ۳۰۸؛ با اندکی تفاوت.

۳ . تاریخ الطبری: ۴ / ۳۱۳.

۴ . همان؛ مقتل الحسين عليه السلام (ابومخنف): ۱۰۰.

سوگند به خدا! هرگز این گونه نبود که مردم گمان دارند و به هم می گویند که او می خواست دستش را برای بیعت در دست یزید بن معاویه قرار دهد.

آری، عقبه بن سمران سوگند یاد می کند که چنین حرفی نبوده و نباید هم باشد. حال امام حسین علیه السلام تصمیم به بیعت با یزید گرفته باشد؟ هرگز!
این دروغ ها برای چیست؟ همه این ها برای کم رنگ نمودن حادثه عظیم عاشورا و خنثا کردن آثار بی نظیر این واقعه در میان مسلمانان است؛ چرا که آنان می خواهند به این بهانه حمایتی از یزید و بنو امیه کرده باشند.

تلاش های نافرجام دیگر

چنان که دیدید، همه تلاش ها بی فایده ماند و آنان نتوانستند هیچ نقطه ضعفی از سیدالشهداء علیه السلام و حرکت باعظمت آن حضرت بگیرند.

آنان سعی کردند یزید را از قاتل بودن دور کنند و دیگران را در این مسئله به شک بیندازند! اما این شیوه نیز ناکام ماند.

آنان از راهی دیگر وارد شده و گفتند: حسین بن علی بر علیه یزید خلیفه شرعی قیام کرده و در این راستا نوشتند: عدّه بسیاری از صحابه از جمله عبدالله بن عمر^۱ با یزید بیعت کردند.^۲ حال که حسین بر علیه حکومت شرعی قیام نموده، پس او خارجی است و باید او را به قتل می رساندند و این کشتار به حق صورت گرفته است!
این تلاش نیز، ناکام ماند و فایده ای نبخشید. از طرفی، طبق بررسی در مدارک معتبر تاریخی، عبدالله بن عمر با گرفتن پول خود را به معاویه فروخت. از این رو این جریان کاملاً بر عکس است؛ یعنی هر که با یزید بیعت کرد، حتی اگر از صحابه باشد، در اعمال یزید شریک است، نه این که بیعت آنان به حکومت یزید شرعیّت می بخشد.
بیعت با یزید همان شراکت در جرم و جنایت های اوست و از طرفی بی عدالتی کسانی است که با یزید بیعت کرده اند، همان گونه که پدرش معاویه نیز در تمامی اعمال او شریک است.
عدّه ای دیگر سخن را تغییر دادند و با اقرار به قاتل بودن یزید گفتند: شاید یزید توبه کرده، پس او را لعن نکنید!
این سخن نیز فایده نداشته است.

باز از راه دیگر وارد شدند و گفتند: عاشورا، روز عید است.

این همان کلام رئیس فرقه صوفیه است که هم اکنون قبر او در بغداد، زیارتگاه عارفان است! و ما پیش تر این مطلب را آوردیم.

۱ . گفتنی است که از این عدّه بسیار، فقط به نام عبدالله بن عمر اکتفا می کنند و نامی از دیگر صحابه در آن منبع نیامده است. پیش تر به بیعت

عبدالله بن عمر با یزید اشاره کردم.

۲ . شرح القصیده الحمزیه: ۲۷۱.

آنان باز دست از مبارزه برنداشتند و گفتند: امام حسین علیه السلام با رسیدن به شهادت به مقام والا و بالایی نایل شده، پس چرا برای او عزاداری می کنید؟ شما باید خوش حال باشید! حتی از شدت ناراحتی، مقتل خوانی آن حضرت را تحریم کردند تا جریان و اتفاقات کربلا برای مردم گفته نشود.

اما این شیوه نیز فایده نکرد و کاری از پیش نبرد.

آری، آنان متحیر و درمانده شدند که چه باید بکنند؟

تکذیب، مؤثر نشد؛

تشکیک، کاری صورت نداد؛

دفاع از یزید، کاری از پیش نبرد؛

توجیه نیز بی تأثیر بود.

برخی دیگر، شیوه دیگری در پیش گرفته، می نویسند: چون یزید از صحابه نبود، ما نمی توانیم از او دفاع کنیم و کارهای او را توجیه نماییم.

این سخن به چه معناست؟ این سخن اشاره به مبنایی است که باید طبق آن تمام کارهای صحابه را توجیه کرد؛ چرا که اهل سنت همه صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله را مجتهد می پندارند. از این رو، می گویند: آنانی که جنگ جمل را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند. آنانی که به صفین رفتند و آن جنگ را به راه انداختند، اجتهاد کرده اند.

اگر یزید هم از صحابه بود، مسلماً می گفتند: او اجتهاد کرده و تقصیری ندارد!

گریزناپذیری تکفیر و لعن یزید

سراجنام همه شیوه ها در دفاع از یزید ناکام ماند. از این رو، برخی از بزرگان اهل سنت نه تنها به طور صریح یزید را لعن می کنند، بلکه او را تکفیر هم می نمایند.

احمد بن حنبل، یزید را تکفیر کرده است. نظر او را ابن جوزی، شهاب الدین آلوسی در تفسیرش، ابن حجر مکی و عدّه ای دیگر نقل کرده اند.

ابن حجر در این باره می نویسد:

إنّ یزید بلغ من قبائح الفسق والانحلال عن التقوی مبلغاً لا یستکثر علیه صدور تلك القبائح منه، بل قال

الإمام أحمد بن حنبل بکفره. وناهیک به علماً وورعاً بآئه لم یقل ذلك إلاّ لقضایا وقعت منه صریحاً فی ذلك

ثبتت عنده.^۱

بنا به قول ابن حجر، احمد بن حنبل دارای مقامی بلند از جهت ورع و تقواست. با این اوصاف اگر احمد کسی را به طور صریح تکفیر کند، لابد به علت کارهایی است که از آن فرد سرزده است.

۱. همان: ۲۷۰ — ۲۷۱.

پس معلوم می شود که سر زدن این جنایت ها از یزید در نزد احمد بن حنبل ثابت بوده است؛ از این رو، حکم به کفر یزید بن معاویه نموده است.

افراد دیگری غیر از ابن حجر، تکفیر احمد بن حنبل یا امر او به لعن یزید بن معاویه را روایت کرده اند. حال با این وجود اگر بعضی ها کلام احمد را تکذیب کنند و بگویند: این مطلب از احمد بن حنبل ثابت نیست و معلوم نیست که احمد چنین گفته باشد! ما در پاسخ آنان می گوئیم: اگر احمد یزید را تکفیر نکرده باشد، همانند کسانی خواهد شد که از قول حق، اقرار به واقع و بیان حقیقت خودداری کرده و در ظلم های یزید شریک شده است.

دانشمندان معتقد به لعن یزید

گروهی دیگر از علمای اهل سنت لعن وی را جایز می دانند و برخی نیز به طور صریح یزید را لعن می کنند؛ از جمله:

قاضی ابویعلی فرّاء،

حافظ ابوالفرج ابن جوزی،

حافظ ابوالحسن هبشمی،

سعدالدین تفتازانی،

حافظ شیخ عبدالصمد بن حسن شیرازی،^۱

حافظ جلال الدین سیوطی،

شهاب الدین آلوسی بغدادی،

شهاب الدین ابن حجر مکی،

علامه برزنجی^۲ و

شیخ محمد عبده.^۳

در این میان برخی، از جمله آلوسی نیز پا را فراتر گذارده، وی را تکفیر می کنند.

دیدگاه تفتازانی

سعدالدین تفتازانی در شرح مقاصد می نویسد:

إنّ ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، والمذكور على ألسنة الثقات، يدلّ بظاهرة على أنّ بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حدّ الظلم والفسق؛

۱ . الأنساب: ۳ / ۴۹۳ . سمعان در کتاب الأنساب خود درباره حافظ شیخ عبدالصمد شیرازی پس از تعریفاتی می نویسد: «او با تمام این اوصاف که

فردی فهمیده و عالی تواناست؛ اما یزید بن معاویه، عبدالملک مروان و همه بنو امیه را لعن می کند».

۲ . روح المعانی: ۲۶ / ۷۲ . شهاب الدین آلوسی اسم او و عبارت او را در این باره آورده است.

۳ . او اهل مصر و از دانشمندان متأخر اهل سنت است.

آن چه از جنگ ها و درگیری ها بین صحابه اتفاق افتاده است و بر صفحات تاریخ نوشته و بر زبان راست گویان جاری است، دلالت دارد بر این که بعضی از صحابه از مسیر حق خارج شده و دچار ظلم و فسق شده اند.

بنابراین سخن، فسق بعضی از صحابه و خروج آنان از مسیر حق به اقرار سعدالدین تفتازانی مسلم است.

وی در پاسخ به چرایی سر زدن این کارها از صحابه، می افزاید:

وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل إلى اللذات والشهوات، إذ ليس كل صحابي معصوماً ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله بالخير موسوماً، إلا أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ذكروا لها محامل وتأويلات بما تليق؛

آن چه باعث این ظلم و فسق شده، کینه، عناد، حسادت، خصومت، دنیاخواهی، حب ریاست و تمایل به هوای نفس و لذات شهوانی است؛ چرا که هر صحابه ای معصوم نیست و این طور نیست که هر کس رسول خدا صلی الله علیه وآله را ببیند، فردی نیکوکار باشد، مگر این که علما با حسن ظنی که به صحابه دارند، کارهای آنان را حمل بر صحت کرده اند.

پس بنابراین سخن تفتازانی، ارتکاب فسق از صحابه یقینی است. شاهد بر این ادعا سخن زیر است:

وأما ما جرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، فمن الظهور بحيث لا مجال للإخفاء ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الآراء، إذ تكاد تشهد بما الجماد والعجماء ويكي له من في الأرض والسماء، وتنهد منه الجبال وتنشق الصخور، ويبقى سوء عمله على كثر الشهور ومرّ الدهور، فلعنة الله على من باشر أو رضي أو سعى (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى)؛^۱

اما آن حوادثی که بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام رخ داد، از ظلم و جنایتی که آن چنان ظاهر و از پلیدی آشکار بود که بر هیچ کس مخفی نماند و نزدیک بود که زمین ها و شن زارها بر آن گواهی دهند و آن چه در زمین و آسمان ها بود، بر آن جنایت گریه کرد. کوه ها از آن ظلم، آهی اندوه ناک کشیده و صخره ها شکافته شد و زشتی این جنایت بر پیشانی ماه ها و مرور زمان ها باقی ماند. پس لعنت خداوند بر هر کسی که با آن ها همراه شود، یا تلاشی در مسیر ایشان انجام داده و یا به کار آن ها رضایت داشته باشد. «هر آینه عذاب جهان آخرت شدیدتر و بقای آن بیشتر است».

تفتازانی در ادامه سؤالی را مطرح می کند و می گوید:

فإن قيل: فمن علماء المذهب من لم يُجَوِّزِ اللعن على يزيد، مع علمهم بأنه يستحق ما يربو على ذلك ويزيد.

قلنا: تحامياً عن أن يرتقى إلى الأعلى فالأعلى؛^۲

۱ . سوره طه: آیه ۱۲۷ .

۲ . شرح مقاصد: ۲ / ۳۰۶ — ۳۰۷ .

پس اگر کسی بگوید: دانشمندان مذهب با وجودی که علم به استحقاق لعن بر یزید را دارند، چرا لعن او را جایز نمی دانند.

در پاسخ باید گفت: به جهت پیشرفت نکردن لعن به خلفای پیشین...!

آری، اگر یزید لعن شود، لعن او بالاتر می رود و به پدرش سرایت می کند. آن گاه به بالاتر از معاویه هم سرایت خواهد کرد.

به همین جهت، وقتی از حافظ عبدالغیث بن زهیر حنبلی بغدادی، پرسیدند: چرا از لعن یزید منع می کنی؟ پاسخ داد:

انما قصدت كف الألسنة عن لعن الخلفاء، وإلا فلو فتحنا هذا لكان خليفة الوقت أحق باللعن؛
تا خلفا مورد لعن قرار نگیرند.

پس با این بیان، هدف کسانی که از لعن یزید جلوگیری می کنند روشن شد. شاید آنان هم یزید را مستحق لعن بدانند؛ اما برای این که لعن ترقی نکند و بالاتر نرود، مانع از لعن یزید می شوند.

طبری و لعن یزید

طبری در تاریخ خود، بخش نامه ای از معتضد عباسی روایت می کند. معتضد از خلفای بنی العباس بود. او بخش نامه ای در نکوهش بنو امیه، معاویه و یزید این گونه صادر می نماید:

ومنه إيثاره بدين الله ودعاؤه عباد الله إلى ابنة المتكبر الحمير، صاحب الديوك والفهود والقروء، وأخذة البيعة له على خيار المسلمين بالقهر والسطوة والتوعيد والإخافة والتهديد والرهبه، وهو يعلم سفهه
ويطلع على خبثه ورهقه، ويعاين سكرانه وفجوره وكفره؛

معاویه بندگان خدا را به سوی فرزندش فرا خواند. فرزندى متكبر و شراب خوار كه با شرارت و غفلت و بی حالی همراه است و از بهترین مسلمانان به واسطه زور، وعده و وعيد، ترساندن، تهدید و تبعید برای او بیعت گرفت و حال آن که خود او به سفاهت (نادانی و بی خردی) و پستی و خبثت فرزندش آگاهی داشت و شراب خواری، گناه و کفر او را با چشم خود دیده بود.

در این عبارت دقت کنید! او می گوید: «وهو يعلم سفهه؛ معاویه از سفاهت یزید آگاهی داشت».

این نکته خوبی است؛ چرا که بعضی از دانشمندان سنی — از جمله ابن خلدون — می گوید: ما عمل معاویه را حمل بر صحت می کنیم و این که او یزید را این چنین به زور، ارعاب، تهدید و قتل بر سر کار آورد، شاید فرزندش را نمی شناخته و از احوال او اطلاعی نداشته است!
معتضد عباسی در ادامه آن بخش نامه، می افزاید:

فلما تمكّن منه ما مكّنه منه وطّاه له، وعصى الله ورسوله فيه، طلب بثارات المشركين وطوائفهم عند المسلمين، فأوقع بأهل الحرّة الوقيعة التي لم يكن في الإسلام أشنع منها ولا أفحش، ثم ارتكب من الصالحين فيها... فقال مجاهراً بكفره مظهراً لشركه:

ليت أشياخي بيدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الأسل؛

زمانی که یزید به قدرت رسید و همه چیز برای او مهیا شد و از فرمان خدا و رسول او سرپیچی نمود، به خون خواهی مشرکان و قدرت نمایی در نزد مسلمانان پرداخت و حادثه ای را برای اهل مکه به وجود آورد که زشت تر و فاحش تر از آن در اسلام رخ نداده بود... و در حالی که کفرش آشکار و شرک او ظاهر بود گفت:

ای کاش بزرگان (کشته شده در جنگ بدر) از طائفه ما بودند و بی تابی خزرج را از شمشیر زدن ما مشاهده می کردند.

آری، پس از گذشت قرن ها از این حقایق تاریخی، امروزه در سایت های اینترنتی، شاگردان مکتب بنو امیه و ابن تیمیه، درباره واقعه اسف بار حرّه مناقشه می کنند و می خواهند آن لکه ننگ را از جنایت های یزید و خاندان امیه پاک کنند.

در ادامه، معتضد عباسی در این بخش نامه به معرفی شخصیت یزید می پردازد و می نویسد:

هذا هو المروق من الدين وقول من لا يرجع إلى الله ولا إلى دینه ولا إلى كتابه ولا إلى رسوله ولا يؤمن بالله ولا بما جاء من عند الله؛

(یزید) همان کسی است که از دین روی برگردانده و سخن او، کلام کسی است که نه به خدا، نه به دین، نه قرآن و نه رسول خدا بازگشتی ندارد. او به خدا و هر آن چه از جانب اوست ایمان ندارد.

سپس در ادامه این بخش نامه، به داستان عاشورا اشاره می کند و می نویسد:

ثم من أغلظ ما انتهك وأعظم ما احترم، سفكه دم الحسين بن علي وابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله مع موقعه من رسول الله ومكانه منه ومثلته من الدين والفضل، وشهادة رسول الله صلى الله عليه وآله له ولأخيه بسيادة شباب أهل الجنة، اجترأ على الله، وكفراً بدینه، وعداوة لرسوله، ومجاهدة لعترته، واستهانةً بحرمته. فكأتما يقتل به وبأهل بيته قوماً من كفّار أهل الترك والديلم، لا يخاف من الله نقمةً ولا يرقب منه سطوة، فبتر الله عمره واجتث أصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، وأعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصيته؛

سپس با بی رحمی حرمت شکست و بزرگ ترین نابودی را به بار آورد. خون فرزندی علی و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله؛ یعنی حسین را ریخت. حسینی که نزد رسول خدا مترقی فراوان و از جهت

دین داری و فضیلت جایگاهی والا داشت و رسول خدا صلی الله علیه وآله گواهی داد که او و برادرش سید و سرور جوانان بهشتند. تمام این اعمال از بی پروایی بر خدا، کفر به دین و دشمنی با فرستاده او و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهانت به حریم الهی، صورت گرفت. آن ها چنان با اهل بیت جنگیدند و آن ها را از میان برداشتند که گویی با کافرانی از دیار دیلم و ترک مبارزه می کنند و در این حال، از عذاب الهی نترسیدند.

معتضد عباسی در پایان این بخش نامه، آنان را مورد نفرین قرار می دهد.

وی در این کلام، به برخی از ویژگی های سیدالشهداء علیه السلام که دلالت بر حرمت و احترام آن حضرت دارند، اشاره می کند که از میان آیات و روایات بسیاری که در این زمینه وجود دارد، می توان به آیه مودت اشاره نمود.

دیدگاه آلوسی

یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت که به طور صریح یزید را لعن می کند، آلوسی است. وی در این زمینه عبارات جالبی دارد. او در ذیل آیه مبارکه: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) می نویسد: علما بر طبق این آیه شریفه بر جواز لعن یزید استدلال کرده اند. برزنجی در الاشاعره و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة از امام احمد بن حنبل، نقل می کنند که وقتی عبدالله فرزند احمد بن حنبل از پدرش درباره لعن یزید سؤال کرد، احمد گفت: چگونه لعن نشود کسی که در قرآن، خداوند او را لعن کرده است.

عبدالله می گوید: به پدرم گفتم: من قرآن را خوانده ام؛ ولی در آن لعنی بر یزید ندیده ام. احمد بن حنبل گفت: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ) الْآيَةَ وَأَيُّ فَسَادٍ وَقَطِيعَةٍ أَشَدَّ مِمَّا فَعَلَهُ يَزِيدُ؛

خداوند متعال می فرماید: «پس اگر حکومت را به دست گیرید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟» و به راستی کدام فساد و گناه بالاتر از اعمالی است که یزید مرتکب شد؟

آلوسی در ادامه می افزاید: بنابراین، نباید در لعن یزید توقف کرد؛ چرا که او دارای صفات ناپسند بوده و در طول دوران تکلیف، مرتکب گناهان بزرگی شده است.

آلوسی پس از نقل این سخنان، لعنت خدا، فرشتگان و جمیع مردم را برای آنان، از خداوند متعال طلب می نماید و می گوید:

وَالطَّامَّةُ الْكُبْرَى مَا فَعَلَهُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ وَرِضَاهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ — عَلَى جَدِّهِ وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ —
واستبشاره بذلك وإهانته لأهل بيته مما تواتر معناه؛

۱ . سوره محمد صلی الله علیه وآله: آیه ۲۲.

بلای بزرگی که بر اهل بیت آوردند و راضی به قتل حسین — سلام و صلوات خداوند بر او و جدش باد — شدند و به یکدیگر بشارت دادند و اهل بیت او را مورد اهانت قرار دادند، همه این‌ها (اخبار شهادت سیدالشهداء علیه السلام) مسائلی است که به تواتر معنوی به ما رسیده است. به راستی، با تمام این اوصاف، افرادی در داخل حوزه! پیدا می‌شوند و می‌گویند: سند این مطلب کجاست؟ نکند این مطلب تحریف شده باشد؟

شهاب الدین آلوسی که از نظر فکر و عقیده هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارد، می‌گوید:
وقد جزم بكفره وصرح بلعنه جماعة من العلماء، منهم: الحافظ ناصر السنة ابن الجوزي، وسبقه القاضي أبو يعلى، وقال العلامة التفتازاني: لا نتوقف في شأنه بل في إيمانه، لعنة الله تعالى عليه وعلى أنصاره وأعوانه.
ومن صرح بلعنه: الجلال السيوطي.

وفي تاريخ ابن الوردي وكتاب الوافي بالوفيات: إن السبي لما ورد من العراق على يزيد خرج فلقي الأطفال والنساء من ذرية علي والحسين رضي الله تعالى عنهما والرؤس على أطراف الرماح وقد أشرفوا على ثنية جيرون، فلما رأهم نعب غراب فأنشأ يقول:

جماعتی از بزرگان علما به کفر یزید اعتقاد دارند و به لعن او تصریح می‌کنند. آنان عبارتند از: یاری دهنده سنت حافظ ابن جوزی و پیش‌تر از او، قاضی ابویعلی است. و علامه تفتازانی می‌گوید: در بدگویی او بلکه در ایمان او توقف نداریم، لعنت خدای تعالی بر او و بر یاران و یاوران او باد. و از جمله عالمانی که تصریح به لعن او کرده‌اند، جلال الدین سیوطی است.

در تاریخ ابن وردی و در کتاب الوافي بالوفيات این گونه آمده است: زمانی که از عراق اسیران را به نزد یزید بردند، او کودکان و زنانی را از خاندان علی و حسین رضي الله عنهما و سرهایی را که بر نیزه‌ها زده شده بود، مشاهده کرد و در حالی که صدای کلاغی می‌آمد، اشعاری را خواند...

قاضی ابویعلی از شخصیت‌های بزرگ اهل سنت است. ابن تیمیّه خیلی به سخنان او اعتماد می‌کند و در کتاب منهاج السنّه از او فراوان نقل می‌کند؛ ولی در این موضوع حاضر نیست از ابویعلی تبعیت کند و سخن او را بپذیرد؛ چرا که دشمنی او با اهل بیت اجازه چنین پیروی را نمی‌دهد.

آلوسی در ادامه می‌افزاید:

خواندن این اشعار، حکایت از کفری آشکار می‌کند و به اعتقاد و گمانی که من دارم، یزید خبیثی است که اصلاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ایمان نداشته و کارهایی که او درباره اهل مکّه و حرم الهی و اهل حرم پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت رسول گرامی، در دوران حیات انجام داده یا بعد از مرگ

او انجام شده کمتر از انداختن يك برگ از قرآن کریم در میان نجاست نیست؛ چرا که اگر کسی از روی عمد چنین کاری را انجام دهد، همه علما به کفر او فتوا می دهند و من گمان نمی کنم حالات و رفتارهای یزید بر بزرگان مسلمانان پوشیده باشد و در طول تاریخ از دید آن ها مخفی مانده باشد. ولی تنها علتی که بزرگان مسلمانان علیه او قیام نکرده اند و با او مخالفت ننموده اند، اختناق شدید و غلبه حکومت بر آن ها بوده است.

آلوسی با این سخن می خواهد برای کسانی از صحابه، غیر صحابه و تابعین که در برابر این جنایات سکوت کرده اند و در مقابل یزید قیام نکرده اند، عذر و بهانه ای بترشد. آیا به راستی این عذر و بهانه پذیرفتنی است؟

دیدگاه ابن حزم اندلسی

ابن حزم اندلسی درباره یزید می نویسد:

ومن قام لغرض دنیا كما فعل یزید بن معاوية... لأفهم لا تأویل لهم اصلاً وهو بغی مجرد؛^۱

یزید به جهت دنیا و ریاست دنیوی قیام نمود... و هیچ توجیهی نمی توان کرد و این فقط يك سرکشی و طغیان است.

ذکر این نکته جالب است که ابن حزم، از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و برخی در شرح حال او، به دشمنی وی با اهل بیت تصریح کرده اند.

دیدگاه قاضی شوکانی

قاضی شوکانی نیز درباره یزید می گوید:

لقد أفرط بعض أهل العلم كالكرامية ومن وافقهم في الجمود علی أحادیث الباب حتی حکموا بأنّ الحسین السبط رضي الله عنه باغ علی الخمیر السکیر، الهاتک حرمة الشریعة المطهّرة، یزید بن معاوية لعنهم الله، فیا لله العجب من مقالات تقشعرّ منها الجلود؛^۲

کسانی از اهل علم که به شورشی بودن حسین (فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله) حکم کرده اند، زیاده روی نموده اند. او بر شراب خوار و کسی که حرمت خانه الهی را هتک نمود؛ یعنی یزید، قیام کرد. پس جای شگفتی است از گفتارهایی که بدن را به لرزه می اندازد.

قاضی شوکانی با این سخن اشاره ای دارد به دیدگاه افرادی مثل عبدالغیث بن زهیر حنبلی بغدادی و یا ابن عربی مالکی که پیش تر دیدگاه آن ها را بیان کردیم.

۱. الخلی: ۱۱ / ۹۸.

۲. ر.ک: نیل الاوطار: ۷ / ۳۶۲.

موضع گیری های ضد و نقیض

نکته قابل ذکر، اختلاف نظر و موضع گیری های ضد و نقیضی است که از برخی علمای اهل سنت سر زده است. برای مثال، آن سان که نقل کردم، ابن حجر مکی در شرح القصيدة الممزیة، یزید را ملامت و سرزنش می کند؛ ولی در کتابی دیگر به نام الفتاوی الحدیثیه^۱ در قاتل بودن یزید و این که شهادت سیدالشهداء علیه السلام به دستور او باشد، تردید می کند؛ بلکه می خواهد منکر آن نیز بشود.

ذهبی نیز به این تناقض گویی دچار شده است. وی در جایی با نوعی بی طرفی می گوید: ما نه یزید را دوست می داریم و نه سب و سرزنشش می کنیم. در جایی دیگر می گوید:

کان [یزید بن معاویه] ناصبياً فظاً غليظاً جلفاً. يتناول المسكر ويفعل المنكر. افتتح دولته بقتل الشهيد الحسين واختتمها بواقعة الحرّة، فمقتته الناس ولم يبارك في عمره؛^۲

یزید از دین خارج شده است. او سنگ دل و فردی بی عقل است که همواره مست بود و مرتکب اعمال زشت می شد. دولت او با کشتن حسین آغاز و با واقعه حرّه پایان یافت و به نفرین مردم عمر او برکت پیدا نکرد.

غزالی نیز آن سان که ما از إحياء علوم الدين نقل کردیم، با تناقض گویی اظهار می کند: شما یزید را لعن نکنید و ذکر خدا گفتن از لعن کردن بهتر است؛ چرا که شاید یزید دستور به قتل سیدالشهداء علیه السلام نداده و شاید توبه کرده باشد؛ از این رو برای او طلب بخشش کنید!

غزالی در کتاب دیگر خود به نام سرّ العالمین و کشف ما فی الدارين که در اواخر زندگی اش نوشته است، خلاف چنین حرفی را می زند و یزید را مورد سرزنش قرار می دهد.^۳

البته برخی می گویند: این کتاب برای ابوحامد غزالی نیست و در انتساب این کتاب به غزالی تردید نموده اند، همان طوری که درباره انتساب کتاب الإمامة والسياسة به ابن قتیبه تردید می کنند.

پیش تر اشاره شد که کتاب الطبقات الکبری ابن سعد را چاپ کرده اند؛ ولی بخشی را که درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام است، چاپ نکرده اند.

آری، افرادی که به حقایق دست برد می زنند، از شیوه های مختلفی استفاده می کنند: گاهی کتاب را چاپ نمی کنند، گاهی منکر کتاب می شوند و گاهی منکر وجود عالمان و دانشمندان می شوند که در این دنیا شصت یا هفتاد سال زندگی کرده اند و می گویند که اصلاً چنین آدمی نبوده است!

۱ . الفتاوی الحدیثیه: ۱۹۳.

۲ . سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۷ — ۳۸.

۳ . سرّ العالمین: ۲۳. گفتنی است که وی در این کتاب مطالبی پیرامون حدیث غدیر و این که برخی از صحابه نقض بیعت کرده اند را بیان می کند و همه چیز را بر ملا می نماید. برخی از علما احتمال می دهند که این شخص در اواخر عمرش مستبصر شده باشد.

برای نمونه، شیخ احمد امین انطاکی صاحب کتاب لماذا اخترتُ مذهب الشيعة الامامية است که برخی از پیروان ابن تیمیّه درباره او می گویند: چنین فردی اصلاً وجود نداشته و این فرد ساخته دست شیعیان است!

گفتنی است که شیخ محمد امین و شیخ احمد امین دو برادر بودند. آنان در سفری که به عراق داشتند، در منزل ما سکونت گزیدند. من از ایشان با شام و ناهار پذیرایی کرده و رخت خواب آن ها را پهن کردم. حال برخی از بچه وهابی ها می نویسند: چنین کسی را شیعه ها درست کرده اند و فردی به این اسم وجود ندارد، در حالی که ما با آنان در منزلان عکس هم گرفته ایم.

صاحب کتاب گران سنگ عبقات الانوار، به اثبات می رساند که مؤلف کتاب سرّ العالمین غزالی است و در این زمینه نیز از ذهبی که در کتاب میزان الاعتدال از سرّ العالمین مطلبی را نقل می کند، بر این مطلب شاهد می آورد؛ هم چنانی که جمعی از کتاب الإمامة والسیاسة ابن قتیبه نیز مطالبی نقل می کنند. آن ها با این نقل، وجود این کتاب را نیز ثابت و استنادش را به ابن قتیبه مستند می کنند.

هم اکنون نسخه ای از کتاب الإمامة والسیاسة که به قرن سوم برمی گردد، در تهران و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود. من این نسخه را دیده ام و مظهر برخی از بزرگان اهل سنت، روی آن موجود است. در تطبیق این کتاب با کتابی که اکنون به عنوان الإمامة والسیاسة مکرراً در بلاد مختلف به چاپ رسیده، به خصوص در موارد مورد نیاز، مشاهده می کنیم که هیچ فرقی میان این دو نسخه وجود ندارد.

بنابراین، هیچ کدام از این روش ها فایده ندارد و همه آنان ناکام مانده و کاری از پیش نبرده اند.^۱

چکیده

تا کنون حقایقی را مطرح کردیم که این گونه می توان خلاصه نمود:

۱. وصیت معاویه به یزید درباره امام حسین علیه السلام به دلیل محبت نبوده است؛ بلکه برنامه و نقشه ای از پیش تنظیم شده بوده است؛

۲. برنامه والیان حکومت در حجاز بیرون نمودن حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه بوده است که بر این مطلب سه شاهد ارائه نمودیم:

یکم: برخورد والی مدینه، ولید بن عتبه با سیدالشهداء علیه السلام؛

دوم: رفتار والی مکه، عمرو بن سعید با آن حضرت؛

سوم: رفتارها و گفتارهای والی کوفه نعمان بن بشیر با جناب مسلم و یارانش در کوفه.

۳. نامه های ارسالی برای سیدالشهداء علیه السلام حساب شده بوده است؛

۱. در این میان، بزرگی هم چون آقا سید عبدالعزیز طباطبائی رحمه الله تعالی، با مشقت های فراوان و خون جگر خوردن و با حسرت و جو در کتاب خانه های مختلف، نسخه هایی را استنساخ کرده و بعضی از آن ها را به چاپ رسانده است. هم چنین آقای محمودی رحمه الله نیز به بعضی از نسخه های خطی مانند اُنساب الاشراف بلاذری دست یافته و چاپ کرده است.

- ۴ . آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و شناخت آن حضرت نسبت به قاتلان خود؛
 - ۵ . پیش گویی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از هدف شوم یزیدیان؛
 - ۶ . روشن شدن نقش معاویه در شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام؛
 - ۷ . چگونگی نقش یزید در حادثه عاشورا؛
 - ۸ . روشن شدن سهم مردم کوفه در واقعه عاشورا؛
 - ۹ . بسیاری از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام همان قاتلان آن حضرت بوده اند.
- با توجه به آن چه گفته شد، قاتلان سیدالشهداء علیه السلام یا از گروه بنوأمیه بوده اند که در کوفه حضور داشته اند، یا از خوارج و یا کسانی که به عنوان نیرو از شام به کربلا اعزام شده اند.
- ما در هنگام بررسی و تحقیق در شناسایی فرماندهان سپاه عمر سعد، کسی را نیافتیم که شیعه باشد. کسانی که ادعا دارند که قاتلان سیدالشهداء علیه السلام شیعیان هستند، باید مشخص کنند و افرادی را نام ببرند که قائل به امامت بلافصل امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده اند و نام آنان جزء قاتلان سیدالشهداء ثبت شده است.
- آنان هرگز چنین ادعایی را نمی توانند ثابت کنند و برخلاف ادعایشان، در میان یاران سیدالشهداء علیه السلام، صحابی و بزرگانی از قاریان قرآن و پرهیزکاران حضور داشته اند که در آن زمان نزد مردم محترم و معروف بوده اند.

بخش پایانی

نگاهی کوتاه به مطالبی پیرامون حادثه عاشورا

حوادث و دگرگونی در عالم

مباحث مطرح شده پیرامون اصل واقعه تاریخی عاشورا و اتفاقات رخ داده در آن را در سه بخش به پایان رساندیم. در بخش پایانی، لازم است نکاتی را درباره وقایع پس از عاشورا یادآور شویم.

حوادثی پس از واقعه کربلا در عالم هستی رخ داده که ذکر آن مطالب، ایمان مؤمنان را تقویت می کند و تشکیک منافقان را برطرف می سازد.

البته در بحث با اهل سنت، نقل این قضایا از کتاب های معتبر آنان و ذکر سند آن، جای هیچ حرفی را برای آنان باقی نمی گذارد. منابع زیر برای این بررسی به کار می آیند:

دلائل النبوه ابوبکر بیهقی،

معرفة الصحابه ابونعیم اصفهانی،

سیر أعلام النبلاء شمس الدین ذهبی،

البدایة والنهاية ابن کثیر دمشقی،

مجمع الزوائد ابوبکر هیثمی،

تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی،

تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر دمشقی و کتاب ها و منابع معتبر دیگر.

پس از واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء علیه السلام، حوادثی در جهان هستی پدیدار شد که از جمله آن ها کسوف خورشید بود. حادثه دیگر این که هر سنگی که از زمین برداشته می شد، زیر آن سنگ خون بود و اتفاقات دیگر.

به چند روایت صحیح السند در این زمینه که از دیدگاه اهل سنت نیز صحیح است توجه کنید. طبرانی می نویسد:

أمّ حکیم می گوید:

قتل الحسين عليه السلام وأنا يومئذ جویریة، فمكثت السماء أياماً مثل العلقة؛

زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، من زن جوانی بودم. در آن روز آسمان مدتی سرخ بود.

ابوبکر هیشمی پس از نقل این روایت از طبرانی می گوید: رواه الطبرانی و رجاله إلى أم حكيم رجال الصحيح.^۱
آن گاه ابوبکر هیشمی می افزاید: ابوقبیل گوید:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَةً حَتَّى بَدَتْ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا هِيَ؛
زمانی که حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و به گونه ای آسمان تاریک شد
که ستارگان پدیدار شدند تا این که گمان کردیم قیامت فرا رسیده است.
هیشمی در ذیل این روایت می گوید: رواه الطبرانی وإسناده حسن.^۲
هیشمی روایت دیگری از زهری که از دیدگاه اهل سنت فرد بزرگی است نقل می کند. محمد بن شهاب زهری
می گوید:

عبدالمملک بن مروان از من پرسید: چه حادثی در روز قتل حسین پدیدار شد؟
در پاسخ به او گفتم:

لَم تَرَفِعْ حِصَاةَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتِهَا دَمَ عَيْبُطٍ؛

در بیت المقدس سنگی از روی زمین برداشته نشد، مگر آن که خون تازه از زیر آن پدیدار می شد.
عبدالمملک در تأیید زهری پاسخ داد:

إِنِّي وَإِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لَقَرِينَانِ؛

من هم مثل تو از این قضیه خبر دارم.

هیشمی ضمن تأیید این روایت از حیث سند می گوید: تمام سلسله راویان این حدیث راست گو هستند.^۳
در این باره طبرانی، حدیث دیگری را به نقل از زهری این گونه روایت می کند:

مَا رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَّا عَنْ دَمٍ؛^۴

در روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام هیچ سنگی را در شام برنداشتند، مگر زیر آن سنگ خون
بود.

راویان این حدیث نیز رجال صحیح هستند.

هیشمی از فرد دیگری چنین روایت می کند:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ انْتَهَبَتْ جَزُورٌ مِنْ عَسْكَرِهِ، فَلَمَّا طَبَخَتْ إِذَا هِيَ دَمٌ؛

آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد، شتری را از لشکر آن حضرت به سرقت بردند. آن گاه که آن
حیوان را (ذبح کردند و) پختند، گوشت آن به خون تبدیل شد.

۱ . جمع الزوائد: ۹ / ۱۹۶ — ۱۹۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۳، حدیث ۲۸۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۲۲۶؛ تهذیب الکمال: ۶ / ۴۳۲.

۲ . جمع الزوائد: ۹ / ۱۹۷.

۳ . جمع الزوائد: ۹ / ۱۶۹؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۹؛ المناقب خوارزمی: ۳۸۸.

۴ . جمع الزوائد: ۹ / ۱۶۹؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۱۳، حدیث ۲۸۳۵.

هیثمی و دیگران درباره سند این روایت می گویند:

رجاله ثقات؛^۱

راویان این حدیث راست گو هستند.

ابن کنیز دمشقی نیز در این زمینه سخنی دارد. در عبارت های او خوب دقت کنید؛ چرا که او هیچ ارتباطی با اهل بیت علیهم السلام ندارد و شاگرد ابن تیمیه است. وی در تاریخ خود می گوید:

وأما ما روي من الأحاديث والفتن التي أصابت من قتلته، فأكثرها صحيح، فإنه قل من نجى من أولئك الذين قتلوه من آفة وعاهة في الدنيا، فلم يخرج منها حتى أصيب بمرض وأكثرهم أصابه الجنون؛^۲

بیشتر روایاتی که درباره فتنه ها و بلاهایی که بر قاتلان حسین علیه السلام واقع شد، صحیح هستند. آن ها دچار آفت و بیماری و بیشتر آن ها مبتلا به دیوانگی شدند.

عزاداری و گریستن بر سیدالشهداء

درباره اصل گریه کردن بر مصیبت سیدالشهداء علیه السلام، آن قدر روایت وجود دارد که از شمارش خارج است و در کتاب های شیعه و سنی آمده است که در این جا فقط به چند روایت از مصادر اهل سنت که از دیدگاه آنان صحیح هستند، بسنده می کنیم:

احمد بن حنبل از شخصی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بوده است، چنین روایت می کند که وی می گوید: در راه بازگشت به کوفه، آن گاه که امیر مؤمنان علی علیه السلام به کربلا رسید فرمود:

إصبر أبا عبدالله! إصبر أبا عبدالله! بشطّ الفرات.

قلت: وماذا؟

قال: دخلت على النبي صلى الله عليه وآله ذات يوم وعيناه تفيضان.

قلت يا نبي الله! أغضبك أحد؟ ما شأن عينيك تفيضان؟

قال: بل قام من عندي جبريل قبل فحدثني أنّ الحسين يقتل بشطّ الفرات؛^۳

صبر کن ای اباعبدالله! صبر کن ای اباعبدالله! در کنار شطّ فرات.

راوی می گوید: علّت این سخن را پرسیدم. آن حضرت فرمود: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله شرف یاب شدم و در حالی که چشمان آن حضرت پر از اشک بود، خبر شهادت حسین را در کربلا و شطّ فرات به من دادند.

سیدالشهداء سلام الله علیه نیز در جنگ صفین و در طول مسیر با پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بودند.

۱ . همان: ۹ / ۱۹۶؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۲۱، حدیث ۲۸۶۳.

۲ . البداية والنهاية: ۸ / ۲۱۹ — ۲۲۰.

۳ . مسند احمد: ۲ / ۷۸؛ المصنف: ۸ / ۶۳۲؛ مسند ابی یعلی: ۱ / ۲۹۸؛ المعجم الكبير: ۳ / ۱۰۶ و منابع بسیار دیگر.

حافظ ابوبکر هیشمی پس از نقل این روایت می گوید: این روایت را احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی نقل کرده اند و راویان آن همگی راست گو هستند.^۱

طبرانی نیز در این باره روایتی را در المعجم الکبیر نقل می کند که أم سلمه می گوید:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً ذات يوم في بيتي فقال: لا يدخل عليّ أحد.

فانتظرت فدخل الحسين رضي الله عنه، فسمعت نشيح رسول الله صلى الله عليه وآله يبكي، فأطلعت فإذا حسين رضي الله عنه في حجره والنبي صلى الله عليه وآله يمسخ جبينه وهو يبكي. فقلت: والله ما علمت حين دخل.

فقال: إنّ جبرئيل عليه السلام كان معنا في البيت.

فقال: تحبّه؟

قلت: أمّا من الدنيا فنعم.

قال: إنّ أمّك ستقتل هذا بأرض يقال لها كربلاء. فتناول جبرئيل عليه السلام من تربتها فأراها النبي صلى الله عليه وآله؟^۲

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه من نشسته بودند و فرمودند: هیچ کس بر من وارد نشود. من در حالی که انتظار می کشیدم و چشم انتظار ورود کسی بودم، حسین علیه السلام بر او وارد شد و بعد صدای بلند گریه (های های) رسول خدا صلی الله علیه وآله را شنیدم. پس داخل اتاق را نگاه کردم و دیدم حسین در دامن رسول خدا صلی الله علیه وآله است و پیشانی آن حضرت را پاک می کند و او نیز اشک می ریزد، داخل شدم و گفتم: به خدا سوگند، من از ورود او آگاه نشدم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: همانا جبرئیل در این خانه با ما بود.

جبرئیل گفت: آیا (این حسین) را دوست داری؟

گفتم: آری!

گفت: همانا امت تو به زودی حسین را در زمینی که کربلا نام دارد، به شهادت می رسانند.

آن گاه جبرئیل خاکی را از محل شهادت امام حسین علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشان داد.

از این حدیث چند مطلب فهمیده می شود:

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۷.

۲. المعجم الکبیر: ۳ / ۱۰۸ — ۱۰۹ و ۲۳ / ۲۸۹. هم چنین ر.ک: کز العمال: ۱۳ / ۶۵۶ و ۱۲ / ۱۲۶.

۱. گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمانی است که سیدالشهداء علیه السلام در سنین کودکی بودند. مگر سیدالشهداء علیه السلام چند ساله بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دار دنیا رفتند؟ پس این گریه، هدف و پیام دارد.

۲. خبر دهنده، جرئیل است؛

۳. گریه کننده، رسول الله صلی الله علیه وآله است.

آن حضرت به أم سلمه خبر می دهند و خاک محل شهادت را هم می بینند.

هر يك از این مطالب حکایت از اهمیت موضوع دارد.

هیشمی در بیان صحّت این احادیث می گوید: این حدیث را طبرانی به سندهای مختلفی نقل نموده است و تمام راویان آن از راست گویان هستند.^۱

گفتنی است که حاکم نیشابوری نیز همین حدیث را در کتاب المستدرک علی الصحیحین نقل کرده و آن را به شرط مسلم و بخاری تصحیح کرده است.^۲

هدف ما از ذکر روایات اهل سنت

ما در نقل روایات اهل سنت دو هدف داریم:

یکم این که برای نمونه، احادیث آنان را به سندهای صحیح ذکر می کنیم؛

دوم این که اگر اهل سنت روایاتی را در این باره ذکر می کنند و بر آن ها مهر صحّت می زنند، دیگر حساب افرادی که خود را اهل ولایت می دانند و به اهل بیت علیهم السلام محبت دارند؛ ولی با این حال در این گونه امور تشکیک می کنند، مشخص خواهد شد؛ یعنی معرفت و شناخت آنان از طبرانی، احمد بن حنبل، ابوبکر هیشمی، بزّار، ابویعلی موصلی و دیگران کمتر خواهد بود.

به راستی خداوند متعال با چنین افرادی چگونه رفتار خواهد کرد؟

استمرار بر بکاء و گریستن

گاهی اصل گریه در مورد حادثه عظیم کربلا مطرح است و گاهی همیشگی بودن و استمرار بر آن که این استمرار، مطلب دیگری است.

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء، درباره استمرار گریه و اشک ریختن روایتی را از امام سجّاد علیه السلام نقل می کند؛ همان روایتی که در محافل و مجالس می شنوید که از امام سجّاد علیه السلام سؤال شد: چرا این قدر گریه می کنید؟

ایشان فرمودند: چرا گریه نکنم؟ من به چشم خود این حادثه را دیدم.

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۸۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۶ - ۱۷۷.

آن گاه حضرتش به داستان حضرت یعقوب علیه السلام اشاره می فرماید که حضرت یوسف علیه السلام مدّتی از حضرت یعقوب علیه السلام جدا شد. با این که یعقوب می دانست یوسف زنده است؛ ولی به تصریح قرآن مجید آن قدر گریه کرد تا آن که بینایی او از بین رفت و یا نزدیک از بین رفتن بود. پس با این وجود من چگونه گریه نکنم؟^۱

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام برای مصائب حادثه کربلا آن قدر گریه کردند که یکی از پنج نفری شدند که در عالم به بسیار گریستن معروفند. از جمله ایشان حضرت صدّیقه طاهره سلام الله علیها هستند. روایات این مطلب در وسائل الشیعه آمده است.^۲

بنابراین روایات، افزون بر گریه بر مصایب حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بایستی استمرار بر آن نیز باشد. البته اقامه عزا و مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام تنها به گریه ختم نمی شود و باید مراسم های دیگری نیز وجود داشته باشد.

نگاهی به انواع عزاداری و سوگواری

گفتیم که اقامه عزا و سوگواری سیدالشهداء علیه السلام به گریه ختم نمی شود، بلکه انواع دیگری از عزاداری وجود دارد که از جمله آن ها جزع و نوحه گری است. اکنون این سؤال مطرح است که معنای جَزَع و نوحه گری چیست و چه حکمی دارد؟

در روایتی آمده است که جابر گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم جزع چیست؟
حضرت فرمودند:

أشدّ الجزع: الصُّراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر وجزّ الشعر من النواصي؛^۳

شدیدترین فریادها: واویلا گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از سر است.

در روایت معتبر دیگری آمده که حضرتش فرمودند:

كلّ الجزع والبكاء مکروه سوى الجزع والبكاء علی الحسين علیه السلام؛^۴

هر جزع و نوحه گری و گریستن ناپسند است مگر جزع و گریستن بر شهادت امام حسین علیه السلام. از انواع دیگر عزاداری، لطمه زدن به صورت، سینه زدن و واویلا گفتن است که همه این موارد نزد خداوند متعال و در مکتب اهل بیت علیهم السلام امری پسندیده به شمار می رود و همه این ها باید برگزار شود.

البته بایستی در محدوده شرع باشند که مراجع تقلید حدود شرعی آن ها را همانند حدود دیگر امور تعیین می کنند و احکام شرع را برای ما معین می نمایند و ما نیز باید مطیع آنان باشیم. گرچه افرادی هستند که بی دلیل و از روی جهل سخن پراکنی می کنند که حساب آنان جداست.

۱. حلیة الاولیاء: ۳ / ۱۳۸.

۲. وسائل الشیعه: ۳ / ۲۸۲، باب ۸۷، حدیث ۷.

۳. همان: ۲۷۰ — ۲۷۱، باب ۸۳، حدیث ۱.

۴. همان: ۲۸۲، باب ۸۷، حدیث ۹.

از انواع دیگر سوگواری، نوحه سرایی، پیراهن چاک کردن، لباس مشکی پوشیدن و در این راستا طعام دادن، تعطیل کردن بازارها، مغازه ها، مدارس و درس هاست. همه این موارد مدرک دارد، حتی در مواردی از منابع اهل سنت مدرک معتبری وجود دارد. حال اگر این موارد گفته نشده است، چه باید کرد؟

شرکت در محافل عزاداری

راوی می گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم:

إِنَّ امْرَأَتِي وَاِمْرَأَةَ ابْنِ مَارِدٍ تَخْرُجَانِ فِي الْمَأْتَمِ فَأُتَاهُمَا، فَيَقُولُ لِي امْرَأَتِي: إِنَّ كَانِ حَرَامًا فَأُتَاهُنَا عَنْهُ حَتَّى نَتْرُكَهُ
وَأِنْ لَمْ يَكُنْ حَرَامًا فَلَا يَشِيءُ تَمْنَعُنَاهُ؟ فَإِذَا مَاتَ لَنَا مَيِّتٌ لَمْ يَجْتَنَّا أَحَدًا؛

همسر من و همسر ابن مارد برای شرکت در مجالس عزا از خانه خارج می شوند و من آن دو را نمی می کنم. همسر من در پاسخ می گوید: اگر رفتن ما حرام است، بگو تا ما نرویم و اگر حرام نیست، پس چرا ما را منع می کنی؟ پس اگر کسی از ما از دنیا برود، دیگر کسی در مجلس عزای ما شرکت نمی کند! در پاسخ امام کاظم علیه السلام دقت کنید. حضرتش در پاسخ فرمودند:

عَنِ الْحَقِيقِ تَسْأَلُنِي؟ كَانِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبِيعُتْ أُمِّي وَأُمُّ فَرُوءَةَ تَقْضِيَانِ حَقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ؛^۱

تو درباره حقوق اجتماعی از من سؤال کردی. پدرم (امام صادق علیه السلام) همواره مادر و همسرشان را (به خانه های مردم مدینه جهت شرکت در عزای آن ها) می فرستادند تا حقوق ایشان را ادا کنند. بنابراین، از این روایت می توان این گونه استفاده نمود:

۱. شرکت در مجالس دیگران از حقوق اجتماعی است؛ از این رو از باب ادای حقّ و دین باید در مراسم عزای دیگران شرکت کنیم که این رفت و آمدها و تسلیت گفتن ها نوعی حقّ محسوب می شود؛

۲. در مراسم عزاداری دیگران شرکت کنیم تا دیگران نیز در مراسم ما شرکت کنند و این در زمره آداب مکتب اهل بیت علیهم السلام است؛

۳. این ادای حقّ برنامه ای مستمر بوده؛ زیرا که حضرتش فرمود: «كَانِ أَبِي يَبِيعُتْ أُمِّي وَأُمُّ فَرُوءَةَ...»؛ پدرم (امام صادق علیه السلام) همواره مادر و همسرشان را (به خانه های مردم مدینه جهت شرکت در عزای آن ها) می فرستادند؛

۴. مردها بی جهت نباید مانع شرکت زن هایشان در عزای مؤمنان دیگر شوند.

در روایتی دیگر امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةَ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتَهَا؛^۲

همانا زن در مجالس عزاداری به نوحه سرایی احتیاج دارد تا اشک بریزد.

۱. همان: ۲۳۹، باب ۶۹، حدیث ۱.

۲. همان: ۲۴۲، باب ۷۱، حدیث ۱.

به این نکته دقت کنید! امام صادق علیه السلام نمی فرمودند که خادمه من برود و در فلان مجلس عزا شرکت کند؛ بلکه مادرشان را با آن مقام عالی به مجالس عزای اهل مدینه می فرستادند. این بیان گر اهمیت مطلب و نشان دهنده وجود حق و حقوقی اجتماعی است که این آداب بایستی در میان مردم مراعات شود.

حال اگر در میان مردم چنین حق و حقوقی وجود داشته که ائمه علیهم السلام به ادای آن ها تشویق می کرده اند، درباره مراسم عزاداری اهل بیت علیهم السلام چه حقوقی بر گردن ماست؟ ما که بر آنیم حقوق اهل بیت علیهم السلام را ادا کنیم، چگونه باید رفتار کنیم؟

وقتی ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، حضرتش در عزای او گریه کرد.^۱ این حدیث را عامه نیز روایت کرده اند که وقتی رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله و خواهر صدیقه طاهره سلام الله علیها از دنیا رفت، فاطمه سلام الله علیها به گونه ای گریه کردند که اشک های ایشان به داخل قبر می ریخت.^۲ وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه را شنیدند، به شدت گریه کردند و مواردی دیگر از این قبیل.^۳

در این روایت دقت کنید! امام باقر علیه السلام، مبلغی پول را کنار گذاشتند تا پس از ایشان بر آن حضرت اقامه عزا شود؛ زیرا این سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است که دستور دادند برای خانواده جعفر طیار غذا ببرند؛ چرا که این خانواده مشغول عزاداری هستند.^۴

این دستورها در روایت های ما امامیه است و اگر ما عمل نکنیم، چه کسی می خواهد عمل کند؟ در روایتی دیگر آمده است که دختری از فرزندان امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. آن گاه که خبر به امام صادق علیه السلام می رسد، «فناح علیها سنه». سپس فرزند دیگری از دنیا می رود، بر او نیز نوحه سرایی می کنند. و آن گاه که اسماعیل بن جعفر نیز در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا می رود، ایشان در مرگ او جزع شدیدی می کنند. آن گاه از آن حضرت سؤال شد: چرا این اندازه جزع و عزاداری در خانه شما وجود دارد؟ ایشان فرمودند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ — لَمَّا مَاتَ حَمْزَةُ — : لَكُنْ حَمْزَةُ لَا بَوَاكِي لَه؛^۵

هنگامی که حمزه به شهادت رسید، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: حمزه از دنیا رفت، ولی گریه کنندگانی (از خانواده خویش) برای او وجود ندارد.

۱ . همان: ۲۸۰، باب ۸۷، حدیث ۳.

۲ . همان: ۲۷۹، باب ۸۷، حدیث ۱.

۳ . همان: ۲۸۰، باب ۸۷، حدیث ۶.

۴ . همان: ۲۳۸، باب ۶۸، حدیث ۱.

۵ . همان: ۲۴۱، باب ۷۰، حدیث ۱.

غذا دادن به عزاداران

پذیرایی از عزاداران نیز از آموزه های اسلام است. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: وقتی جعفر طیار به شهادت رسید، خانواده او مشغول عزاداری بودند و رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور دادند تا برای آن ها غذا پخته شود و از آن ها تا سه روز پذیرایی کنند تا آنان به عزاداری مشغول باشند و این روش، سنتی شده است که برای اهل مصیبت تا سه روز غذا می برند.^۱ هم چنین در سخنی دیگر امام صادق علیه السلام فرمودند:

ينبغي لجيران صاحب المصيبة أن يطعموا الطعام عنه ثلاثة أيام؛^۲

سزاوار است که همسایگان فرد مصیبت زده برای خانه میت تا سه روز غذا بفرستند.

پوشیدن لباس مشکی

پوشیدن لباس مشکی در عزاداری نیز در روایات آمده است. در روایتی آمده است که حضرتش فرمودند: لما قُتِلَ الحسين بن علي عليهما السلام، لبس نساء بني هاشم السواد والمسوح وكن لا يشتكين من حرّ ولا برد، وكان علي بن الحسين عليهما السلام يعمل لهنّ الطعام للمأتم؛^۳ زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس سیاه به تن کردند و اقدام به برگزاری مجلس عزاداری نمودند و امام سجّاد علیه السلام نیز برای آن ها غذا درست می کردند. ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

فخرج الحسن عليه السلام... فبايعه الناس. و كان خرج إليهم وعليه ثياب سود؛^۴

وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند... امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که لباس سیاه به تن داشتند از منزل خارج شدند.

آرایش نکردن زنان

هم چنین در منابع کهن اهل سنت، درباره شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام این گونه روایت شده است:

فلما مات أقام نساء بني هاشم عليه النوح شهراً؛^۵

هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم يك ماه نوحه سرایی کردند.

نکته عجیب این که در روایت دیگری آمده است:

۱. همان: ۲۳۵، باب ۶۷، حدیث ۱.

۲. همان: ۲۳۷، باب ۶۷، حدیث ۵.

۳. همان: ۲۳۸، باب ۶۷، حدیث ۱۰.

۴. ر.ك: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۲.

۵. ترجمة الامام الحسن عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۸۴ — ۸۵؛ البداية والنهاية: ۸ / ۴۷؛ تهذيب الكمال: ۶ / ۲۵۲؛ اسد الغابه: ۲ / ۱۵؛ تاريخ مدينة

دمشق: ۱۳ / ۲۸۳ و منابع دیگر.

حَدَّث نَسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ عَلَيْهِ سَنَةٌ^۱

زنان بنی هاشم تا يك سال حداد نگه داشتند.

واژه «حداد» به معنای آرایش نکردن است. آنان لباس مشکی می پوشیدند، اقامه عزرا و نوحه سرایی می کنند، حتی آرایش را هم کنار می گذارند و سر را نیز شانه نمی کنند.

تعطیلی بازارها

تعطیلی بازارها نیز در هنگام عزاداری مرسوم بوده است. در این زمینه در ذیل تاریخ الطبری این گونه آمده است:

مَكَثَ النَّاسُ يَبْكُونَ عَلَيَّ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعًا، مَا تَقُومُ الْأَسْوَاقُ؛^۲

مردم تا يك هفته بازارها را به جهت عزاداری و گریه بر امام حسن علیه السلام تعطیل کردند.

هم اکنون نیز اعلان عزای عمومی برای وفات دانشمندی بزرگ، سنت و شایع است.

البته این مطالب را برای شیعیان می گوئیم و کاری به نواصب (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) نداریم و ما باید به وظیفه خود عمل کنیم.

چکیده کتاب

اینک آن چه که در بخش های مختلف این کتاب مطرح و بررسی شد، در چند مطلب ارائه می گردد:

مطلب یکم: اقامه و برگزاری مراسم عاشورا در حدود شرع؛ یعنی حفظ و نگهداری حقوق اهل بیت علیهم السلام، همان حقی که بنوامیه آن را پامال نمودند. پس باید بفهمیم که ارزش برپایی مراسم سیدالشهداء علیه السلام چه اندازه است.

مطلب دوم: جریان شهادت سیدالشهداء علیه السلام از دو راه به معاویه می انجامد:

۱. معاویه پسرش یزید را بر مردم مسلط کرد و همه آن هایی که با یزید بیعت کردند و همکاری نمودند، در تمام کارهای خلاف او شریک هستند؛

۲. با توجه به تحقیقات انجام یافته از مجموع داستان ها و جریان هایی که از مدینه آغاز و تا حرکت امام حسین علیه السلام به مکه و رسیدن به عراق و کربلا و تا روز عاشورا که به پایان رسید، حکایت از طرح و نقشه ای دارد که جز معاویه نمی تواند آن را طرح کند. البته در این میان، یزید اجراکننده این نقشه بوده و در واقع به وصیت پدرش عمل کرده است.

این نکته ای ارزنده و قابل تأمل است. اگر چه باور این نکته برای کسانی که پیش تر نشنیده اند سخت است، اما باید روی این جهت تأمل بیشتری کرد و مطالب ارائه شده را بیشتر بررسی نمود.

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۹۵؛ البداية والنهاية: ۸ / ۴۷ — ۴۸؛ المنتخب من ذیل المذیل: ۱۹.

۲. المنتخب من ذیل المذیل: ۱۹؛ ترجمة الامام الحسن عليه السلام من طبقات ابن سعد: ۹۰.

مطلب سوم: برخی از مردم کوفه که در به شهادت رساندن سیدالشهداء با یزید همکاری کرده اند، شیعه نبوده اند؛ بلکه کسانی که به طور مستقیم در شهادت سیدالشهداء علیه السلام نقش داشته اند — با آن خصوصیتی که گفتیم و شواهدی که بر وجود پیروان بنو امیه و آل ابی سفیان در آن بخش اقامه کردیم — همگی شان یا اهل شام بوده اند و یا از غیر شیعیان. پس کسانی که متصدی این جنایت بوده اند و به اجرای این جنایت کمک کرده اند و یا خود مستقیماً در این جنایت دست داشته اند، هرگز شیعه نبوده اند.

ما با تحقیقات علمی، تمام سران و فرماندهان ارتش یزید را شناسایی کردیم که در میانشان هرگز فردی شیعی را نیافتیم.

مطلب چهارم: در طول تاریخ، علما و بزرگان اهل سنت پیرامون موضع گیری در قضیه عاشورا به چند گروه تقسیم می شوند:

گروه یکم: کسانی که به حکومت یزید و مشروعیت آن اعتقاد دارند و او را امیرالمؤمنین می دانند. در نتیجه، آنان سیدالشهداء علیه السلام را فردی شورشی و خارجی دانسته و قتل آن حضرت را به جا و درست می پندارند!

گروه دوم: گروهی که شاید بیشتر اهل سنت باشند، به ناحق بودن شهادت آن حضرت تصریح دارند؛ ولی در کلماتشان اختلافاتی دیده می شود. همان طور که گفتیم، برخی در این که یزید امر کرده باشد شك دارند و برخی دیگر می گویند: شاید توبه کرده است. به هر ترتیب، گروه دوم که اکثریت هم هستند، با دسته نخست که طرف داران بنو امیه هستند، مخالفند.

گروه سوم: کسانی هستند که تصریح می کنند که این کار از یزید سرزده و به امر او صورت گرفته است و با توجه به کارهایی که در شام از او صادر شد، او را مجرم می دانند و حتی به اقرار علمای این گروه، یزید مستحق لعن است و در مواردی او را تکفیر نیز می کنند.

مطلب پنجم: وظیفه شیعیان، اقامه عزا بر سیدالشهداء علیه السلام است. ما بایستی به هر طریق ممکن و با حفظ موازین شرعی و به قدر توانمان در این زمینه تلاش کنیم؛ چرا که برگشت قضیه عاشورا به مسأله مهم امامت است و امامت نیز از اصول دین. در نتیجه قضیه عاشورا با اصل دین ارتباط دارد. کوشش و خدمت در این راه، خدمت به اصل دین و تقویت اساس و بنیه دینی است. این برنامه فقط جنبه عاطفی و احساسی ندارد؛ بلکه جنبه اعتقادی و عبادی نیز دارد.

فراوان در فقه مسئله ای فقهی مطرح می شود که با دقت می یابیم که همان مسئله به اصل دین نیز برمی گردد. عزای سیدالشهداء و برگزاری مراسم آن حضرت نیز از شعائر دین است و شعاری الهی محسوب می شود. البته این شعار نیست؛ واقعیت است و عین حقیقت. با دقت در مسائلی که از ابتدا بیان شد، این معنا در روشن گری مؤثر است.

مطلب ششم: جز عدّه اندکی که با یزید همکاری کردند و اعمال او را توجیه نمودند، همه ساله مذاهب مختلف اسلامی، در مراسم سیدالشهداء علیه السلام شرکت می کنند و با شیعیان در این باره همکاری می نمایند و به اهل بیت علیهم السلام اظهار محبت می کنند و به گونه ای هم دردی خود را به شیعیان نشان می دهند.

پس آنان به گونه ای با ما وحدت دارند و اگر کسی به دنبال حقیقت باشد، با بررسی این مطالب حق برای او معلوم خواهد شد.

با چنین اوصافی، همه مذاهب اهل سنت بایستی نسبت به آن گروه متعصب و دشمن اهل بیت علیهم السلام، موضعی شفاف داشته باشند و اظهار نظر کنند؛ یعنی در واقع آنان نیز مثل ما باید بر رد آن گروه تندرو و متعصب، حرف ها و نقدهایی داشته باشند و حق را اثبات و باطل را نفی کنند تا مبادا حرف های متعصبان به همه اهل سنت نسبت داده شود؛ چرا که در شهرهای مختلف، اهل سنت نیز در مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام شرکت فعال دارند. پس باید آن ها با ما هم کار و هم فکر باشند و به همراهی یکدیگر (شیعه و سنی)، از چند آخوندی که در زمان های گذشته درباره سیدالشهداء علیه السلام و مراسم آن حضرت، سخنان بیهوده بر زبان رانده اند، اظهار تنفر و بیزاری کنند. در حقیقت واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء علیه السلام، واقعه ای اسلامی است و اگر حرکت آن حضرت و جریان عاشورا نبود، از دین نیز خبری نبود؛ چرا که بنوامیه آمده بودند تا دین را از اساس برکنند. پس باید دیگر فرقه های اسلامی نیز قدردانی کنند و حق زحمات و سختی هایی را که اهل بیت علیهم السلام و اصحابشان در راه دین تحمل کردند، به جا آورند.

فهارس

آیه ها

روایت ها

شعرها

نام های (پروردگار و معصومین علیهم السلام)

اعلام

زمان ها و مکان ها

کتاب های داخل متن

متفرقات

منابع

آيه ها

الف

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) ١٥٢...
(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) ٢٣٢...

ف

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ١١١...
(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ) ٢٤٦...

ق

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ١٥٤...

م

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا) ١٤٨...

و

(وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى) ٢٤١...

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) ١١١...

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) ١٤٨...

(وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) ١٥٠...

روايت ها

الف

- أخبرني جبريل عليه السلام: أن هذا يقتل بأرض العراق للحسين ١٦٨...
إصبر أبا عبد الله! إصبر أبا عبد الله! بشطّ الفرات. قلت: وماذا؟ ٢٦١...
أقرأت القرآن؟ ١٥٣...
اللهم إنا عترة نبيك محمد صلى الله عليه وآله وقد أخرجنا وطرردنا وأزعجنا... ١٦٧
اللهم إنك ترى ما يصنع بولد نبيك ٢٢٢...
اللهم اهده واهد به ٥٧...
أما بعد، فقد جئني كتابك ٩٨...
أمسينا كبني إسرائيل في آل فرعون؛ يذبّحون أبناءهم ويستحيون نساءهم ١٥٤...
إنّ ابني هذا — يعني الحسين — يقتل بأرض يقال لها: كربلاء، فمن شهد ١٦٩...
إنّ القوم إنّما يريدون أن يأكلوا بنا ويستطيلوا بنا ويستطيخوا دماء الناس ودماءنا ١٠١...
إنّ الله قد شاء أن يراهنّ سبايا ١٧٩...
إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال — لما مات حمزة — : لكن حمزة لا بواكي له ٢٦٩...
إنك شيخ قد كبرت ١٦٧...
إنّما تحتاج المرأة في المأتم إلى النوح لتسيل دمعها ٢٦٧...
إنّه ليس يخفى عليّ الرأي ما قلت ورأيت، ولكن الله لا يُغلب على أمره ١٧٧...
إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ٥٩...
إنّي رأيت رؤيا ورأيت فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وأمرني بأمر ١٨٠...
إنّي رأيت رؤيا ورأيت فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وأمرني ١٧٦...
إنّي موجهك إلى أهل الكوفة وهذه كتبهم إليّ، وسيقضي الله من أمرك ما ١٦٦...
أشدّ الجزع: الصراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر وجزّ الشعر من ٢٦٥...
أعلم علماً أنّ هناك مصرعي وهناك مصارع أصحابي لا ينجو منهم إلاّ ولدي علي ١٧٩...
ألم تكتبوا إليّ؟ ١٨٩...

أنا مدينة العلم وعليّ بأبها ٥٩٠٠٠

أنا — واللّه — أحقّ بها منه، فإنّ أبي خير من أبيه وجدّي خير من جدّه ٩٧٠٠٠

أنت أمير مسلّط، تشتم ظالماً وتقهر بسطانك ١٤٩٠٠٠

أهذه كربلاء؟ قالوا له: نعم. فقال: هذا موضع كرب وبلاء، هاهنا مناخ ركابنا ١٨٣٠٠٠

ب

بدين اللّه ودين أبي ودين أخي وجدّي اهتديت أنت وأبوك وجدك ١٤٩٠٠٠

بسم اللّه الرحمن الرحيم. أمّا بعد، فإنّ هانئاً وسعيداً قدما عليّ بكتيكم ١٧٤٠٠٠

ت

تاسوعاء، يوم حوصر فيه الحسين عليه السلام وأصحابه رضي اللّه عنهم بكربلاء ٢٢١٠٠٠

ح

حدّت نساء بني هاشم عليه سنّة ٢٧١٠٠٠

حملة القرآن عرفاء أهل الجنّة ١٩٤٠٠٠

ر

رأيت كلاباً تنهشني أشدها عليّ كلب أبقع ١٦٤٠٠٠

ص

صبراً يا أبا عبدالله، فقد لقي أبوك مثل الذي تلقي منهم ١٧٠٠٠٠

صدقت، لله الأمر، واللّه يفعل ما يشاء وكلّ يوم ربنا في شأن ١٨٠٠٠٠

ع

عائذاً باللّه وبهذا البيت ١١٤٠٠٠

عن الحقوق تسألني؟ كان أبي عليه السلام يبعث أمي وأمّ فروة تقضيان حقوق ٢٦٦٠٠٠

ف

فإنّما أنتم من طواغيت الأمة وشذاذ الأحزاب ونبذة الكتاب ٢٢٨٠٠٠

فلا بدّ لي إذا من مصرعي ١٦٧٠٠٠

فلما مات أقام نساء بني هاشم عليه النوح شهراً ٢٧٠٠٠٠

ق

قد اعتمر الحسين عليه السلام في ذي الحجّة ثمّ راح يوم التروية إلى العراق ١١٢٠٠٠

قد رأيت هاتفاً يقول: أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنّة ١٦٤٠٠٠

ك

كان أبي يبعث ٢٦٧...

كان رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً ذات يوم في بيتي فقال: لا يدخل عليّ أحد... ٢٦١...
كذبت والله ولؤمت، ما ذلك لك وله ١٤٩...

كلّ الجزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين عليه السلام ٢٦٥...
كلّا والله، ما جعل الله ذلك لك إلا أن تخرج من ملّتنا وتدين بغير ديننا ١٤٩...

ل

لا بأس وإن حجّ من عامه ذلك وأفرد الحجّ فليس عليه دم ١١٢...

لا بدّ لي إذا من مصرعي ١٧٦...

لأن اقتل بمكان كذا وكذا أحبّ إليّ أن تستحلّ بي؛ يعني مكة ١٧٦...

لأن اقتل بيني وبين الحرم باع، أحبّ إليّ من أن اقتل وبينه وشبر ١٧٨...

لأن أقتل خارجاً منها بشبرين أحبّ إليّ من أن أقتل خارجاً منها بشبر ١٧٦...

لا، والله لا أفارقه حتى يقضي الله ما هو قاض ١١١...

لا والله، لا أعطيهم بيدي إعطاء الذليل ولا أقرّ لهم إقرار العبيد ٢١٨...

لا، والله ما بايعنا ولكن معاوية خدعنا وكادنا ٩٧...

لا يخفى عليّ شيءٌ مما ذكرت، ولكنّي صابر ومحتسبٌ إلى أن يقضي الله أمراً ١٧٨...

لقد دخل عليّ البيت ملك لم يدخل عليّ قبلها فقال لي: إن ابنك ١٦٨...

لما قُتِل الحسين بن علي عليهما السلام، لبس نساء بني هاشم ٢٧٠...

لو لم أعجل لأخذت ١٧٧...

ليرعفنّ علي منبري جبار من جبابرة بني أمية حتى يسيل رعاfe ١١٦...

ليقتلنّ الحسين قتلاً وإني لأعرف التربة التي يقتل فيها قريباً من النهرين ١٦٩...

م

ما أراني إلا مقتولاً. قالوا: وماذا يا أبا عبد الله؟ قال: رؤيا رأيتها ١٨٢...

ما أرى إلا الخروج بالأهل والولد ١٧٩...

ما ترون، فقد قتل مسلم؟ فقالوا: والله ما نرجع حتى نصيب ثأرنا، أو نذوق مذاق ٢٣٥...

ما كتب إليّ من كتب إلا مكيدة لي وتقرباً إلى ابن معاوية ١٧٩...

من هوان الدنيا على الله أنّ رأس يحيى أهدي إلى بغي من بغايا بني إسرائيل ١٦٤...

مهما يقض الله من أمر يكن ١٧٧...

و

واعلم، أنّ لله كتاباً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها ٩٨...

والله لأن أقتل خارجاً منها بشير أحب إليّ من أن أقتل داخلياً منها بشير... ١٦٥...
والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي... ١٦٥...، ١٧٦
والله! لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقة من جوفي، فإذا فعلوا سلط عليهم... ١٨١...
والله! لقد امرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة وأعلمتهم... ١٨٦...
ودع عنك ما تحاول، فما أغناك أن تلقى الله من وزر هذا الخلق... ٩٦...
وفهمت ما ذكرته عن يزيد، تريد أن توهم الناس في يزيد، كأنك تصف... ٩٥...

ى

يا شيعة آل سفيان! إن لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً... ٢٢٩...
ينبغي لجيران صاحب المصيبة أن يطعموا الطعام عنه ثلاثة أيام... ٢٦٩...

شعرها

ج

جاؤوا برأسك يا بن بنت محمد! *** متزماً بدمائه ترميلاً ١٥٦...

س

سأمضي وما بالموتِ عارٌ على الفتى *** إذا ما نوى خيراً وجاهد مسلماً ١٨٢...

ل

لما بدت تلك الحمول وأشرفت *** تلك الرؤوس على شفا جيرون ١٤٦...

ليت أشياخي ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الأسل ٢٤٤...

و

والله لا ينالها يزيد *** حتى ينال هامه الحديد ٨٣...

ى

يفلّحن هاماً من رجال أعزة *** علينا وهم كانوا أعق وأظلماً ١٤٥...، ١٤٦

نام ها (پروردگار و معصومین علیهم السلام)

الله جلّ جلاله:

الله: ۲۸...، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۵۹، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹،
۲۰۸، ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱

پروردگار: ۲۷...، ۱۱۱، ۱۷۷

خدا: ۳۴...، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۲

خداوند: ۲۸...، ۲۹، ۳۴، ۴۴، ۶۱، ۷۴، ۷۸، ۹۸، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۵،
خدايا: ۴۶...، ۵۶، ۱۱۴، ۱۶۷، ۲۱۷

محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله:

پيامبر: ۲۸...، ۳۱، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۷، ۵۷، ۷۳، ۱۵۵، ۱۸۴،
پيامبر اکرم: ۳۶...، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۷۳، ۱۶۸، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۶۲، ۲۶۳،
۲۶۸

پيامبر خدا: ۲۸...، ۴۳، ۴۷، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۹۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۳۱،
۲۳۳

جدّ من: ۹۷...

جدّي: ۹۷...، ۱۴۱، ۱۴۹

رسول الله: ۴۴...، ۵۴، ۷۷، ۱۰۸، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹،
رسول خدا: ۵۷، ۶۱، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۲،
۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹

النبي: ۳۱...، ۳۳، ۲۴۱، ۲۶۱، ۲۶۲

فاطمة الزهرا سلام الله عليها:

دخت گرامی رسول الله: ۶۱...

صديقه طاهره: ۱۵۱...، ۲۶۴

فاطمه: ۱۰۳...، ۲۴۵، ۲۶۸

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام:

ابوتراب: ٧٣٠٠٠

امير المؤمنين: ٥٤٠٠٠، ٦٠، ٧٨، ٩٣، ١٣١، ١٦٩، ١٨١، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٨، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١،

٢١٣، ٢١٥، ٢٣٠، ٢٦٠، ٢٧٠، ٢٧٣

امير المؤمنين علي: ١٤٦٠٠٠، ١٨٠، ٢٠٠

امير مؤمنان علي: ٥٥٠٠٠، ٧٢، ٧٣، ٩٠، ١٢٨، ١٣٠، ١٦٩، ١٨٥، ١٩٨، ٢٠٦، ٢١٨، ٢٢٦، ٢٢٧،

٢٥٤

علي: ٥٩٠٠٠، ٧٢، ٩١، ١٧٩، ١٨٥، ٢١٦، ٢٢٧، ٢٦١

علي بن أبي طالب: ١٤١٠٠٠، ٢٢٦

حسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام:

الحسن بن علي: ٦٩٠٠٠، ٧٠، ٧١، ٢٧٠

امام حسن مجتبي: ٦٨٠٠٠، ٦٩، ٧٠، ٧٣، ٩٩، ١٣١، ٢٥٢، ٢٧٠، ٢٧١

امام مجتبي: ٦٨٠٠٠، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٢١٥، ٢١٨

حسن بن علي: ٦٩٠٠٠، ٧٠، ٧١، ٢٧١

حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام:

اباعبدالله: ١٨٢٠٠٠، ٢٦١

اباعبدالله الحسين: ٤٨٠٠٠، ٥١

ابن بنت رسول الله: ١٤١٠٠٠

امام حسين: ٢٩٠٠٠، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٦، ٤٣، ٤٥، ٤٦، ٤٩، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢،

١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٧، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٥، ١٣٨، ١٤٠،

١٤١، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦،

١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٩، ١٩٠،

١٩١، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٢،

٢٢٣، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٢

حسين: ٤١٠٠٠، ٤٣، ٤٣، ٦٣، ٩٤، ٩٥، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١٢١، ١٢٣، ١٣٠،

١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٦،

١٥٧، ١٦٣، ١٦٦، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٣، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٧،

٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠،

٢٦٢، ٢٦١

الحسين: ٣٢٠٠٠، ٣٤، ٣٩، ٤٠، ٤٠، ١٠٤، ١٠٥، ١١٢، ١١٣، ١١٥، ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦،

١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣، ١٦٥، ١٦٩، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢٢١، ٢٢٢،

٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٥

حسيناً: ٩٥...، ١٠٥، ١١٥، ١٣٠، ١٧٢، ٢٣٦

الحسين بن علي: ٢٧...، ٢٩، ٣٠، ٣٦، ٩٧، ١٠٢، ١١٢، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٣، ٢٤٥، ٢٥٨،
٢٧٠، ٢٥٩

حسين بن علي: ٢٧...، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٤١، ٤٣، ٤٥، ٤٧، ٤٩، ٥٢، ٦٣، ٩٤،
٩٦، ٩٧، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٨، ١١٢، ١١٩، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٣، ١٦١، ١٦٥،
١٧٢، ١٧٣، ١٨١، ٢٠٢، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٥٨، ٢٥٩

سبط پیامبر: ٢٨...

سبط رسول خدا: ٢٢٠...

سيّد الشهداء: ١٩...، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٣، ٤٤، ٤٥،
٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٣، ٦٣، ٦٧، ٦٨، ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٥،
١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٧، ١٢١، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٥،
١٣٦، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٠،
١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٦،
١٩٧، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣،
٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣،
٢٥٤، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥

سيّد و سرور جوانان: ٢٤٥...

شهيداً مظلوماً: ٣٠...

فرزند پیامبر: ٣٥...، ٢٢٢

فرزند دختر رسول الله: ١٤٢...

فرزند دختر رسول خدا: ٢١٧...، ٢٢٤، ٢٥٠

فرزند فاطمه زهرا: ٦١...، ١٨١

علي بن الحسين السجّاد عليهما السلام:

امام سجّاد: ١٤٧...، ١٤٨، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٧٩، ٢٦٤، ٢٧٠

محمد بن علي الباقر عليه السلام:

امام باقر: ٢٦٥...، ٢٦٧، ٢٦٨

جعفر بن محمد الصادق عليه السلام:

امام صادق: ١٠٧...، ١١٢، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩

موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام:

امام كاظم: ٢٦٦...

ائمہ اطهار عليهم السلام:

ائمه: ۲۶۷، ۱۴۷، ۱۴۳، ۲۵۰...

ائمه اطهار: ۱۴۳، ۲۵۰...

دوازده امام: ۱۸۴۰۰۰

یحیی بن زکریا: ۱۶۳۰۰۰

یعقوب: ۲۶۴۰۰۰

یوسف: ۲۶۴۰۰۰

اعلام

الف

- آقا سيد عبدالعزيز طباطبائي: ٢٥٣...
آية الله بروجردى: ١٤٣...
ابراهيم فرزند پيامبر اكرم: ٢٦٧...
ابن ابى الحديد معتزلى: ٢٧٠...
ابن اثير جزرى: ٢١...، ٧٦، ١٥٧، ٢٠٥، ٢٢٠، ٢٢٧، ٢٣٠
ابن اعثم كوفى: ٢١...، ٩٩، ١٠٢، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٥٢، ١٥٤
ابن اثال:
ابن اثال: ٨٠...، ٨١
طبيب يهودى: ٧٩...، ٨٠
ابن تيميه: ٣٠...، ٣١، ٣٣، ٣٩، ١٣٨، ١٤٤، ١٤٥، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٤، ٢٤٨، ٢٥٢، ٢٦٠
ابن حجر عسقلانى:
ابن حجر: ٥٧...، ٢٠٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢٣٨، ٢٣٩
ابن حجر عسقلانى: ٢١...، ٣٦، ٣٧، ٦٩، ١٩٩، ٢١٧
شهاب الدين ابن حجر مكى:
ابن حجر: ٤١...
ابن حجر مكى: ٣٩...، ٤٠، ٤١، ٥٠، ٥٢، ١٤١، ٢٣٨، ٢٤٦، ٢٥٠
شهاب الدين ابن حجر مكى: ٢٤٠...
ابن حزم اندلسى: ٢٤٩...
ابن خلدون: ٣٦...، ٣٧، ٣٨، ٤٤، ٥٠، ٧٢، ٢٤٤
ابن عبدالبر مالكى قرطبي: ٢١...، ٧٠، ٧٩، ٢٠٥
ابن عبيد: ٨١...
ابن عديم حلبى: ٢١...
ابن عربى مالكى:
ابن العربى: ٤١...
ابن عربى: ٣٩...، ٤٠، ٤١، ٤٧، ٥٣
ابن عربى مالكى: ٣٩...، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٥٠، ٥٣، ٢٥٠
ابن عساكر دمشقى: ٢١...، ٥٨، ٨٠، ٨٢، ١٣٣، ١٣٨، ١٥٢، ١٥٦، ١٨٧، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٥٧
ابن قتيبه: ٢٥١...، ٢٥٢
ابن قولويه: ١٨٢...
ابن قيم جوزيه: ٣٣...، ٣٤

ابن كثير دمشقي: ٢١٠٠، ٤٨، ٨٣، ١٠٠، ١١٦، ١١٧، ١٤٥، ١٥٣، ١٧٥، ٢٠٥، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٥٧،
٢٦٠

ابوالحجاج مزني: ١٣٣...

ابوالحسن هيثمي: ٣٦٠، ٣٧، ٥٠، ٥٢، ٢٤٠

ابوالفرج ابن جوزي حنبلي بغدادی:

ابوالفرج ابن جوزي حنبلي بغدادی: ٢١٠٠، ٣٢، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٥٢، ٨٨، ١٣٨، ١٤٦، ١٤٧، ٢٣٣، ٢٣٤،
٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٧، ٢٤٨

ابوالفرج اصفهاني: ٢١٠٠

ابوالقاسم طبراني: ٢١٠٠

ابوبرده فرزند ابوموسي اشعري:

ابوبرده: ١٩٥٠٠

ابوبرده فرزند ابوموسي اشعري: ٩١٠٠٠، ١٨٧، ١٩٥

ابوبرزه اسلمي انصاري: ١٥٥٠٠

ابوبكر بيهقي: ٢٥٧٠٠٠

ابوبكر هيثمي: ٢٥٧٠٠٠، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٣

ابوثمامه صاندي: ١٩٥٠٠

ابوحامد غزالي: ٢٥١٠٠٠

ابوسعيد خدری: ٥٢٠٠٠

ابوسفیان:

ابوسفیان: ٥٦٠٠٠، ٦٢، ٨١، ٨٢، ١٣٠، ١٣٦، ١٤٩

جدّ او: ٩٧٠٠٠

جدّه: ٣٧٠٠٠، ٣٩، ٤١، ٩٧، ١١٥، ٢٤٧

ابوعبدالله حاكم نيشابوري:

امام المحدثين: ٦١٠٠٠

حاكم نيشابوري: ٢١٠٠٠، ٦١، ٦٢، ٢٣٣، ٢٦٣

صاحب كتاب المستدرک على الصحيحين: ٦١٠٠٠

ابوعمر و زاهد: ٢٢٥٠٠٠

ابوقبيل: ٢٥٨٠٠٠

ابونعيم اصفهاني: ٢٥٧٠٠٠، ٢٦٤

ابويعلی موصلی: ٢٦٣٠٠٠

احمد امين انطاکی: ٢٥٢٠٠٠

احمد بن حنبل:

احمد: ۲۶۱، ۲۴۶، ۲۳۹، ۱۱۶...

احمد بن حنبل: ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۴۶، ۲۳۹، ۲۳۸، ۱۶۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۵۱، ۲۱...

احمد بن داوود دینوری: ۲۳۴...

أحنف بن قیس: ۷۰...

اخنس بن مرثد: ۲۲۵...

اسحاق بن حویه: ۲۲۵...

اسحاق بن طلحه: ۹۱...

اسماعیل بن جعفر: ۲۶۸...

اسماعیل بن طلحه: ۹۱...

اسید بن مالک: ۲۲۵...

اشعث بن قیس: ۲۱۸، ۱۸۸، ۱۸۶...

اصیغ بن نباته: ۱۸۶...

أمّ حکیم: ۲۵۸...

أمّ سلمه:

أمّ سلمه: ۲۶۳، ۲۶۱، ۱۹۹، ۱۲۲...

همسر رسول الله: ۱۹۹...

انس بن حارث: ۱۶۹...

ب

بُخاری: ۲۶۳، ۱۲۹، ۷۸، ۷۷، ۵۷، ۵۳، ۴۴، ۴۲...

برزنجی: ۲۴۶...

بریر بن خضیر: ۲۲۷، ۲۲۶...

بزار: ۲۶۳، ۲۶۱...

پ

پسر بشیر: ۸۷...

ج

جابر بن عبد الله انصاری: ۵۲...

جبرئیل: ۲۶۳، ۲۶۲، ۱۶۸...

جعدہ بنت اشعث بن قیس:

جعدہ بنت اشعث بن قیس: ۷۲، ۷۱...

جعدہ دختر اشعث بن قیس: ۷۱...

همسر امام حسن: ۱۸۸، ۷۲...

همسر امام مجتبی: ۷۱۰۰۰

همسر حسن بن علی: ۷۱۰۰۰

جعفر بن ابی طالب: ۲۶۹، ۲۶۸۰۰۰

جلال الدین سیوطی:

الجلال السیوطی: ۲۴۸۰۰۰

جلال الدین سیوطی: ۲۵۷، ۲۴۸، ۲۴۰، ۱۵۷۰۰۰

سیوطی: ۱۳۸۰۰۰

ح

حارث اعور همدانی: ۲۰۳۰۰۰

حبيب بن مظاهر: ۲۱۴، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۷۳، ۱۷۲۰۰۰

حجاج بن یوسف ثقفی: ۵۵، ۵۴، ۵۱۰۰۰

حجّار بن أبجر عجلی: ۲۱۸، ۲۱۵، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۴، ۹۱۰۰۰

حجر بن عدی: ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۶، ۹۲، ۹۱، ۹۰۰۰۰

حرّ بن یزید ریاحی: ۲۱۶، ۲۱۱۰۰۰

حصین بن نمیر:

حصین: ۲۱۴، ۲۱۳۰۰۰

حصین بن نمیم: ۲۱۳۰۰۰

حصین بن نمیر: ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۸۰۰۰۰

حکیم بن طفیل سنسی: ۲۲۵۰۰۰

حلاس بن عمرو ازدی راسبی: ۲۱۱۰۰۰

حمزه: ۲۶۹۰۰۰

خ

خادم پیامبر اکرم: ۱۹۷۰۰۰

خالد بن عرفطه: ۱۹۵، ۱۸۷، ۹۱۰۰۰

خالد بن غفران: ۱۵۶۰۰۰

خالد بن ولید: ۲۰۱، ۸۰، ۷۸۰۰۰

د

دینوری: ۲۱۰۰۰

ذ

ذهبی: ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۳۴، ۲۰۵، ۱۷۵، ۱۶۳، ۱۵۷، ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۱۰، ۱۰۴، ۶۱، ۴۸۰۰۰

ر

رئیس پلیس کوفه: ۲۰۰۰۰۰

رجاء بن منقذ عبدی: ۲۲۵...

رستم: ۲۳۰...

رشید هجری: ۱۹۹، ۱۹۸، ۹۳...

رفاعة بن شداد: ۲۰۳، ۱۷۳، ۱۷۲...

رقیة بنت رسول الله:

خواهر صدیقه طاهره: ۲۶۸...

رقیة دختر رسول الله: ۲۶۸...

ز

زحر بن قیس جعفی: ۱۴۵، ۱۴۴، ۹۲...

زر بن حبیب: ۱۴۴...

زخشری: ۷۱...

زهري: ۲۵۹، ۲۵۸...

زیاد بن ابیه: ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۳۶، ۹۳، ۹۰، ۸۷، ۸۲، ۸۱، ۷۵...

زید بن ارقم: ۵۲...

زید بن حارثه: ۲۶۸...

زینب: ۱۴۹، ۱۴۸...

س

سائب بن أقرع ثقفی: ۹۲...

سالم بن خیشمه جعفی: ۲۲۵...

سحاوی: ۳۷، ۳۶...

سدی: ۵۸...

سرجون: ۱۶۲، ۱۲۷، ۱۲۰، ۹۴...

سعدالدين تفتازانی:

التفتازانی: ۲۴۷...

تفتازانی: ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۵۰، ۴۹...

سعدالدين تفتازانی: ۲۴۱، ۲۴۰، ۴۹...

سعد بن ابی وقاص: ۱۸۳، ۷۲...

سعید بن عبد الله حنفی: ۱۷۴...

سعید بن عثمان بن عفان:

آقازاده عثمان: ۸۴...

پسر عثمان: ۸۴...

سعید: ۱۷۵...

سعيداً: ١٧٤...

سعيد بن عثمان بن عفان: ٧٥...، ٨٢، ٨٣، ٨٤

سليمان بن صرد خزاعي:

سليمان بن صرد: ١٧١...، ١٧٢، ١٧٣، ١٩١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٩

سليمان بن صرد الخزرجي: ٢٠٥...

سليمان بن صرد خزاعي: ١٩١...

سمرة بن جندب: ١٨٧...، ١٩٦

سمعان: ٢٤٠...

سمية: ٨٢...

سنان بن انس: ٢٢٢...

سويد بن عبدالرحمن المنقري: ٢٠٩...

سهل بن سعد انصاري: ٥٢...

سيّد ابن طاووس: ٢٢...، ١٥٠، ٢١١

سيّد شرف الدين عاملي: ٢٥...

ش

شَبَث بن ربيعي: ٩١...، ١٧٤، ١٨٨، ١٨٩، ٢١٥، ٢١٨

شمر بن ذى الجوشن: ٩١...، ٩٣، ١٤٥، ١٦٤، ١٨٧، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٢، ٢٣٠

شمس الدين ذهبي: ٢١...، ٣٤، ٢٥٧

شهاب الدين آلوسي بغدادى:

آلوسي: ٢٤٠...، ٢٤٦

شهاب الدين آلوسي بغدادى: ٥١...، ١٤٦، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٧

شهاب الدين ابن حجر مكّي: ٢٤٠...

شيخ صدوق: ٥٩...، ١٠٧، ١٠٨، ١٥٢، ٢١٦، ٢٢٢

شيخ طوسي: ١٥٠...، ١٥٢، ١٦٥، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٣

شيخ عبدالصمد بن حسن شيرازى: ٢٤٠...

شيخ عبدالقادر گيلاني: ٢٧...، ٢٨، ٣١، ٣٢، ٥٠

شيخ محمد امين: ٢٥٢...

شيخ محمد عبده مصرى: ٥١...، ٢٤٠

شيخ مفيد: ٢٢...، ١٠٦، ١١١، ١١٣، ١٥٠، ١٧١، ٢٣٤

شيخين: ١٤١...، ١٦٨، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦

شيطان: ٢٢٨...، ٢٢٩

ص

صالح بن وهب جعفی: ۲۲۵...

ض

ضحاک بن قیس: ۸۷...

ط

طبرانی: ۹۷...، ۱۳۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳

طبری: ۷۸...، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴،

۲۴۳، ۲۳۵

ع

عابس شاکری: ۱۹۰...

عاتکه بنت یزید:

عاتکه دختر یزید: ۱۵۳...

مادر یزید بن عبدالملک: ۱۵۳...

عایشه بنت ابی بکر:

عایشه: ۷۳...، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۶۶

همسر رسول خدا: ۷۸...

عبّاس بن جعدہ جدلی: ۱۹۵...، ۲۰۲، ۲۰۳

عبدالأعلی بن یزید کلّبی علیمی: ۲۰۲...

عبدالرحمان بن ابی بکر:

برادر عایشه: ۷۵...

عبدالرحمان بن ابی بکر: ۷۵...، ۷۶، ۷۷، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۱

عبدالرحمان بن امّ حکم: ۸۷...، ۸۸

عبدالرحمان بن خالد: ۷۵...، ۷۸، ۷۹، ۸۱

عبدالرحمان بن عبداللّه ارحبی: ۱۷۳...، ۱۹۰

عبدالرحمان بن قیس اسدی: ۹۲...

عبدالرحمان فرزند خواهر معاویه: ۸۸...

عبداللّه بن جعفر: ۱۱۴...، ۱۶۳

عبداللّه بن خالد بن اسید: ۸۷...

عبداللّه بن زبیر:

ابن الزبیر: ۱۰۶...، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۹

ابن زبیر: ۱۰۵...، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۱۴

عبداللّه بن زبیر: ۷۵...، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵

عبدالله بن عباس:

ابن عباس: ١١٥...، ١١٦، ١٢٢، ١٢٣، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٦٥، ١٦٧

عبدالله بن عباس: ١١٥...، ١٦٥

عبدالله بن عمر:

ابن عمر: ٤٢...، ٤٣، ١٣٥

عبدالله بن عمر: ٤٢...، ٤٣، ٤٤، ٤٨، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٧٥، ٨٥، ٩٦، ٩٧، ١٠٧، ١٠٨، ١٢٩، ١٣٠

١٣١، ١٣٣، ١٧٠، ٢٣٧

عبدالله بن مسلم حضرمي:

عبدالله بن مسلم بن ربيعة حضرمي: ١١٩...

عبدالله بن مسلم بن سعيد حضرمي: ١٨٧...

عبدالله بن مسمع همداني: ١٧٣...، ١٩٠

عبدالله بن وال سهمي:

عبدالله بن وال: ١٧٣...، ١٩١

عبدالله بن وال سهمي: ١٩٠...

عبدالله بن يقطر:

عبدالله بن يقطر: ١٩٧...

رضيع الحسين: ١٩٧...

عبدالله فرزند احمد بن حنبل: ٢٤٦...

عبدالمغيث بن زهير حنبلي بغدادى: ٤٥...، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٢٤٢، ٢٥٠

عبدالمملك بن عمير لحمي: ١٩٨...

عبدالمملك بن مروان: ٥٤...، ٥٥، ١١٧، ٢٤٠، ٢٥٩

عبيد: ١٣٦...

عبيدالله بن حارث بن نوفل همداني: ٢٠١...

عبيدالله بن زياد:

ابن زياد: ٣٠...، ٨١، ١١٨، ١٢٢، ١٢٧، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٥

١٥٦، ١٥٧، ١٦٢، ١٦٣، ١٧١، ١٨٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠١

٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٦

٢٢٧، ٢٣٠

عبيدالله بن زياد: ٦٣...، ٩٣، ١٢٠، ١٢٧، ١٣٧، ١٤٥، ١٦٢

عبيدالله بن عمرو بن عزيز كندی: ١٩٥...، ٢٠٠

عبيدالله بن مسلم بن شعبة حضرمي: ٩٢...

عثمان بن عفان: ٥٤...، ٥٦، ١٣٠، ١٣١، ١٨٤، ١٨٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨

عروه پسر مغيرة بن شعبه: ٨٥...
عزرة بن عزرة أحمسي: ٩٢...
عزرة بن قيس أحمسي: ١٧٤...، ١٨٩، ٢٢٠
عقبة بن سمعان: ٢٣٥...، ٢٣٦
علامة اميني: ٢٥...
علامة برزنجي: ٢٤٠...
علامة مجلسي: ٢٢...، ١٥٠، ١٥٢، ١٨٣
عمارة بن سعد بن ابي وقاص: ٩١...
عمارة بن صلخب ازدي: ٢٠٣...
عمارة بن عبدالله سلولي: ١٧٣...، ١٩٠
عمارة بن عقبة بن ابي ميعط: ٩١...، ١٢٠، ١٨٧
عمر: ٥٣...، ٥٦، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٦، ٢٢١
عمر بن خطاب: ٥٥...، ٧٣
عمر بن سعد بن ابي وقاص:
ابن سعد: ٢١...، ٣٨، ١٠٣، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣، ١٧٥، ٢٠٥، ٢١١، ٢١٢،
٢٥٢، ٢١٣
عمر بن سعد بن ابي وقاص: ٩١...، ١٢٠
عمر سعد: ٦٣...، ٩٣، ١٢٠، ١٨٨، ١٨٩، ١٩١، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٢،
٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٥٤
عمرو بن حجاج: ٢١٩...، ٢٢٠
عمرو بن حجاج زيدي: ٩١...، ١٧٤، ١٨٩
عمرو بن خريث: ٩١...، ١٨٨، ١٩٥، ٢١٩
عمرو بن همق: ٩٠...، ٩٣
عمرو بن سعيد بن عاص:
عمرو بن سعيد: ١٦٣...، ٢٥٣
عمرو بن سعيد أشدق: ١١٦...، ١١٧، ٢٢٨
عمرو بن سعيد بن عاص أشدق: ١١٤...، ١١٧
عمرو بن صبيح صيداوي: ٢٢٥...
عمرو بن ضبيعة بن قيس الضبيعي: ٢١١...
عمرو بن عثمان: ٩٤...
عمرة بنت عبدالرحمان: ١٦٦...
عناق بن شرحبيل بن ابي دهم: ٩٢...

عینی: ۲۳۳...

غ

غزالی: ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۳۲، ۱۳۸، ۲۹...

ف

فاطمه دختر سیدالشهداء: ۲۳۱...

فرزدق: ۱۸۰، ۱۷۹...

ق

قاضی ابویعلیٰ فرّاء: ۲۳۹...

قاضی شوکانی: ۲۵۰...

قطن بن عبداللہ بن حصین حارثی: ۹۲...

قیس بن اشعث: ۲۱۸، ۱۸۸...

قیس بن مُسَهَّر صیداوی:

قیس بن مسهّر: ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۸۰...

قیس بن مسهّر صیداوی: ۱۹۰، ۱۷۳...

قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره:

قیس بن ولید بن عبد شمس بن مغیره: ۹۱...

قیس بن ولید بن عبد شمس: ۱۹۵...

ك

کثیر بن شهاب حارثی:

کثیر بن شهاب: ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۸۷، ۹۲...

کثیر بن شهاب حارثی: ۱۹۳...

کلیبة: ۸۳...

کلینی: ۱۸۵...

کمیل: ۹۳...

ل

لُبید بن عطار دیمی: ۹۲...

م

مادر یزید (ابن معاویہ): ۸۳...

مالک بن نُویره: ۲۰۱...

مجدالدین فیروزآبادی:

- صاحب قاموس: ٣٢٠٠٠
- مجدالدین فیروز آبادی: ٣٢٠٠٠
- مُحرز بن جارية بن ربيعة بن عبدالعزيز بن عبد شمس: ٩٢٠٠٠
- محضر بن ثعلبه: ٩٢٠٠٠
- محمد: ١٦٧، ١٥٦، ١٥٥، ١٥٤، ٦٢، ٢٨٠٠٠
- محمد بن اشعث بن قيس كندی:
- محمد بن اشعث: ٢١٨، ٢٠٣٠٠٠
- محمد بن اشعث بن قيس: ١٨٦٠٠٠
- محمد بن اشعث كندی: ٢٠٣٠٠٠
- محمد بن حنفيه: ١٦٦، ١٦٣، ١٠٩، ١٠٠٠٠٠
- محمد بن شهاب زهري: ٢٥٩٠٠٠
- محمد بن عمير تميمي: ١٧٤٠٠٠
- محمودي: ٢٥٣٠٠٠
- مختار ثقفی: ٢٢٠، ٢١٩، ٢١٥، ٢٠٤، ٢٠٣، ٢٠٠، ١٩٩، ١٩٥، ١٩٣، ١٩٠، ١١٨٠٠٠
- مخفر بن ثعلبة: ١٤٥٠٠٠
- مروان: ١٣٥، ١٣٤، ١٢١، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٠، ٩٩، ٩٤، ٧٨، ٧٧، ٧٦٠٠٠
- مزاحم بن حريث: ٢٢٧٠٠٠
- مسعود بن حجاج تميمي: ٢١٢٠٠٠
- مسعودی: ٧١، ٢١٠٠٠
- مسلم بن عقيل:
- مسلم: ١٩٣، ١٩١، ١٩٠، ١٨٧، ١٧٥، ١٦٦، ١٦٣، ١٦٢، ١٤٣، ١٢٢، ١٢٠، ١١٩، ١١٨، ١١٧٠٠٠
- ٢٥٣، ٢٣٥، ٢٣٤، ٢١٨، ٢١٣، ٢٠٨، ٢٠٣، ٢٠٢، ٢٠١، ٢٠٠، ١٩٥، ١٩٤
- مسلم بن عقيل: ٢١٨، ٢٠٢، ١٧٥، ١٧٤، ١١٩، ٩٢٠٠٠
- مسلم بن عمرو باهلي: ١٨٧٠٠٠
- مسلم بن عوسجه: ٢٠٨، ٢٠٠، ١٩٥، ١٩١، ١٨٦، ١٢٠٠٠٠
- مسيب بن نجبه فزاري:
- مسيب بن نجبه: ١٧٣، ١٧٢٠٠٠
- مسيب بن نجبه: ٢٠٣٠٠٠
- مسيب بن نجبة الفزاري: ١٨٥٠٠٠
- مصقلة بن هبيرة شيباني: ٩٢٠٠٠
- معاوية بن ابي سفيان:

امير المؤمنين (معاويه): ١٣٣، ٧٦٠٠٠

يلدر يزيد: ٨٤، ٨٣، ٤٩، ٤٧٠٠٠

معاويه: ٢٦، ٣٤، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٧، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٤٢، ١٤٩، ١٦٢، ١٦٣، ١٧٢، ١٧٣، ١٨٤، ١٨٦، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٠٩، ٢١٨، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٧٢

معاوية بن ابي سفيان: ٦٢٠٠٠

معاوية بن يزيد:

فرزند يزيد: ١٤٢٠٠٠

معاويه: ١٤١، ١١٠٠٠

معاوية بن يزيد: ١٤١٠٠٠

معتضد عباسي: ٢٤٦، ٢٤٤، ٢٤٣٠٠٠

معلق: ١٩٥٠٠٠

مغيرة بن شعبه:

مغيره: ٨٥٠٠٠

مغيرة بن شعبه: ٨٧٠٠٠

مناوي: ٤١، ٣٢٠٠٠

منذر بن زبير بن العوام:

منذر بن زبير: ٨٦، ٧٥٠٠٠

منذر بن زبير بن العوام: ٩١٠٠٠

منهال بن عمرو صائبي:

منهال: ١٥٥، ١٥٤٠٠٠

منهال بن عمرو صائبي: ١٥٤٠٠٠

موسى بن طلحه: ٩١٠٠٠

مهاجر بن خالد بن وليد:

المهاجر بن خالد: ٨٠٠٠٠

برادر عبدالرحمان: ٨٠٠٠٠

مهاجر بن خالد: ٨٠٠٠٠

مهاجر بن خالد بن وليد: ٧٨٠٠٠

ميثم تمار: ١٩٩، ١٩٨، ١٨٨، ٩٣٠٠٠

ميمونه: ١٩٧...

ن

نافع بن هلال: ٢٢٧...

نَسَائِي: ٦١، ٦٠...

نعمان بن بشير: ٨٧...، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٦١، ١٧٣، ٢٠٠، ٢١٣، ٢٥٣

و

وائل بن حُجْر حَضْرَمِي: ٩٢...

واحظ بن ناعم: ٢٢٥...

وليد بن عتبه: ٩٩...، ١٠٠، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١١٠، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ٢٥٣

هـ

هاني بن ثبيت حَضْرَمِي: ٢٢٥...

هاني بن عروه:

هائِئًا: ١٧٤...

هاني: ١٩٥، ١٧٥...

هاني بن عروه: ١٩٥، ١٩٣، ١٨٩، ١٤٣...

هاني بن هاني سبيعي: ١٩٠، ١٧٤...

هرقل: ٧٧...

هيشمي: ١٣٨...، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٣

ي

يزيد بن ابي سفيان: ٥٥...

يزيد بن حارث بن رويد:

يزيد بن حارث: ٢١٩، ٢١٨، ١٨٨، ١٨٧...

يزيد بن حارث بن رويد: ١٧٤...

يزيد بن عبد الملك: ١٥٣...

يزيد بن معاوية بن ابي سفيان:

الخليفة المظلوم يزيد بن معاوية: ٥١...

يزيد: ٢٦...، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨

٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥

٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٩

١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١

١٢٢، ١٢٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠

١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧

٢١٨، ٢١٤، ٢١٣، ٢٠٩، ٢٠٣، ١٩٦، ١٩٣، ١٩٢، ١٨٧، ١٨٠، ١٧٢، ١٧١، ١٧٠، ١٦٧، ١٦٢
٢٤٨، ٢٤٧، ٢٤٦، ٢٤٥، ٢٤٤، ٢٤٣، ٢٤٢، ٢٣٩، ٢٣٨، ٢٣٧، ٢٣٦، ٢٣٥، ٢٣٤، ٢٣٢، ٢٣١
٢٧٤، ٢٧٣، ٢٧٢، ٢٥٤، ٢٥٣، ٢٥١، ٢٥٠، ٢٤٩

يزيد بن معاوية: ٣١...، ٤٠، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٦٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٩، ٢٣٦، ٢٣٩

٢٥١، ٢٥٠، ٢٤٠

يزيد بن معقل: ٢٢٦...، ٢٢٧

يعقوبی: ٨١...، ١٢٨

زمان ها و مکان ها

الف

آینده: ٥١...، ٥٨، ٨٠، ٨٥، ٩٠، ١٣٧، ١٧٣، ١٩٩

اعیاد: ٣١...

امشب: ٥٥...

آیام عاشورا: ٣٢...، ٤٥

ب

بابل: ١٦٦...

بالای منبر: ٤٢...، ٢٣٢

بام دارالاماره: ١٨١...

بغداد: ٢٧...، ٢٣٧

بلاد الروم: ٨٠...

بیابان: ١٦٦...، ٢٢٠

بیت المقدس: ٢٥٩...

پ

پایان جلسه: ٩٧...

ت

تاریخ: ٢٠...، ٣٥، ٤٩، ٥١، ٧٦، ٧٧، ٩١، ١٠٨، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٥، ١٥١، ١٩٦، ٢١٠، ٢٢٥

تاریخ اسلام: ١٦...، ١٩، ٢٦

تاریخی: ١٥...، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٦، ٣٧، ٣٩، ٤٧، ٥٢، ١٢٩، ١٣١، ١٣٥، ١٤٠، ١٤١، ١٤٣، ١٥٠

١٥١، ١٩٥، ٢٠٨، ٢١٢، ٢٥٧

تاسوعا: ٢٢١...، ٢٢٢

تحمیاً: ٤٩...، ٢٤٢

ج

جلسه: ٧٣...، ٩٥، ١٠٤، ١٧١، ٢١٤

جلسه ای: ۲۳۲...

بهشت:

الجنة: ۲۴۵، ۲۳۰، ۱۹۴، ۱۶۴...

بهشت: ۲۳۰، ۱۹۴، ۱۶۴، ۵۲، ۴۱...

جهان آخرت: ۲۴۲...

ج

چاله ای: ۷۵...

چهار یا پنج سال: ۲۰۴...

ح

حادثه: ۱۹...، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۰، ۶۰، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۷۱، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۴

حادثه عاشورا: ۳۰...، ۳۳، ۶۳، ۶۷، ۱۸۱، ۲۵۴

حادثه عظیم: ۲۷...

حادثه تاریخی: ۲۳۵...

حادثه عاشورا: ۲۵...، ۲۶، ۳۲، ۴۵، ۶۳

حادثه عظیم تاریخی: ۲۷...، ۳۳

حادثه عظیم عاشورا: ۲۳۶...

حادثه عظیم کربلا: ۲۶۴...

حادثه کربلا: ۱۹...، ۵۰، ۵۵، ۸۷، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۴

حرم الهی: ۲۴۹...

حرّه: ۳۴...، ۵۴، ۲۴۴، ۲۵۱

حلوان: ۲۲۱...

حَمَص: ۸۰...، ۸۱، ۱۶۲، ۲۱۳

حوادث تاریخی: ۷۷...

حوزه: ۱۵...، ۲۴۷

حوزه علمیه اهل سنت: ۶۲...

حومه کوفه: ۲۱۳...

خ

خارج از مکه: ۱۶۵...

خانه: ۵۸...، ۵۹، ۶۲، ۷۵، ۸۸، ۱۲۲، ۱۷۰، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹

خانه الهی:

خانه الهی: ۲۵۰...

خانه خدا: ۱۱۳...، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۱۴

مکّه: ۶۰۰۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۶،

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۷۲

مکّه مکرمه: ۱۷۸۰۰۰

خانه امیرالمؤمنین: ۱۹۷۰۰۰

خانه هانی: ۱۹۵۰۰۰

خانه های کوفه: ۱۹۶۰۰۰

خانه های مردم کوفه: ۱۹۷۰۰۰

خانه های مردم مدینه: ۲۶۶۰۰۰

خانه اسلام: ۶۰۰۰۰

خانه خواهرش: ۷۷۰۰۰

خانه عایشه: ۷۸۰۰۰

خانه عثمان: ۱۳۱۰۰۰

خانه مختار ثقفی:

خانه مختار: ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۱۸۰۰۰

خانه مختار ثقفی: ۱۹۰۰۰۰

خانه معاویه: ۷۵۰۰۰

خانه هانی بن عروه: ۱۹۵۰۰۰

د

داخل مکّه: ۱۶۵۰۰۰

دار دنیا: ۲۶۳، ۶۹۰۰۰

دروازه: ۵۹۰۰۰

دمشق: ۶۳۰۰۰، ۸۰، ۸۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

دنیا: ۲۸۰۰۰، ۴۶، ۵۵، ۷۶، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۹،

۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

دوران معاویه: ۸۸۰۰۰

دوزخ: ۲۲۰، ۱۴۲۰۰۰

دوشنبه: ۲۸۰۰۰

دیار: ۲۴۶، ۲۱۳، ۱۱۶، ۱۱۲، ۸۵، ۶۲، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۳۰۰۰۰

دیلم: ۲۴۶، ۲۱۲۰۰۰

ر

روز: ۲۵۰۰۰، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۵۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۱۳،

۲۲۳

روز تاسوعا و عاشورا: ۲۲۱...
روز جزاء: ۱۵۶...
روز سرور: ۳۱، ۲۸...
روز سرور و فرح: ۲۸...
روز شادی و سرور: ۵۰...
روز شهادت حسین بن علی: ۲۵۹...
روز عاشورا: ۲۶۰...، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۲
روز عزرا و غم: ۲۸...
روز عزرا و ماتم: ۲۸...
روز عید: ۲۳۷...
روز غدیر: ۲۶...
روز فرح و شادی: ۳۵...
روز قتل حسین: ۲۵۹، ۲۲۳...
روز قیامت: ۲۲۹، ۱۵۵...
روزگار: ۱۵۵، ۱۵۲، ۹۴...
روزگاری: ۲۲۶...
روز مصیبت: ۳۱، ۲۸...
روز وفات رسول الله: ۳۱...
روزهای غدیر: ۲۶...
روزی رسول خدا: ۲۶۲...
ری: ۲۱۲، ۱۹۳...

ز

زمان: ۲۱...، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۶۸، ۷۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۶۸
زمان حاکمیت امیرالمؤمنین: ۱۸۵...
زمان حیات معاویه: ۱۲۱...
زمان خلافت عمر: ۲۲۱...
زمان عمر: ۱۸۳...
زمان عمر بن خطاب: ۵۵...
زمان معاویه: ۱۹۳، ۱۲۹، ۱۰۱، ۷۰، ۵۴، ۵۲، ۳۸...
زندادان: ۲۳۰، ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۹، ۸۸، ۸۰...

زندادان ها: ۲۱۰...
زيارتگاه: ۲۳۷، ۲۷۰...

س

سال: ۲۰۴، ۱۹۹، ۳۴۰...

سالی: ۹۵۰...

سر راه: ۸۰، ۷۵، ۶۸۰...

سرزمين: ۱۷۸، ۱۶۸، ۱۱۳، ۱۰۷، ۶۰، ۵۶۰...

سقيفه بني ساعده: ۸۷۰...

سه روز: ۲۶۹، ۱۹۷، ۱۷۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۰۶۰...

ش

شام: ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۹، ۹۶، ۹۳، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۶۳، ۶۰، ۵۶، ۵۵۰...

۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،

۲۳۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۷۳

شب: ۲۳۵، ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۱۱، ۱۰۶، ۵۴۰...

شبانہ: ۲۱۲، ۲۱۰، ۱۳۴، ۱۰۶، ۵۴۰...

شش سال: ۲۱۴۰...

ششم و يا هفتم محرم: ۱۹۱۰...

شصت و يا هفتاد سال: ۲۵۲۰...

شط فرات: ۲۶۱، ۱۸۹۰...

شهرهای مدینه: ۹۳۰...

ص

صبح: ۵۴۰...

صدر اسلام: ۲۲۱، ۱۲۸۰...

صفین: ۲۶۰، ۲۳۸، ۲۰۶۰...

ع

عاشورا: ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۴، ۲۰۴، ۱۴۳، ۱۴۰، ۵۰، ۴۹، ۳۵، ۳۲، ۲۶، ۲۵، ۲۰، ۱۵۰...

۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۵۷، ۲۳۷، ۲۴۵

عراق: ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۲، ۱۰۲، ۹۴، ۷۰، ۶۷، ۶۳، ۵۰، ۳۰۰...

۲۷۲، ۲۵۲، ۲۴۸، ۲۳۶، ۲۲۱، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۵، ۱۶۸

عقبه البطن: ۱۸۲۰...

غدیر خم: ۲۶۰۰...

ف

فراز منبر: ۷۴...، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۸

ق

قبر: ۲۷...، ۲۳۷، ۲۶۸

قرن دوم و سوم: ۱۸۴...

قرن سوم: ۲۵۲...

قرن های مختلف: ۵۱...

قرن یکم: ۱۸۴...

قسطنطنیه: ۲۳۱...

قیامت: ۲۵۸...

ك

کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ۲۵۲...

کربلا: ۳۵...، ۳۷، ۳۸، ۵۰، ۶۳، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،

۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸،

۲۳۸، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲

کشورهای اسلامی: ۲۷...

کعبه: ۱۱۷...، ۱۴۲، ۲۱۴

کوفه: ۴۳...، ۶۳، ۶۹، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۶،

۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۵۴

گ

گودال: ۷۵...

م

مجالس: ۲۶...، ۳۱، ۱۷۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

مجالس سرور: ۲۸...، ۳۲

مجالس سرور و شادی: ۳۲...

مجلس: ۷۳...، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰

مجلس سوگواری: ۴۵...

محرم: ۲۵...

محرم الحرام: ۱۵...

مدینه: ۶۸...، ۷۳، ۷۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۷۲

مدینه منوره: ۶۲...، ۱۳۱، ۱۹۵، ۲۲۸

مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء:

مراسم: ۲۵...، ۲۶، ۲۷، ۴۵، ۲۶۷، ۲۷۴

مراسم سیدالشهداء: ۲۷۴، ۲۷۲...

مراسم عاشورا: ۴۵...، ۵۱، ۲۷۲

مراسم عزا: ۴۸...، ۲۶۷

مراسم عزاداری: ۲۶۷...

مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء: ۲۶۴...

مراسم عزاداری سیدالشهداء: ۲۷۴...

مراسم عزای سیدالشهداء: ۲۶...، ۴۹

مرکز حکومت: ۸۴...

مسائل تاریخی: ۶۷...

مسجد: ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۸۵، ۱۵۳، ۱۵۲...

مسیر: ۶۳...، ۷۵، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱

المنبر: ۴۲...

مزل: ۶۲...، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۹۱، ۲۵۲، ۲۷۰

مزل امیر مؤمنان علی: ۱۹۷...

مزل هانی بن عروه: ۱۹۳...

میدان جنگ: ۶۹...

ن

نخلستان ها: ۲۱۰...

نزدیک ترین: ۸۷...

نقاطی دور: ۸۲...

نهر فرات: ۲۱۹...

نیشابور: ۶۲...

و

واقعہ حرّہ: ۳۴...، ۵۴، ۲۵۱

واقعہ عاشورا: ۱۶...، ۲۷، ۴۵، ۵۰، ۱۴۱، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۵۴

واقعہ کربلا: ۲۵...، ۳۳، ۴۹، ۹۳، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۵۷،

۲۷۵، ۲۵۸

هـ

هشت روزه: ۶۳...

هفته ای: ۸۲...

ی

یک سال: ۲۷۱، ۱۵۶، ۸۸...

یمن: ۱۸۴...

یوم عاشوراء: ۳۲، ۲۸...

كتاب ها و منابع

الف

- إحياء علوم الدين: ٢٩٠٠٠، ١٣٨، ٢٥١
الاخبار الطوال: ٢١٠٠٠
الإرشاد: ٢٢٠٠٠، ١٥٠، ١٧١
الإستيعاب: ٢١٠٠٠، ٧٦، ٧٧
أسد الغابه: ٢١٠٠٠
الإشاعة: ٢٤٦٠٠٠
أقوال الرسول الأعظم سيدنا محمد: ٦٢٠٠٠
أمالى: ١٥٠٠٠٠
الإمامة والسياسة: ٢٥١٠٠٠، ٢٥٢، ٢٥٣
أنساب الاشراف و فتوح البلدان: ٢١٠٠٠

ب

- بحار الأنوار: ٢٢٠٠٠
البداية والنهاية: ٢١٠٠٠، ٨٣، ١٧٥، ١٧٧، ٢٢٧، ٢٥٧

ت

- تاريخ ابن خلدون: ٣٦٠٠٠، ٣٨
تاريخ ابن وردى: ٢٤٨٠٠٠
تاريخ الاسلام: ٢١٠٠٠، ١٧٥
تاريخ الخلفاء: ١٣٨٠٠٠، ٢٥٧
تاريخ الطبرى: ٢١٠٠٠، ١٧٥، ١٧٧، ٢٤٣، ٢٧١
تاريخ حلب: ٢١٠٠٠، ١٧٧، ٢٠٩
تاريخ مدينة دمشق: ٢١٠٠٠، ٥٨، ١٣٣، ١٣٨، ١٧٧، ١٨٧، ٢٥٧

- ترجمة الامام الحسين عليه السلام من تاريخ ابن سعد: ٣٨٠٠٠
تنقيح المقال: ١٨٨٠٠٠، ٢٠٧

خ

- خصائص الكبرى: ١٦٩٠٠٠

د

- دلائل النبوه: ٢٥٧٠٠٠

ر

- رجال كشى: ١٩٨٠٠٠

الردّ على المتعصب العنيد المانع من ذمّ يزيد : ٤٧...، ١٣٨

س

سرّ العالمين وكشف ما في الدارين: ٢٥١...

سير أعلام النبلاء: ٢١...، ٦١، ١٣٨، ١٧٧، ٢٥٧

سيرتنا وستتنا: ٢٥...

ش

شرح القصيدة الهمزية: ٢٥٠...

شرح صحيح بخارى: ٥٧...، ١٢٩، ٢٣٢

شرح مقاصد: ٢٤٠...

ص

صحاح سنّه: ٩٢...

صحيح بخارى:

صحيح بخارى: ٤٢...، ٥٣، ٥٧، ٧٧

كتاب بخارى: ٥٧...

صراط مستقيم: ٧٤...

الصواعق المحرقة: ١٤١...، ٢٤٦

ط

الطبقات الكبرى:

الطبقات الكبرى: ٢١...، ٣٨، ١٠٣، ١٣٢، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٧٥، ١٧٧، ٢٥٢

طبقات : ٣٨...

ع

عبيقات الانوار: ٢٥٢...

عمدة القارى: ٢٣٣...

العواصم من القواصم: ٣٩...

الفتاوى الحديشية: ٢٥٠...

الفتوح: ٢١...

ف

فتوحات مكّيه: ٣٩...

ك

كافى: ١٨٥...

كامل الزيارات: ١٧٨...، ١٨٢

الكامل فى التاريخ: ٢١...، ١٧٧، ٢٢٧

ل

لماذا اخترتُ مذهب الشيعة الامامية: ٢٥٢...

اللاهوت: ٢٢...، ١٥٠

م

الجالس الفاخره: ٢٥...

مجمع الزوائد: ١٦٩...، ٢٥٧

المختصر في اخبار البشر: ١٣٥...

مُروج الذهب: ٢١...

المستدرك على الصحيحين: ٢١...، ٦١، ٢٦٣

المعجم الكبير: ٢١...، ١٧٥

معرفة الصحابه: ٢٥٧...

مقاتل الطالبين: ٢١...

مقتل الحسين: ١٣٠...

مقدمه ابن خلدون: ٣٦...

منهاج السنه: ٢٤٨...

من هم قنلة الحسين?: ٦٣...

ميزان الاعتدال: ٢٥٢...

ن

نگرشى به ازدواج موقت: ٥٤...

و

الوافي بالوفيات: ٢٤٨...

وسائل الشيعة: ٢٦٤...

متفرقات

الف

- آب: ۱۸۹...، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۸
- آب فرات: ۲۲۰...
- آتش جهنم: ۱۶۵...
- آتش زدن: ۲۲۴...، ۲۳۰
- آزار اهل بیت: ۶۱...
- آیه موذت: ۱۵۳...
- اجبار: ۹۹...
- اجر: ۴۵...
- احادیث قطعی: ۵۹...
- اُذن فارة: ۱۳۰...
- اذیت رسول خدا: ۶۱...
- اراده خداوند: ۷۴...، ۷۸
- ازدواج: ۸۸...
- آزردن اهل بیت: ۳۳...
- اسیر: ۳۰...، ۳۱، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۹
- اسیران اهل بیت: ۲۲۸...
- اشك: ۳۷...، ۵۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸
- اصل دین: ۲۷۴...
- اصول دین: ۲۷۳...
- اعتقادی: ۱۵...، ۲۵، ۴۵، ۲۱۹، ۲۷۴
- اقامه عزا: ۲۶۵...، ۲۶۸
- اقامه کنندگان عزا: ۴۵...
- اقامه عزا: ۳۱...، ۴۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳
- اقامه عزاداری: ۲۶...
- الاغ: ۲۲۰...
- القاب: ۴۶...، ۱۰۸
- امارت: ۹۸...، ۱۲۷
- امامت: ۱۴۱...، ۱۸۴، ۲۷۳
- امامت بلافصل: ۲۵۴...
- امان نامه: ۱۱۵...، ۱۶۳

امضا: ۶۹...، ۹۱، ۹۳، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۱۸

امین: ۴۶...

انتقام عثمان: ۱۳۰...، ۱۳۱

انگیزه ریاست: ۸۲...، ۱۳۱

اهداف شوم: ۸۹...، ۲۳۱

آیه مودت: ۲۴۶...

ب

باب ذکر معاویه: ۵۷...، ۲۳۳

باب فضائل معاویه: ۵۷...

باب ورود: ۶۰...

باطل: ۴۱...، ۵۰، ۵۹، ۶۰، ۲۲۶، ۲۷۴

برنامه معاویه: ۸۶...

بزرگ ترین گناه: ۳۱...

بزرگ ترین مانع: ۷۲...

بیت المال: ۲۰۹...

بی دینی: ۲۲۴...

بیعت: ۳۸...، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۸

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۷۲

بیعت مخفی و خصوصی: ۹۶...

بیماری: ۷۹...، ۲۶۰

بی وفا: ۶۳...

پ

پا: ۳۶...، ۷۶، ۹۷، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۰

پاداش: ۸۱...، ۱۳۹، ۱۵۷

پادشاهی: ۷۷...

پاک سازی: ۹۳...

پانصد: ۲۱۹...

پدر: ۴۷...، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶

۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۸

۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷،

۲۷۲

پدر یزید: ۸۴، ۸۳، ۴۹...

پرهیزگاری: ۹۳...

پژوهش های اعتقادی: ۵۴...

پشیمان: ۲۳۵، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۵۷...

پشیمانی: ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۱...

پنج: ۲۱۴، ۲۰۴...

پنج نفر: ۲۶۴...

پول: ۲۳۷، ۲۱۸، ۲۰۹، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۷۰، ۱۲۰، ۱۰۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۶، ۶۸، ۵۸، ۵۴، ۵۲...

۲۶۸

پیر: ۷۹...

پیشوا: ۲۲۶، ۱۴۵، ۴۶، ۳۹...

پیک معاویه: ۸۹...

پیمان: ۱۹۲، ۷۴، ۷۰، ۳۸...

ت

تازیانه: ۱۹۲...

تأسیس حکومت: ۶۳...

تبری: ۹۱...

تبعید: ۲۴۳، ۸۲...

تبعید کردن: ۶۸...

تحت تعقیب: ۲۰۸، ۱۴۰، ۹۳، ۹۰...

تربیت یزید: ۸۳...

ترور: ۸۰...

ترور مرموزانه: ۸۰...

تصفیه: ۸۹...

تطمیع: ۵۸...

تعصّب: ۵۱، ۳۸...

تعصّیورزی: ۶۱...

تفسیر: ۲۳۸، ۱۹۴، ۹۳، ۲۱...

تفکّر: ۵۶...

تقدّس: ۱۳۸، ۹۳، ۲۹...

تقرّب: ۳۴...

تقوا: ۳۵...، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۳۹

تقیّه: ۵۸، ۵۲...

تکذیب: ۳۰...، ۵۳، ۲۳۸، ۲۳۹

تکفیر: ۳۴...، ۵۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۷۳

تندرو: ۵۱...، ۵۲، ۵۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۷۴

تندروی ها: ۶۱...

تواتر معنوی: ۲۴۷...

توبه: ۲۹...، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۷۳

توسّل: ۳۴...، ۲۱۷

توهین: ۷۷...

ث

ثواب: ۲۹...، ۴۵

ج

جانشین: ۴۶...، ۵۶، ۷۰، ۷۴، ۸۲

جانشینی: ۴۰...، ۵۸، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۵

جانشینی امیرالمؤمنین: ۱۸۴...

جانشینی شیخین: ۱۸۵...

جانشینی یزید: ۴۱...، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۵

۹۵

جایزه: ۱۹۹...

جهیل السیره: ۴۵...

جنازه: ۷۶...، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۶، ۲۳۰

جنایت: ۳۶...، ۷۲، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۸۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۳

جنایت تاریخی: ۶۷...

جنایت های معاویه: ۹۸...

جنگ بدر: ۲۴۴...

جنگ جمل: ۲۰۶...، ۲۳۸

جنگ صفین: ۷۸...، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۶۱

جنگ صفین: ۷۸...، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۶۱

جوانی: ۲۵۸...

ج

چراغ هدایت: ۳۶...
چشم معاویه: ۸۹...
چوب خیزران: ۱۵۵، ۱۴۶...
چهار نفر: ۱۷۳، ۹۶...
چهار هزار سرباز: ۲۱۶، ۲۱۲...
چهل نفر: ۸۵...

ح

حاکمیت یزید: ۵۲، ۴۴، ۴۰...
حد تواتر: ۲۵...
حدیث ساختگی: ۵۶...
حدیث غدیر: ۲۵۱...
حق السکوت: ۸۴...
حمله: ۲۰۸، ۱۵۱، ۶۲، ۶۰، ۲۵، ۲۰...

خ

خراج حص: ۸۰...
خلافت: ۲۲۳، ۱۸۵، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۱۴، ۹۷، ۸۰، ۷۷، ۶۹، ۶۸، ۴۲، ۴۰...
خلافت رسول الله: ۷۷...
خلافت شیخین: ۱۸۶، ۱۸۴...
خلافت عمر: ۲۲۱...
خلافت یزید: ۴۲...
خلافت یزید بن معاویه: ۴۰...
خلفا: ۲۴۳، ۲۴۲، ۱۲۱، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۴۷...
خلفای پیشین: ۵۰...
خلفاء: ۴۸...
خلیفه: ۱۱۷، ۱۱۰، ۸۳، ۷۴، ۶۹، ۵۵، ۵۴، ۴۸، ۴۰...
خلیفه رسول خدا: ۷۴...
خلیفه شرعی: ۲۳۷...
خلیفه مظلوم: ۲۲۸...
الخمیر: ۱۴۲، ۸۶...
خوڪ: ۲۲۰...
خون حسین: ۲۰۰...
خیمه ها: ۲۳۰، ۲۲۴، ۲۱۴...

خیمه های امام حسین: ۲۲۰...

خیمه های سیدالشهداء: ۱۸۹...

خیمه: ۲۳۰...

د

دختر: ۷۱...، ۸۸، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۲۱۷، ۲۲۴

دختر عمویم: ۸۸...

در خانه اسلام: ۶۰...

درهم: ۵۴...، ۷۱، ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۲۹، ۱۹۵، ۱۹۹

دستور معاویه: ۷۹...، ۲۰۴

دسیسه معاویه: ۷۵...

دشنام: ۳۴...، ۳۷، ۵۰، ۵۸، ۶۰، ۹۰، ۹۱، ۱۵۷

دعای پیامبر: ۵۷...

دعوت: ۲۸...، ۴۳، ۶۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۱

۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۴

الدفوف: ۸۱...

دنیاگریز: ۴۶...

دو پسر: ۷۸...

دو لشکر: ۶۹...

دو نفر: ۴۳...، ۹۰، ۱۷۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸

دو هزار تن: ۲۱۹...

ده نفر: ۷۳...، ۲۲۵

ده هزار درهم: ۸۸...

دین: ۸۵...، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۷۵

دین خود: ۹۸...

دین عثمان: ۲۲۷...

دین علی: ۲۲۷...

ذ

ذکر خداوند: ۲۹...

ر

راوی: ۹۳...، ۱۶۶، ۱۸۴، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۶۶

رأی: ۷۹...، ۱۷۰، ۱۷۴

رأس الحسين: ۱۴۴...
رکاب امیر المؤمنین: ۷۸...
روده های عبدالرحمان: ۷۹...
روزه: ۲۷...، ۳۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳
ریاست: ۶۸...، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۴۹
ریاست پلیس: ۱۹۶...
ریاست معاویه: ۸۷...

ز

زن: ۴۷...، ۸۸، ۸۹، ۱۴۸، ۱۷۹، ۲۳۰، ۲۵۸، ۲۶۷
زنازاده: ۸۱...

س

سبّ: ۶۱...، ۲۵۱
ستارگان: ۱۴۰...، ۲۵۸
سجده: ۷۲...
سخنرانی معاویه: ۸۵...، ۱۴۱
سرّ: ۵۷...، ۸۴، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۵۰
سرپرستی: ۷۹...، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۹۲، ۲۰۰
سرکرده: ۸۵...، ۱۹۵
سرکوب: ۵۲...، ۵۸، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۲۱۴، ۲۱۵
سرکوب ها: ۹۰...
سر مطهر امام حسین: ۱۴۴...، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
سرهای اصحاب: ۱۴۴...، ۱۴۵
سرهای شهیدان کربلا: ۱۴۶...
سرهای مطهر اهل بیت: ۲۱۴...
سکوت: ۳۵...، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۸۵، ۸۶، ۱۷۰، ۲۴۹
سگ: ۹۸...، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۸۲، ۲۲۰
سلطنت موروثی: ۷۶...
سم: ۷۳...
سم اسبان: ۲۲۴...، ۲۲۵
سمی: ۷۱...
سمی کشنده: ۷۹...
سنت پیامبر: ۴۶...، ۲۶۸

سندی محکم و قوی: ۶۹...

سیدنا محمد: ۶۲...

السیف: ۴۳...، ۱۱۵

ش

شارب الخمر: ۴۳...

شاهد عادل: ۴۳...

شتر: ۸۸...، ۲۵۹

الشراب: ۸۱...، ۹۸

شراب: ۸۶...، ۹۸

شرب هجر: ۴۳...، ۴۷، ۱۴۲

شرعی: ۲۶...، ۳۱، ۳۶، ۴۴، ۶۷، ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۶۵، ۲۷۳

شش نفر: ۷۳...، ۸۷

شعائر حسینی: ۴۸...، ۱۴۳

شعر: ۷۵...، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۸۲

شکایت: ۸۸...، ۹۶، ۱۲۰

شکنجه: ۸۸...

شکوائیه: ۸۸...

شمشیر: ۳۷...، ۹۶، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۹۲، ۲۴۴

شمشیر جدش: ۳۹...، ۴۱

شمشیر جدش پیامبر: ۳۷...

شهادت: ۲۷...، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۶۱، ۶۳، ۷۲، ۹۳، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۷

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۵۸

۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳

شهادت امام حسن مجتبی: ۲۷۰...

شهادت امام حسین: ۴۳...، ۶۳، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۵

شهادت امام مجتبی: ۷۱...

شهادت امیر المؤمنین: ۱۳۱...، ۲۱۵

شهادت امیر مؤمنان علی: ۲۱۸...

شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه: ۲۶۸...

شهادت جناب مسلم: ۲۳۴...

شهادت حسین: ۲۶۱...

شهادت حسین بن علی: ۲۵۹، ۶۳، ۳۷، ۳۱...
 شهادت حضرت سیدالشهداء: ۲۵۴، ۱۰۰، ۶۷، ۶۳، ۱۹...
 شهادت حضرت مسلم: ۲۰۳، ۱۴۳، ۹۲...
 شهادت سیدالشهداء: ۱۶۶، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۲۱، ۱۰۷، ۹۴، ۶۷، ۶۳، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۴۴، ۳۸، ۳۶...
 ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۵۸، ۲۵۰، ۲۴۷، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸
 شهادت میثم: ۱۹۸...
 شهر علم: ۵۹...
 شهید: ۲۳۰، ۲۱۴، ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۶۷، ۱۵۳، ۷۰، ۳۵، ۳۴، ۳۰...

ص

صالح: ۲۲۵، ۲۰۵، ۵۸، ۴۶...
 صبر: ۲۶۱، ۱۷۰، ۸۵، ۵۵، ۵۰...
 صحیح السند: ۲۵۸...
 صحیح ترین: ۵۷...
 صد درهم: ۲۰۹...
 صد دینار: ۲۰۹...
 صدق: ۲۲۹، ۴۲...
 صدوقاً: ۴۵...
 صد هزار درهم: ۸۶، ۸۵، ۷۱...
 صرد: ۲۳۳...
 صلح: ۱۳۱، ۱۲۰، ۶۹...
 صلح نامه: ۹۹، ۶۹...
 صلوات: ۲۴۷، ۲۸...
 صله رحم: ۱۳۹، ۱۳۲، ۵۶...

ط

طاعون: ۸۲...
 طرح ترور: ۷۵...
 طرح جانیشینی یزید: ۸۱، ۷۸، ۷۳، ۷۲، ۷۰...
 طرح ولایت عهدی یزید: ۸۵...
 طرح و نقشه معاویه: ۷۲...
 طعن: ۶۷، ۵۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۲۷...
 طلاق: ۸۹، ۸۸، ۵۳...
 طلب رحمت: ۳۴...

طلب مغفرت: ۳۴۰۰۰

طناب: ۱۴۷۰۰۰

طومار: ۹۳، ۹۱۰۰۰

ع

عدالت: ۴۴۰۰۰

عرفان: ۳۲، ۲۷۰۰۰

عُرفی: ۶۷۰۰۰

عروج روح: ۳۱۰۰۰

عزاداری: ۲۶۰۰۰، ۲۹، ۳۱، ۴۵، ۴۸، ۶۳، ۱۵۳، ۱۶۱، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷،

۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴

عزاداری سیدالشهداء: ۲۷، ۲۵۰۰۰

عزاداری سید و سالار شهیدان: ۲۷۰۰۰

علم فقه: ۹۳۰۰۰

عهد: ۱۹۲، ۷۴، ۶۳۰۰۰

عهدنامه: ۷۰۰۰۰

عید: ۲۸۰۰۰، ۳۳، ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۷

غ

غلام: ۱۹۵، ۸۰۰۰۰

غلامان: ۸۴۰۰۰

غلام نصرانی: ۹۴۰۰۰

غل و زنجیر: ۱۴۸۰۰۰

ف

فارسی: ۶۲، ۳۸۰۰۰

فتق: ۶۰۰۰۰

فرار: ۲۳۰، ۲۰۸، ۲۰۴، ۱۴۰، ۱۰۹، ۶۲۰۰۰

فرستاده معاویه: ۸۹۰۰۰

فضایل: ۹۴، ۵۷، ۵۱، ۴۶، ۳۴۰۰۰

فضایل و مناقب: ۶۰۰۰۰

فضیلت معاویه: ۲۳۲، ۶۲، ۵۷۰۰۰

فعالیت های معاویه: ۸۷۰۰۰

فقر: ۸۸۰۰۰

فقهی: ۲۷۴، ۲۵۰...

فقیه: ۳۶۰...

فکر ریاست: ۸۱۰۰۰

ق

قاتل: ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۵، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۰

قاتل امام حسین: ۲۹۰۰۰، ۳۰، ۳۱، ۱۴۱، ۲۱۳

قاتل امام مجتبی: ۷۲۰۰۰

قاتل حسین: ۱۴۱۰۰۰

قاتل حسین بن علی: ۲۹۰۰۰

قاتل سیدالشهداء: ۲۹۰۰۰

قتل: ۲۷۰۰۰، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۶۳، ۶۹، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۱

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵

۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۷۳

قتل الحسن: ۷۱۰۰۰

قتل الحسين: ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۲۳، ۲۰۷۰۰۰

قتل الحسين بن علي: ۲۵۹، ۲۵۸۰۰۰

قُتِلَ الحسين بن علي: ۲۷۰۰۰

قتل امام حسین: ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۵۰۰۰

قتل حسین: ۲۴۷۰۰۰

قتل حسین بن علی: ۳۱۰۰۰

قتل سیدالشهداء: ۲۹۰۰۰، ۳۱، ۳۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۵۱

قتل عبدالرحمان: ۸۱۰۰۰

قتل عثمان: ۱۳۱۰۰۰

قرآن: ۱۵۲۰۰۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۴

قرارداد: ۶۸۰۰۰، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۹۹

قساوت قلب: ۲۲۴۰۰۰

قصد پادشاهی: ۷۶۰۰۰

قصد جنگ: ۶۹۰۰۰

قضاوت: ۱۱۸، ۳۹۰۰۰

قضای الهی: ۱۱۱، ۷۴۰۰۰

قلب: ۱۸۱، ۱۶۵، ۴۷...

قوه قضائیه: ۱۶۲...

قیام: ۲۱۵، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۷۰، ۱۱۸، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۵، ۵۴، ۴۵، ۴۴، ۴۱، ۳۸، ۳۶، ۳۴...

۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۷

ك

كتك: ۶۰...

كذب: ۷۷، ۴۲...

كسوف: ۲۵۸...

كشتن امام حسين: ۳۱...، ۲۲۳

كشتن انبيای الهی: ۳۱...

كشتن حسين: ۲۵۱...

كشتن سيدالشهداء: ۳۰...

كفر: ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۳۹، ۱۴۰، ۱۳۷، ۶۱، ۴۴...

كفرآمیز: ۱۵۶، ۱۳۷...

كینه: ۲۴۱، ۶۰...

گ

گردنم: ۵۵...

گرفتن بیعت: ۷۷...

گناه: ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۲۹، ۱۰۲، ۴۵، ۳۴، ۳۱...

گناهان بزرگ و كوچك: ۹۸...

گناهان بزرگی: ۲۴۷...

گوسفند: ۸۸...

گوش: ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۴، ۲۰۹، ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۰۴، ۴۷، ۴۳...

گوشواره: ۲۳۱، ۲۲۴...

ل

لباس مشکی: ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۶...

لباس نور: ۲۸۰...

لب امام حسين: ۱۴۶...

اللعن: ۲۴۳، ۲۴۲، ۴۹، ۴۸...

لعن: ۲۳۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۵۷، ۱۳۸، ۹۰، ۷۷، ۷۳، ۶۷، ۵۸، ۵۵، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۲۹...

۲۷۳، ۲۵۱، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷

لعن الخلفاء: ۲۴۳، ۴۸...

لعنت: ٢٤٨، ٢٤٧، ٢٤٢، ٢٢٦، ٣٧، ٣٥...

لعن خلفا: ٤٨، ٤٩...

لعن معاويه: ٤٩...

لعن يزيد: ٢٤٧، ٢٤٦، ٢٤٣، ٢٤٢، ٢٣٩، ٢٣٨، ١٧١، ١٣٨، ٤٩...

م

مائة ألف: ٧١، ٨٦...

ماليات: ٨١...

مبارزه: ٢٩، ٣٠، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٤٥، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٨٢، ١٤٣، ٢٢٦، ٢٣٧، ٢٤٦، ٢٢٧

مبارك: ٢٨، ٨٩، ١٣٧، ١٥٥، ١٨٩، ٢٢٤، ٢٢٥

متعصب: ٤٧، ٥٢، ٢٧٤

متعصبين: ٤٧...

متعه: ٥٤...

متعه حج: ٥٤...

متعه نساء: ٥٤...

متواتر: ٧١، ١٦٨

مجتهد: ٢٣٨...

مجتهداً: ٤٦...

محدث: ٣٦، ٤٦

محرّم: ١٢٧...

مخالف: ٧٥، ٨٢، ٩٠، ٥٢...

مخالفان: ٢٠، ٢٥، ٥٢، ٥٨، ٧٥، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٣، ٩٥، ١٥١

مخالفت: ٣٥، ٤٠، ٤٢، ٤٥، ٥١، ٥٤، ٦٨، ٧٣، ٧٥، ٨١، ١١٣، ١٨٣، ١٨٧، ١٩٢، ٢١٧، ٢١٩

٢٤٩

مخالفت عايشه: ٧٤...

مخالف حكم رسول الله: ٥٤...

مخالف ولايت عهدى يزيد: ٩٣...

مداوا: ٧٩...

مدح معاويه: ٥٦، ٥٧

مراجع: ٢٦، ١٤٣، ٢٦٥

مرگ: ٧٩، ٨٢، ٨٧، ٩٦، ١١٠، ١٦٤، ١٨٣، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٤٩، ٢٦٨

مرگ عايشه: ٧٥...

مرگ عبدالرحمان: ٧٦...

مرگ معاویه: ۱۲۰...، ۱۳۲

مرگ معاویه (فرزند یزید): ۱۱۰...

مرگ یزید: ۵۵...

مسائل حکومتی: ۹۹...

مستبصر: ۲۵۱...

مستحق لعن: ۲۷۳، ۲۴۳، ۴۹...

مسموم: ۲۱۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۹، ۸۱، ۷۳، ۷۱، ۶۸...

مسمومان: ۸۲...

معشوق: ۲۸...

مفاسد: ۹۵...

مقاله ها: ۲۳۳...

مقام معاویه: ۵۸...

مقاومت امام حسین: ۹۹...

ملاقات: ۱۹۸، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۳۱، ۱۱۵، ۷۴، ۷۳...

ملاقات معاویه: ۷۳...

مناقب: ۶۰، ۵۷، ۵۱، ۴۶، ۳۴...

منجنيق: ۲۱۴...

مورخ نامی: ۳۶...

مُهر: ۲۶۳، ۲۵۲، ۶۲، ۶۰...

ن

نامه: ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۸۸، ۸۲، ۶۳...

۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۱

۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۵، ۲۰۶، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۰

نامه اش: ۱۳۸، ۱۳۷...

نامه امام حسین: ۱۹۰...

نامه ای: ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۴، ۹۸، ۹۴، ۸۱، ۳۰...

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۶

۲۲۷، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۳

نامه شیعیان کوفه: ۱۷۴...

نامه نگاران: ۱۷۸...

نامه ها: ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۵، ۱۱۷...

نامه های: ۲۵۳، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۲۱، ۱۱۷...

نامه هابی: ۱۰۰...، ۱۰۳، ۲۱۴

نامه: ۹۸...، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵

نامه سرجون: ۱۶۲...

نامه شیعیان کوفه: ۱۷۴...

نامه معاویه: ۹۸...

نامه یزید: ۱۲۲...، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۹

نذر: ۲۲۳...

نصیحت: ۴۹...، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۶۳

نقد شهادت امام حسین: ۴۳...

نقشه شهادت: ۱۰۰...، ۱۲۱

نقشه قتل: ۶۷...

نکاح: ۴۷...

نماز: ۳۳...، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۷

نماز تراویح: ۱۸۵...

نهر آب: ۱۶۹...

نیرنگ: ۹۷...، ۱۷۹

نیرنگ معاویه: ۷۱...

و

واجب: ۳۳...، ۴۵، ۴۷، ۱۸۶

واجب الاطاعه: ۲۱۷...

واجب القتل: ۴۴...، ۴۵، ۴۹، ۵۱

والی: ۵۴...، ۵۵، ۵۶، ۸۴، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۵

والی بصره: ۲۰۴...

والی جدید: ۱۹۲...

والی سابق کوفه: ۱۶۲...

والی شام: ۵۶...

والی شهر: ۸۸...

والی شهر حلوان: ۲۲۱...

والی شهر حمص: ۱۶۲...

والی شهر ری: ۱۹۳...

والی کوفه: ۸۵...، ۱۱۴، ۱۱۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۵۳

والی مدینه: ۷۶...، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۵۳

والی مکّه: ۱۱۴...، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۶۳، ۲۵۳
 وصیّت نامه: ۹۴...، ۱۰۳
 وفات ابوبکر: ۳۱...
 ولایت: ۴۰...، ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۲۶
 ولایت شام: ۵۶...
 ولایت عهدی: ۳۸...، ۴۰، ۶۷، ۸۲
 ولایت عهدی یزید: ۵۴...، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۰
 ولایت فرزند معاویه: ۴۶...
 ولایت یزید: ۳۸...، ۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۶۷، ۸۴
 ولدالزّنا: ۱۳۷...، ۲۲۵
 ولی امر: ۳۴...، ۱۷۷
 ولی عصر: ۲۶...
 ولی عهد: ۴۰...، ۴۲، ۵۷، ۶۸، ۸۱، ۱۲۸

هـ

هادی امّت: ۵۷...
 هدایت مردم: ۵۷...
 هدف شوم: ۶۸...، ۲۵۴
 هزار سرباز: ۹۶...، ۲۱۸

ی

یک درصد: ۲۲۴...
 یک صد هزار درهم: ۷۵...

كتاب نامه

١. قرآن كريم.

الف

٢. إِبصار العين في انصار الحسين عليه السلام: محمد بن طاهر سماوي، كتاب فروشي بصيرتي.
٣. اثبات الوصيه: علي بن حسين هذلي مسعودي، نجف اشرف.
٤. اجتماع الجيوش الاسلاميه: محمد بن ابي بكر (ابن قيم جوزيه حنبلي).
٥. الإحتجاج: ابومنصور احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي، تحقيق سيد محمد باقر خراسان، دار النعمان، سال ١٣٨٦.
٦. إحياء علوم الدين: ابو حامد غزالي، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم.
٧. الأخبار الطوال: احمد بن داوود دينوري، تحقيق عبدالمنعم عامر، دار إحياء الكتب العربي، چاپ يكم، سال ١٩٦٠ م.
٨. اختيار معرفة الرجال (رجال كشي): محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، سال ١٤٠٤.
٩. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: محمد بن نعمان عكبري بغدادى (شيخ مفيد)، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٠. الإستيعاب في معرفة الاصحاب: يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبداليرّ، دار الجليل، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
١١. أسد الغابه: عزّالدين ابن اثير جزري، دار الكتب العربي، بيروت.
١٢. الإصابة في تمييز الصحابه: ابن حجر عسقلاني، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٥.
١٣. إقبال الاعمال: رضي الدين علي بن موسى (سيد بن طاووس)، مكتب الأعلام الإسلامي، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
١٤. إكمال الكمال: ابن ماكولا، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٥. الأمالي: ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، مركز چاپ و نشر مؤسسه بعثت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٦. الأمالي: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، تحقيق مؤسسه بعثت، نشر دار الثقافه، سال ١٤١٤.
١٧. الإمامة والسياسه: عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، تحقيق علي شيري، انتشارات شريف رضي، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٨. أنساب الاشراف: احمد بن يحيى بلاذري، تحقيق محمد باقر محمودي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، چاپ يكم، سال ١٣٩٤.
١٩. أنساب الاشراف (شرح حال امام حسن و امام حسين عليهما السلام): احمد بن يحيى بلاذري، تحقيق محمد باقر محمودي، مجمع إحياء الثقافه الاسلاميه، چاپ دوم، سال ١٤١٩.

٢٠. الأنساب: عبدالكريم بن محمد بن منصور السمعاني، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

ب

٢١. بحار الانوار: محمد باقر مجلسي (علامة مجلسي)، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٢٢. البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشي بصري (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٢٣. بصائر الدرجات: محمد بن حسن بن فروخ صفار، الأعلمي، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٢٤. بغية الطلب في تاريخ حلب: كمال الدين عمر بن احمد بن ابي جراده (معروف به ابن العديم)، تحقيق دكتور سهيل زكار، دار الفكر، بيروت.

ت

٢٥. تاريخ ابن الوردي: زين الدين عمر بن مظفر (ابن الوردي)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

٢٦. تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمان بن خلدون مغربي، مؤسسة الأعلمي، بيروت، سال ١٣٩١.

٢٧. تاريخ الاسلام: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٢٨. تاريخ الخلفاء: جلال الدين سيوطي، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٢٩. تاريخ الطبري: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٣٠. التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخاري، مكتبة الاسلاميه، دياربكر، تركيه.

٣١. تاريخ اليعقوبي: احمد بن ابي يعقوب (يعقوبي)، انتشارات دار صادر.

٣٢. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

٣٣. تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٣٤. تذكرة الخواص: سبط ابن جوزي، مكتبه نينوى الحديثه، همران.

٣٥. ترجمة الامام الحسن عليه السلام من طبقات ابن سعد: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، تحقيق سيد عبدالعزيز طباطبائي، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

٣٦. ترجمة الامام الحسين عليه السلام من بغية الطلب في تاريخ حلب: دليل ما، قم، چاپ يكم، سال ١٤٢٣.

٣٧. ترجمة الامام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، تحقيق سيد عبدالعزيز طباطبائي، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٣٨. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): ابوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقي (ابن كثير) دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٣٩. تفسير البحر المحيط: ابوحيان محمد بن يوسف اندلسي، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٤٠. تنقيح المقال في علم الرجال: عبدالله مامقاني، انتشارات جهان، سال ١٣٥٢.
٤١. تهذيب الاسماء واللغات: ابوزكريا محي الدين بن شرف النووي، دار الكتب العلميه، بيروت.
٤٢. تهذيب التهذيب: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٤٣. تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزّي، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.

ث

٤٤. الثقات: محمد بن حبان بن احمد ابى حاتم تميمي بسقي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

ج

٤٥. جامع البيان (تفسير طبري): محمد بن جرير بن يزيد طبري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٤٦. الجامع الصغير: جلال الدين سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
٤٧. الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالرحمن بن ابى حاتم رازي (ابن ابى حاتم)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١.
٤٨. جمل من أنساب الاشراف: احمد بن يحيى بلاذري، دار الفكر، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

ح

٤٩. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.
٥٠. حياة الحيوان الكبرى: كمال الدين محمد بن موسى دميري، مكتبه حيدريه، چاپ يكم، سال ١٣٧٨ ش.

خ

٥١. الخصائص الكبرى: جلال الدين سيوطي، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٤.
٥٢. خصائص امير المؤمنين (نسائي): ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، مكتبه نينوي الحديثه، تهران.

د

٥٣. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطي، دار المعرفة، بيروت.
٥٤. الدرّ النظيم: جمال الدين يوسف بن حاتم شامي، تحقيق مؤسسه نشر اسلامي، قم.
٥٥. دلائل الإمامه: محمد بن جرير بن رستم طبري امامي، مؤسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

ر

٥٦. ربيع الابرار: محمود بن عمر زمخشري، انتشارات شريف رضی، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٥٧. رجال شيخ طوسي: محمد بن الحسن طوسي (شيخ طوسي)، مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٥٨. الردّ على المتعصّب العنيد المانع من ذمّ يزيد: ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٢٦.

٥٩. روح المعاني (تفسير): محمود آلوسى بغدادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٥.

س

٦٠. سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين: ابوحامد غزالى، مكتبة الثقافة الدينية، نجف اشرف، چاپ چهارم، سال ١٣٨٥ هـ .

٦١. السنن الكبرى: ابو عبدالله احمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلميه، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٦٢. سنن ترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٦٣. سنن دارمى: ابو محمد عبدالله بن الرحمن بن الفصل بن بهرام دارمى، مطبعة الاعتدال، دمشق، سال ١٣٤٩.

٦٤. سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ هم، سال ١٤١٣.

٦٥. سيرتنا وسنتنا سيرة النبي وسنته: علامه شيخ عبدالحسين امينى، دار الغدير، دار الكتاب اسلامى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٢.

ش

٦٦. شذرات الذهب: ابوالفلاح عبدالحى بن عماد حنبلى، دار الفكر، سال ١٤١٤.

٦٧. شرح القصيدة المزميه: احمد بن حجر هيثمى مكى، دار الرشاد الحديث.

٦٨. شرح المقاصد في علم الكلام: سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٦٩. شرح صحيح مسلم: ابوزكريا يحيى بن شرف النووى، دار الكتاب العربى، بيروت، سال ١٤٠٧.

٧٠. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربيه، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

ص

٧١. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

٧٢. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيرى نيشابورى، دار الفكر، بيروت.

٧٣. الصراط المستقيم: على بن يونس عاملى نباطى بياضى، مكتبة مرتضويه، چاپ يكم، سال ١٣٨٤.

٧٤. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

ض

٧٥. الضوء اللامع لأهل القرن التاسع: شمس الدين محمد بن عبدالرحمان سخاوى، دار مكتبة الحياة.

ض

٧٦. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

ع

٧٧. العقد الثمين في تاريخ البلد الأمين: تقى الدين محمد بن احمد حسنى فاسى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
٧٨. عمدة القارى بشرح صحيح البخارى: بدرالدين ابو محمد محمود بن احمد عيى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٧٩. العواصم من القواصم: قاضى ابوبكر بن عربى، مكتبه علميه، بيروت.
٨٠. عيون اخبار الرضا عليه السلام: محمد بن على بن الحسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الأعلمى، بيروت، سال ١٤٠٤.

غ

٨١. الغارات: ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، تحقيق سيد جلال الدين حسنى أرموى، چاپ أفست.

ف

٨٢. الفتاوى الحديثيه: شهاب الدين ابن حجر هيمى مكى، دار الفكر، بيروت.
٨٣. فتح البارى (شرح صحيح البخارى): شهاب الدين ابن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم.
٨٤. الفصول المهمّة في معرفة الأئمة: على بن محمد بن احمد مالكى (ابن صباغ مالكى)، دار الحديث، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٨٥. فضائل الصحابه: نسائى، دار الكتب العلميه، بيروت.
٨٦. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤١٥ هـ.

ك

٨٧. الكافى: محمد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.
٨٨. كامل الزيارات: جعفر بن محمد بن قولويه، نشر الفقاهه، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
٨٩. الكامل فى التاريخ: على بن محمد بن اثير جزرى (ابن اثير)، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
٩٠. كتاب الفتوح: ابو محمد احمد بن اعثم كوفى، دار الاضواء، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٩١. كمال الدين وتمام النعمه: محمد بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق على اكبر غفارى، نشر اسلامى، سال ١٤٠٥.
٩٢. كتر العمال: على بن حسام الدين متقى هندى، مؤسسه الرساله، سال ١٤٠٩.

ل

٩٣. لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.
٩٤. لوايح الاشجان في مقتل الحسين عليه السلام: سيد محسن امين عاملى، مكتبه بصيرتى، سال ١٣٣١ ش.
٩٥. اللهوف على قتلى الطفوف: على بن موسى بن جعفر بن محمد (سيد بن طاووس)، انوار الهدى، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

٩٦. مثير الاحزان: نجم الدين ابن نما حلّي، مطبعة حيدريه، نجف اشرف، سال ١٣٦٩.
٩٧. المجالس الفاخره في مآتم العترة الطاهرة: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملي، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ يكم، سال ١٤٢١.
٩٨. مجمع الزوائد: علي بن ابي بكر هيثمي، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٨.
٩٩. المحلّي: ابن حزم اندلسي، تصحيح و مقابله احمد احمد شاكرا، دار الفكر، بيروت.
١٠٠. مختصر تاريخ مدينة دمشق: ابن منظور محمد بن مكرم، دار الفكر، سال ١٤٠٤.
١٠١. المختصر في اخبار البشر: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن علي، حسينييه مصريه، چاپ يكم.
١٠٢. مروج الذهب: علي بن حسين مسعودي، الشركة العالمية، چاپ يكم، سال ١٩٨٩ م.
١٠٣. المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، دار المعرفة، بيروت.
١٠٤. مسند ابي يعلى: احمد بن علي المثنى التميمي (ابويعلى موصلي)، دار المأمون للتراث، بيروت.
١٠٥. مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت.
١٠٦. مشاهير علماء الأمصار: ابوحاتم محمد بن حبان (ابن حبان)، دار الوفاء، چاپ يكم، سال ١٤١١.
١٠٧. المصنف ابن ابي شيبه: عبدالله بن محمد بن ابي شيبه (ابن ابي شيبه)، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
١٠٨. مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعي، تحقيق ماجد بن احمد العطية.
١٠٩. المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر.
١١٠. معجم البلدان: ياقوت بن عبدالله حموي رومي بغدادی، دار إحياء التراث العربي، بيروت، سال ١٣٩٩.
١١١. المعجم الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم.
١١٢. المعرفة والتاريخ: ابويوسف يعقوب بن سفيان فسوي، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، بيروت، سال ١٤١٩.
١١٣. مقاتل الطالبين: ابوالفرج اصفهاني، مكتبه حيدريه، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ١٣٨٥.
١١٤. مقتل الحسين عليه السلام: ابوحنف أزدی، مطبعة علميه، قم.
١١٥. مقتل الحسين عليه السلام: ابو مؤيد موفق بن احمد مكّي خوارزمي، چاپ الزهراء، نجف اشرف، سال ١٣٦٧.
١١٦. مقتل الحسين عليه السلام: سيد عبدالرزاق موسوي مقرّم، مؤسسه نور، چاپ يكم، سال ١٤٢٣.
١١٧. مقدمه ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمد بن خلدون مغربي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١١٨. المناقب: ابو مؤيد موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق شيخ مالك محمودي، مؤسسه نشر اسلامي، سال ١٤١٤.
١١٩. مناقب آل ابي طالب: محمد بن علي بن شهر آشوب (ابن شهر آشوب)، مكتبه حيدريه، چاپ يكم، سال ١٤٢١.
١٢٠. المنتخب من ذيل المذيل: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسة الأعلمی، بيروت.

١٢١. المنتظم في تاريخ الملوك والأمم: عبدالرحمان بن علي بن جوزي، دار الكتب العلمية، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٢٢. منهاج السنّة النبويّة: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاق (ابن تيميّه)، دار احد.

١٢٣. الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي بن جوزي (ابن جوزي)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.

١٢٤. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

ن

١٢٥. النصايح الكافيه لمن يتولّى معاويه: محمد بن عقيل، نجف اشرف.

١٢٦. نوادر المعجزات: محمد بن جرير طبري، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، قم، چاپ يكم سال ١٤١٠.

١٢٧. نور العين في مشهد الحسين عليه السلام: ابواسحاق اسفرايني.

١٢٨. نهاية الإرب في فنون الأدب: احمد بن عبدالوهاب نويري، طبع مصر.

١٢٩. نيل الأوطار: محمد بن علي بن محمد شوكان، دار الجليل، بيروت، لبنان، سال ١٩٧٣ م.

و

١٣٠. الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

١٣١. وسائل الشيعه: شيخ حرّ عاملي، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤١٢، قم.

١٣٢. وفيات الاعيان وأنباء ابناء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن حلّكان (ابن حلّكان)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، لبنان.

The Untold Truths

of

Ashura